

علل ضعف تاریخی بورژوازی ایران

علی اکبر اکبری

فهرست مطالب

<u>صفحه</u>	<u>شرح</u>
۷	مقدمه
۱۹	هجوم استعمار
۲۳	هجوم غرب از هجوم اقوام وحشی شرق زیان آورتر بود
۲۸	مقایسه مهمترین علل پیروزی غرب در هجوم به ایران و شرق
۳۲	هجوم غرب برای ایرانیان جدید و ناشناخته بود
۳۶	موقعیت ایلات و قبایل داخلی و خارجی بعد از تسلط استعمار
۳۸	هجوم استعمار و وضع بورژوازی
۴۷	قشر بندی اجتماعی
۵۳	گاو بند
۵۹	خوش نشینها

صفحه	شرح
۶۴	برزگران
۶۸	خرده‌مالکان
۷۲	گروه‌بندی اجتماعی در بین عشایر
۷۸	مناسبات فتودالی
۹۲	اشاره‌ای به اوضاع اقتصادی و اجتماعی دوره قاجاریه
۹۴	وضع کارگران و سایر نیروهای اجتماعی
۹۸	وضع تجارت و شرایط اقتصادی
۱۰۱	تولید کالایی
۱۰۳	ساخت اجتماعی
۱۰۵	موقعیت جدید تجار و کسبه
۱۰۷	چرا بعضی ایلات موافق و بعضی مخالف مشروطه بودند
۱۱۴	قدرت سیاسی در دست‌کدام طبقه است
۱۲۱	نقش ایلات و عشایر در تاریخ ایران
۱۲۹	تهاجمات و تجاوزات قبایل خارجی به ایران
۱۳۵	وضع اقتصادی عشایر
۱۴۹	روابط تولیدی
۱۵۶	مبادله

اشاره‌ای به‌علل عقب ماندگی و
ضعف تاریخی بورژوازی ایران

سرمایه در محیط آزاد و امن بکار می‌افتد و صاحب سرمایه در صورتی سرمایه‌اش را در تولید و بازرگانی و صرافیه بکار می‌اندازد که آزادی انتخاب و عمل داشته باشد.

آزادی برای سرمایه‌گذاری، آزادی برای هر کالایی که مایل است تولید کند و باقتضای تقاضای بازار قیمت‌گذاری کند و در هر کجا که سود بیشتری بدست می‌آید بفروشد.

صاحب سرمایه می‌خواهد به هر کجا که سرمایه بازدهی بیشتری دارد سرمایه‌اش را انتقال دهد و کسی مانع کار و کسبش نشود و ایجاد ناراحتی و مزاحمت ننماید.

این نوع آزادی‌ها: امنیت شهرها و راهها و روستاها و عدم دخالت دولت در امور اقتصادی و حفظ و حراست از سرمایه‌ها و کسب و کار را ضروری مینماید.

این نوع آزادیها و امکانات در نظام فئودالی در سایه حکومت‌های

مرکزی که تحت رهبری سلاطین مستبد و مقتدری قرار داشتند امکان پیدا میکرد. اگرچه سلاطین مستبد و حکومت‌های خودکامه مانع توسعه و پیشرفت اقتصاد کالائی و بازرگانی بحساب می‌آیند ولی در نظام فئودالی سلطان مستبد در مقابل ده‌ها سلطان و خان و امیر مستبدي که در هر گوشه‌ای حکومت خود مختاری دارند مترقی است و حکومت مرکزی در جهت رونق تجارت و توسعه اقتصاد کالائی گام مؤثری است.

در ایران بازرگانی و تولیدات دستی و کارگاهی و گسترش شهرها و توسعه شهرنشینی در زمان سلاطین مقتدری که حکومت مرکزی را مستقر کرده بودند انجام گرفت. اصولاً چون تجارت و کسب و کار به محیط امن و آرام احتیاج دارد، در هر جا که محیط امن حتی از طرف امیری در یک منطقه محدود و کوچک فراهم شده، بازرگانی و کسب و کار و شهرنشینی رونق و توسعه یافته است.

زندگی عشایری و قبیله‌ای از گذشته‌های دور در ایران رواج داشته و عشایر در سرتاسر ایران پراکنده‌اند.

ایران بعلاوه شرایط خاص جغرافیائی و نزدیکی و همسایگی با اقوام عقب مانده و قبایل چادرنشین آسیای مرکزی و جنوبی، از مناطق بسیار ناامن جهان بوده و مستمر مورد حمله و تجاوز اقوام عقب مانده آسیا قرار گرفته است.

ناامنی و یورش اختصاص به اقوام عقب مانده‌ی بیگانه نداشته و به هجوم آنها خلاصه و محدود نمی‌شود. هجوم عشایر به قلمرو عشایر و دولتهای غیر ایرانی و قوای عشایری حکومت‌های ایرانی به

سرزمینهای دیگران و جنگهای داخلی عشایر ، هر کدام بنحوی امنیت و آرامش مردم و جامعه را برهم زده و موجب ویرانی و نابودی گردیده است.

در ایران بویژه بعد از حمله اعراب، امیران و خوانین حاکم در هر منطقه و سلاطینی که حکومت مرکزی را در تصرف داشته‌اند همه از ایلات و عشایر بوده‌اند.

مهاجمین خارجی همه منشاء ایلانی داشته‌اند. برای مهاجمین، ایران بصورت يك گذرگاه نبوده، آنها بعد از حمله و غارت و ویرانی ایران و تصرف قدرت دولتی در این جا مانده‌اند و دولت‌هایی را بوجود آورده‌اند.

ایران در طول تاریخ خود مدام مورد حمله و یورش ایلات و اقوام عقب مانده خارجی بوده و در داخل، جنگ و غارت عشایر و ایلات يك حالت عام و عمومی در سرتاسر مملکت بوده است. در چنین شرایط پر آشوب و جنگ و غارتی که جنگهای داخلی و یورشهای خارجی و حمله به سرزمینهای دیگران همه چیز را بویرانی و نابودی میکشانده، تجارت و کسب و کار نمیتوانسته رشد و توسعه پیدا کند.

عشایر ضمن آنکه با هم میجنگیدند و یکدیگر را غارت میکردند ، به شهرها و روستاها بمشابه محلی برای غارت و به تولیدات و ثروت‌های شهری و محصولات کشاورزی بصورت غنیمت نگاه میکردند.

اگر شهرها و روستاها از حملات و غارت‌های عشایر داخلی

برای مدتی در امان میماند ، اقوام و ایلات خارجی با یورش بایران، اگر چیزی باقی مانده بود بغارت می بردند و همه چیز را در مسیر حرکت خود و در یورشهای پی در پی به ویرانی و نابودی میکشاندند .

ایلات فقط به غارت دست آوردهای تولیدی و ثروتهای اندوخته شده قناعت نکرده، نیروهای تولیدکشاورزی و شهری را مانند ابزار کار، حیوانات، قنوات، زمینها، باغها و انسانها را نابود میکردند و از شهرها جز ویرانی چیزی باقی نمیماند.

بنابراین هجوم همیشه در حد غارت نبوده بلکه هجوم باغارت و ویرانی و نابودی نیروهای تولیدی و شهرها و روستاها همراه بوده است بطوریکه بعد از هر حمله و غارت برای مدتی طولانی امکان آغاز دوباره، کارهای تولیدی مهیا نبوده و با ویرانی در حدی بود که امکانات زندگی و آثار حیات با خاک مدفون میشد . حمله مغولها به ایران و نابودی شهرها و روستاهای ایران مانند نیشابور، سبزوار و نقاط دیگر یادآور نابودی همه چیز و ریشه کن کردن حیات است.

اصولا ایلات و قبایل به علت شرایط خاص اقتصادی و اجتماعی و دامداری عشایری و زندگی چادرنشینی علاقه و گرایش به شهر و روستا و تولیدکشاورزی و تجارت و کسب و کار ندارند و با حمله و غارت شهرها و روستاها، دشمن شهر و روستا و شهری و روستائی و تولید شهری و روستائی هستند.

تضاد و خصومت بین زندگی عشایری و شهری و روستائی

و حمله و غارت آنها به شهرها و روستاها نه اینکه مانع ایجاد يك طبقه سرمایه دار ریشه دار و شکل گرفته گردید بلکه از انسجام و پیوستگی و قدرتمندی طبقه مالکین ارضی هم جلوگیری نمود. عشایر با نیروی نظامی و قدرت رزمی و خصوصیات غارتگری بر مالکین ارضی حاکم بوده اند. مالکین ارضی تحت تسلط و نفوذ و قدرت ایلانی میتوانند در دولت شرکت داشته باشند و موقعیت اقتصادی و اجتماعی خود را حفظ نمایند.

ایلات و عشایر بعد از رسیدن به قدرت اجباراً به خاطر حفظ قدرت و کسب درآمد به توسعه کشاورزی كمك میکردند. آنها چه بصورت مالکین ارضی و چه بصورت دولت، منافع سرشاری از کشاورزی بدست میآوردند. عشایر حاکم با دسترسی باین منافع و استثمار و غارت رعایا و بازرگانان و صاحبان حرف و کسبه، نیازی به غارت نداشتند. و چون غارت روستاها و شهرها بمعنی غارت ایلات و عشایر حاکم بود، ایلات و عشایر حاکم جلو هجوم و غارت و آشوب عشایر را میگرفتند.

بنابراین بازرگانان، پیشه‌وران، و اصناف و مالکین ارضی فقط در سایه قدرت و بر اساس منافع عشایر حاکم میتوانند موجودیت خود را حفظ نموده و در جهت توسعه تولیدات کشاورزی و کسب و کار بکوشند.

جنگ و غارتهای داخلی و هجوم ایلات و اقوام وحشی خارجی در طول تاریخ ایران عمومیت داشته و مرزها و سرحدات ایران طی تاریخ طولانی، پی در پی مورد حمله و تجاوز و تاخت

و تاز ایلات و اقوام چادر نشین خارجی قرار گرفته است. بطور خلاصه تأثیرات عمده و درعین حال شوم و نکبت بار حملات و یورشهایی که از خارج به حدود و ثغور ایران شده چنین است:

۱- حکومت ایران بعد از حمله اعراب و سقوط ساسانیان اکثراً دچار پراکندگی و افتراق و تشتت بوده و شکل و قالب ملوک الطوائفی داشته است. حکومت مرکزی هر بار که مستقر شده بعد از مدتی کوتاه ساقط گردیده است. حکومتهای مرکزی در مقابل جنگ و غارت‌های حکومت‌های محلی و هجوم ایلات و عشایر داخلی و خارجی، توانائی مقابله و تاب ایستادگی نداشته و بوسیله قدرتهای نیرومندتر ساقط گردیده‌اند. حکومت مرکزی برای زمانی طولانی استمرار نیافته و زمان حکومت مرکزی با پیروزی و به سلطنت رسیدن امیر و خانی آغاز شده و با مرگ او و یا حتی قبل از مرگ سلطان با هجوم عشایر و ایلات داخلی یا خارجی پایان میرسیده است.

۲- فئودالیسم بعد از هر شکست در مدت زمان تفوق و حاکمیت اقوام و قبایل خارجی در مناسبات و روابط خود با آنها با جبار تسلط و رهبری بیگانه را گردن نهاده و ضمن منظور داشتن مقاصد و منظورهای آنان در جهت حفظ موقعیت و مرعی داشتن منافع و مقاصد خود از فرصتهای مساعد و شرایط مناسب برای رهائی و آزادی و تصرف قدرت کوشیده است.

۳- نیرومندی حکومت‌های پراکنده ملوک الطوائف و قدرت

عشایر داخلی و یورشهای متناوب اقوام و ایلات وحشی خارجی از موانع عمده وحدت و استقرار و ادامه مرکزیت فتودالی ایران است.

۴- حملات و یورشهای پی در پی ایلات و اقوام وحشی که با کشتار و ویرانی عمومی و ضربات سخت روحی همراه بود، روح مقاومت و سلحشوری و میهن پرستی را در خوانین و فتودالها و مردم تضعیف نمود. خوانین و مالکینی که موجودیت خود را در مناسبات دوستانه و همکاری و قبول رهبری و منظور داشتن مقاصد اقوام مسلط تشخیص داده بودند اولاً بعد از هر شکست در قبال تجاوزات و حملات مکرر بعدی کمتر از خود مقاومت نشان دادند ثانیاً در روابط با اقوام و ایلات حاکم ضمن تن دادن به نفوذ و تسلط آنها، برای حل و فصل اختلافات بیشتر بسازش و ساخت و پاخت متوسل میشدند.

۵- جنگ های داخلی و آشوب ها و غارتگری های مداوم و هجوم اقوام و قبایل خارجی و تسلط این اقوام و قبایل بر ایران و حاکمیت آنان بر این سرزمین و توالی هجوم های داخلی و خارجی، مانع از آن گردید که اشرافیت فتودالی در ایران ریشه بگیرد.

زمین های کشاورزی و مراتع و روستاها مرتب بین مالکین و خوانین عشایر پیروز و عشایر شکست خورده ی داخلی و خارجی دست بدست میشد. سلاطین که از قدرت نامحدودی برخوردار بودند و بر همه چیز و همه کس تسلط و تفوق داشتند در نقل و انتقال

عشایر و قبایل از منطقه‌ای به منطقه‌ی دیگر و با عزل و نصب خوانین به مناصب دولتی و با دوستی و دشمنی‌هایی که با رؤسای عشایر و مالکین پیدا می‌کردند در دست بدست شدن مالکیت‌ها نقش اساسی داشتند.

بنابراین در ایران، زمین برای زمانی طولانی و برای چندین نسل در دست خانوادگی باقی نمی‌ماند و اشرافیت فئودالی با خصوصیات و ارزشهای فئودالی توالی و استمرار نداشت.

تفوق مستبدانه و نامحدود سلاطین و ضعف هم بستگی و وحدت فئودال‌ها و دست بدست شدن مالکیت‌ها، مانع انسجام سلسله مراتب اشرافیت فئودالی گردید.

۶- اقوام مهاجم از لحاظ زندگی و تمدن نسبت بایران عقب‌مانده بودند و در خط سیر حرکت تکامل تاریخی در مراحل عقب‌مانده‌تری قرار داشتند.

این اقوام وحشی از طریق دامداری و غارت زندگی می‌کردند و با کشاورزی و شهرنشینی دشمنی داشتند.

آنها بعد از هجوم بایران و غارت و ویرانی این سرزمین و ساقط کردن حکومتها و قدرتهای داخلی، حکومت را در دست گرفتند و در اینجا ماندند و بسیاری از آنها به سرزمین اصلی برگشتند.

آنها بعد از تصرف قدرت بخاطر حفظ و بسط ثروتها و منافعی که بدست آورده بودند مجبور بودند در احیاء و توسعه کشاورزی و کسب و کار بکوشند. باین لحاظ ضمن آنکه تحت تأثیر زندگی اقتصادی و

اجتماعی و فرهنگی ایران قرار می‌گرفتند در عین حال چاره‌ای نداشتند که برای اداره مملکت و اقتصاد از افراد ایرانی فهیم و با تجربه کمک بگیرند.

این شرایط موجب ایجاد و بسط روابط مسالمت‌آمیز و ساخت و پاخت بین ایرانیان و اقوام خارجی گردید و اقوام وحشی خارجی سرانجام در طی زمان در فرهنگ و تمدن ایران تحلیل رفتند.

رازبقاء ایران و حفظ و ادامه‌ی فرهنگ و تمدن ایرانی و زبان فارسی را باید در این برتری‌های اقتصادی و فرهنگی ایران نسبت به اقوام مهاجم جستجو کرد.

همین برتری‌های اقتصادی و فرهنگی وسیله‌ای برای نزدیکی و سازش بین اقوام مهاجم و ایرانیان گردید و ایرانیان از این امکانات برای سازش و نزدیکی به مراکز قدرت و حفظ و بسط موقعیت اقتصادی و اجتماعی خود و حفظ و ترویج فرهنگ و تمدن ایران بهره گرفتند.

۷- هجوم‌های پی‌درپی اقوام وحشی و تسلط جابرانه‌ی آنها زمینه و شرایط مساعدی را برای ترویج افکار صوفیانه و عقاید تقدیری و بی‌حرکتی و تسلیم‌پذیری فراهم نمود.

روحیه درویشی و بی‌تفاوتی و بی‌حرکتی و تسلیم و رضا حالت عمومی پیدا کرد و مردم با شکستهای پی‌درپی و سازش خوانین و مالکین با مهاجمان مسلط، برای پذیرش این افکار و عقاید مسموم آمادگی پیدا کردند.

از بعد از رواج افکار صوفیانه، روح کینه‌جوئی و انتقام و هنگ‌جوئی و مقاومت در مردم و خوانین و مالکین تضعیف گردید. بطوریکه شاه‌سلطان حسین صفوی با افکار خرافی و روحیه تقدیری و تسلیم‌پذیری در مقابل هجوم افغانه هیچگونه حرکتی حتی برای نجات خود و خانواده‌اش انجام نداد.

۸- شهرها در ایران محل سکونت و زندگی دائم و موقت خوانین و مالکین بوده و اینان بر شهرها تسلط و حاکمیت داشته‌اند. شهری که بعنوان پایتخت از طرف سلطان انتخاب میشد، مقر-حکومت و محل زندگی سلطان و خانواده‌اش و خوانین و مالکینی بود که در جوار سلطان و در دربار او به‌شاه خدمت میکردند. شهرهای بزرگ مقر حکومت و زندگی نماینده سلطان و خوانین و مالکینی بود که با قدرت جابرانه بر مردم فرمانروائی داشتند.

نماینده سلطان با همدستی و کمک خوانین دوست و متحد سلطان بر منطقه وسیعی که شهر مرکز فرماندهی آن بود فرمانروائی میکرد.

در هر شهر خوانین و مالکین بزرگ و کوچک در اطراف خان حاکم یا نماینده سلطان زندگی میکردند.

با این حال شهرهای کوچک و بزرگ با برج و باروهای بلند و محکم و حفاظتی که از آنها میشد مرتب مورد هجوم قبایل و عشایر داخلی و خارجی قرار گرفته و غارت و ویران گردیده‌اند. شهرهای بزرگ تاریخی ایران بارها ویران شده‌اند و مرتب

از طرف عشایر غارت گردیده‌اند. برج و بارو و دیوارهای ضخیم دور نا دور شهرها و خندق‌هایی که اطراف شهرها حفر گردیده و دیوارهای بلند خانه‌ها و درهای ورودی محکم و ضخیم منازل و درهای محکم و سنگین سراهای بازرگانی و بازارها، همه بمنظور حفظ شهرها در مقابل هجوم عشایر غارتگر و اقوام وحشی خارجی انجام شده است.

شهرها محل کار و تولید و سکونت و زندگی پیشه‌وران، کسبه، کارگران و بازرگانان بود. خرده‌بورژوازی شهری و بازرگانان در نظام فئودالی و حکومت ملوک الطوایف و حکومت مستبد مرکزی بانحاء گوناگون زیر فشار بودند.

امنیت و آزادی آنها در دست حاکم و حکومتی قرار داشت که خود علت ناامنی و عامل فشار و ظلم و تجاوز و بلوا و آشوب بود.

با این حال خرده‌بورژوازی و بازرگانان در مقابل هجوم و غارتگریهای عشایر و ایلات، در شهرها در پناه حاکم و حکومت فئودالی از امنیت و آزادیهای برخوردار بودند.

خرده‌بورژوازی و بازرگانان و کارگران که اکثریت جمعیت شهری را تشکیل میدادند تحت رهبری و فرماندهی حکومت و فئودال‌ها قرار داشتند و در مواقع هجوم و یورشهای داخلی و خارجی تحت فرمان و رهبری حاکمان مجبور بودند از حکومت و از موقعیت و منافع خود دفاع نمایند.

در واقع حکومت و فئودالهای حاکم و متحد حکومت در

مقابل هجوم و غارت عشایر مخالف داخلی و ایلات خارجی منافع مشترك داشتند و بهمین علت در برابر هجوم های داخلی و خارجی در يك صفت قرار میگرفتند.

در بسیاری مواقع خرده بورژوازی و بازرگانان از یورشهای غارتگرانه به شهرها، صدمه و لطمه بیشتری میدیدند و یورشهای اقوام خارجی برای بازرگانان و خرده بورژوازی مصیبت بارتر و شوم تر بوده است زیرا آنها شهرها را ویران میکردند. ثروتها و منابع و تولیدات را غارت مینمودند. وسائل تولید را نابود میکردند و انسانها و حیوانات را میکشتند و همه چیز را بنابودی میکشاندند.

۹- درست است که بازرگانان و تولیدکنندگان و کسبه شهری حکومت مرکزی را بعلت تسلط بر قدرتهای محلی و ایجاد و حفظ نظم و گسترش امنیت، بر قدرتهای محلی و پراکنده ترجیح میدادند ولی همین حکومتهای مرکزی با گرفتن انواع مالیاتها و عوارض و باجهای گوناگون و فشارها و تضییقاتی که فراهم میکردند جلو رشد و توسعه بازرگانی و اقتصاد سرمایه داری را میگرفتند.

درست است که حکومتهای مرکزی در مقابل قدرتهای محلی و عشایر ایستادگی میکردند ولی عوامل حکومتهای مرکزی بوسائل مختلف به بازرگانان و خرده بورژوازی تجاوز میکردند و با اخلاص در کسب و کار و تجاوز به اموال و منافع و حقوق آنان جلو توسعه و پیشرفت اقتصادی را میگرفتند.

بورژوازی ایران جز در اواخر دوره قاجاریه بآن حدی از

رشد اقتصادی و سیاسی نرسید که بتواند حتی از نظر اقتصادی با حکومت مبارزه نماید و جلو فشارها و تجاوزات حکومت را بگیرد. فقط در اواخر دوره قاجاریه است که حکومت با دادن امتیازات گوناگون و سهم شدن در امور اقتصادی، نقش اساسی در ایجاد و توسعه سرمایه‌داری دولتی ایفاء مینماید و بورژوازی خصوصی از نظر بازرگانی و تولید کالا و مالیاتها و عوارضی که به حکومت میدهد نقش پیدا میکند.

بورژوازی خصوصی با امکانات اقتصادی و موقعیت جدیدی که بدست آورده توانائی پیدا میکند که در مقابل شاهان مستبد قاجار و ظلم و ستم و تجاوزات آنها به مقابله برخیزد و با کمک و همکاری سایر نیروهای مترقی شهری مبارزات سیاسی دامنه‌داری را علیه قاجاریه آغاز نماید.

جنگ و غارت‌های داخلی عشایر و حملات
هجوم استعمار
ایلات و اقوام وحشی به ایران ادامه داشت
که هجوم جدیدی، هجوم استعمار آغاز می‌شود.

هجوم‌های قبلی اکثراً از شرق بود، از آسیای ولی هجوم جدید از غرب، از اروپا شروع شد. هجوم غرب، جدید بود و برای ایرانیان و سایر ملت‌های آسیا، آفریقا و آمریکا ناشناخته بود. ایرانیان و دیگران، اروپای استعمارگر را نمی‌شناختند و از اهداف و منظوره‌های آن و شیوه‌ها و روش‌هایی که بکار می‌برد بی‌اطلاع بودند.

در اروپا بویژه در انگلستان، هلند و فرانسه پدیده اقتصادی-

اجتماعی جدیدی در حال شکفتن بود. اقتصاد سرمایه‌داری شکوفان
میشد و برای شکوفائی خود به شرایط و زندگی جدیدی احتیاج
داشت. اقتصاد سرمایه‌داری، شرایط جدید سیاسی را همراه با
رشدی که میکرد از طریق مبارزات اقتصادی و سیاسی و جنگهای
گوناگون با مخالفان داخلی و خارجی بدست آورد و سرانجام
با سرنگون کردن فئودالیسم و نظام سیاسی آن، بجای آن مستقر
گردید.

اروپای استعمارگر قبل از پیروزی و حاکمیت اقتصادی و
سیاسی در موطن خود، بایران و سایر نقاط هجوم آورد. بنابر
این درخواستها و شیوه‌های عمل ونحوه برخورد و رفتار آنان با
ما و دیگران متناسب و هماهنگ با رشد و شکوفائی و پیروزی
سرمایه‌داری در موطن خودش متفاوت بوده و بر اساس نیازهای
اقتصادی و رشد و قدرت اقتصادی و سیاسی آن متغیر بوده -
است.

اروپای استعمارگر در ایران و دیگر نقاط، ابتدا بدنبال
بازرگانی و دریانوردی و شناسائی راههای آبی و خشکی و بنادر
و نقاط مهم بازرگانی ونظامی و تسلط بر آنها بود. در این مرحله
اروپا بعد از شناسائی و اطلاع از تولیدات هر منطقه و صادرات
و واردات هر منطقه بامنطقه دیگر و اروپا با آسیا و آفریقا و امریکای
لاتین، با تمام قدرت، بازرگانی بخش عمده جهان را در اختیار
میگیرد.

در این مرحله بازرگانی داخلی و خارجی را از دست

بازرگانان بومی نقاط مختلف خارج میکنند و با نابود کردن کشتیرانی و نیروی دریایی این نقاط، حمل و نقل کالا و حفاظت دریاها به کشتیها و نیروی دریایی اروپا سپرده می‌شود. در این مرحله استعمارگران با برخورداری از امکانات وسیع بازرگانی و تسلط بر دریاها و بنادر بازرگانی و در دست گرفتن گمرکات کشورها، بسیاری از کالاهای تولیدی این نقاط را از طریق رقابتهای نابرابر و شیوه‌های استعماری و حيله گرانه از بازار خارج میکنند و کالاهای تولیدی اروپا و یا نقاط مورد نظر خود را جایگزین آن مینمایند.

در مرحله بعد با پیدایش و توسعه ماشینسم و بکارگرفتن آن در تولید، تولید افزایش پیدا میکند. ماشین‌ها و کارخانه‌ها به سوخت و مواد اولیه و بازار فروش وسیعتری احتیاج دارند. بر- اساس تغییرات جدید، اروپا بدنبال استخراج معادن و ایجاد و توسعه راهها و خطوط ارتباطی و بردن مواد اولیه و تبدیل آنها بکالاهای قابل مصرف و بازگرداندن کالاهای تولیدی برای فروش است.

بر اساس نیازهای جدید اقتصاد اروپا، اکتشاف و استخراج از معادن آغاز می‌شود. کشاورزی و دامداری در جهت نیاز اروپا هماهنگ میگردد و محصولات تولید می‌شود که مورد نیاز صنایع اروپاست و برای آنها سودآور است و با از نظر غذایی ضرورت دارد.

در این زمان سرمایه‌داری در بسیاری از کشورهای اروپا

و امریکامستقر گردیده و بسرعت پیشرفت مینماید. آلمان، امریکا، ژاپن و ایتالیا که بعد از انگلیس و فرانسه و هلند وارد مرحله سرمایه‌داری شدند، بسرعت در راه توسعه اقتصاد سرمایه‌داری قدم گذاشتند و برای انگلیس و فرانسه رقبای بزرگ و خطرناکی بودند.

در این مرحله رقابت شدیدی بین کشورهای سرمایه‌داری اروپا و امریکا بمنظور تصرف بازارها و تسلط بر منابع مواد اولیه آغاز میگردد که سرانجام رقابت‌های کشورهای سرمایه‌داری منجر به آغاز جنگ اول و دوم جهانی گردید.

در این مرحله کشورهای سرمایه‌داری ضمن صدور کالا به صدور سرمایه می‌پردازند و برای دوباره تقسیم کردن جهان بایکدیگر به رقابت و جنگ پرداختند.

در این مرحله استعمارگران ضمن صدور کالا، سرمایه هم بایران صادر میکنند و منابع ایران بویژه نفت مورد بهره‌برداری قرار میگیرد و رقابتها و مبارزات و جنگهای خونین استعمارگران بایران هم کشانده می‌شود.

بنابراین باین نتیجه میرسیم که وابستگی ایران به اقتصاد غرب هر روز براساس توسعه اقتصاد و نیازهای اقتصادی غرب افزایش یافته است و اوضاع اقتصادی و اجتماعی و سیاسی ایران متناسب با احتیاجات اقتصادی و موقعیت سیاسی غرب متغیر و هماهنگ گردیده است.

**هجوم غرب از
هجوم اقوام وحشی
شرق؛ زیان آورتر بود**

هجوم غرب متسدن همچون هجوم شرق
وحشی (قبایل و اقوام وحشی) برای ما شوم
وزیان آورتر بود. هجوم مغولها و حشیانه -
ترین و نکبت بارترین هجومها بوده است ولی

هجوم غرب هم نکبت بار و شوم بود. اثرات و نتایج شوم هجوم غرب
در بسیاری از زمینه های اقتصادی و اجتماعی دست کمی از هجوم
اقوام وحشی ندارد. مغولها با هجوم خود شهرها و روستاها و
زندگی را در خیلی از نقاط ایران نابود کردند و بر ایران مسلط
شدند و حکومت را تصرف کردند و در اینجا ماندند و برای مدتی
سلطه و حکومت خود را حفظ نمودند. ولی مدتی بعد از حمله
مغولها، عمران و آبادی و کار و تولید و زندگی آغاز شد و
مغولها تحت تأثیر فرهنگ و تمدن ایران در فرهنگ و زندگی ایران
تحلیل رفتند و اقتصاد و فرهنگ و زبان ایران با همه لطماتی که
خورد و صدماتی که بعدها با بورشهای پی در پی اقوام وحشی دید
ادامه پیدا کرد.

در بسیاری موارد صدمات غرب زیان آورتر و شوم تر است.
غرب سرزمینهای وسیعی از ایران را جدا کرد و با تسلط استعماری
استقلال و آزادی ایران را محو نمود.

هر روز بنحوی بین مردم اختلاف انداخت. تریاک و افیون
را رواج داد. جاسوس و نوکر و حقوق بگیر و خائن تربیت کرد.
جاسوسی و بی اعتمادی را رواج داد و اعتماد مردم را از
همه ارزشها و سنتها و شایستگیها و فرهنگ ملی سلب نمود و

کار را بجائی رساند که مردم نسبت به ارزشها و فرهنگ ملی خود احساس حقارت نمایند.

غرب اقتصاد ایران را نابود کرد و آنرا بزائدهی اقتصاد خود تبدیل نمود. اقتصاد ایران از مسیر طبیعی خود خارج شد و در جهت نیازها و احتیاجات و منافع غرب حرکت کرد.

غرب با تمدن و فرهنگ خود که با استفاده از تمام امکانات و با قدرت همه جانبه در توسعه و بسط آن میکوشد با فرهنگ و تمدن ایران به مقابله و مبارزه برخاست.

هجوم غرب با هجوم شرق متفاوت بود و اثرات هریک با دیگری تفاوت داشت. ولی هر دو هجوم بود و ویرانگر بود و هر کدام ویژگیهای خود را داشت.

هر دو هجوم برای ایران، ویرانی، خرابی، عقب ماندگی، فقر، تحقیر، اختلاف، وابستگی و هزاران صدمه اقتصادی، اجتماعی و روحی به همراه داشت. غرب در مدت کوتاهی لطماتی بمانند که از صدمات حدود هزار سال شرق شدیدتر و ویرانگرتر بود.

صدمات شرق جبران پذیر و قابل ترمیم بود و لطمات پی در پی شرق بعضی فوری تر و بعضی دیرتر ترمیم گردید. اگرچه بعضی صدمات شرق هنوز هم ترمیم نگردیده و آثار آن باقیمانده است. صدمات غرب جبران ناپذیر و غیر قابل ترمیم است و هر صدمه ای که غرب به استقلال و آزادی و اقتصاد و فرهنگ ایران وارد آورده امکان جبران و ترمیم آن بعید است.

یورشهای شرق و جنگ و غارت‌های داخلی ، ایران را ضعیف و ناتوان کرد و این ناتوانی‌ها غرب را کمک کرد که از ضعف‌ها و ناتوانی‌های ایران در هجوم باین سرزمین بهره‌گیری نماید.

درست است که در موقع آغاز هجوم غرب ، حکومت مقتدر مرکزی برابران حاکم بود و شاه عباس ، شاه مقتدر و مستبد ایران در رأس آن قرار داشت . اما اقتدار و قدرت و نفوذ حکومت مرکزی و شاه ظاهری و موقت بود و ریشه و اساس نداشت.

حکومت صفویه و سلطنت مستبدانه شاه عباس بوسیله شمشیر بدست آمده بود. صفویه رقبای خود را موقتاً سرکوب کردند و آنها را مجبور به اطاعت از خود نمودند. عشایر رقیب صفویه موقتاً آرام گرفتند و عقب نشینی نمودند و منتظر فرصت بودند تا این فرصت با مرگ شاه عباس و در زمان سلطان حسین با حمله افغان‌ها بایران بدست آمد.

دوباره عشایر داخلی و خارجی بجان هم افتادند و جنگ غارت براه انداختند و برای تصرف حکومت دسته بندی و جنگ نمودند.

تمام اقتدار حکومت مرکزی با مرگ شاه عباس در هم فرو ریخت و شاهان بعد از شاه عباس نتوانستند قدرت حکومت مرکزی را حفظ نموده و ادامه دهند. کسی گمان نمی‌کرد که حکومت مقتدر صفویه با حمله افغانه سرنگون شود و از هم پاشد، ولی گمان نبود و حقیقت داشت و سرنگون شد و از هم پاشید.

ساخت اقتصادی و اجتماعی و سیاسی ایران مانع از آن بود که حکومت مرکزی مقتدری بتواند برای زمانی طولانی موقعیت و اقتدار خود را حفظ نماید. در زمان صفویه بویژه در زمان سلطنت شاه عباس عشایر سرکوب شدند و ایلات و قبایلی از نقطه‌ای به نقاط دیگر کوچ داده شدند ولی عشایر با همان شرایط تولید و همان شرایط زندگی و با جنگ و غارت‌هایی که میکردند باقی ماندند. خوانین و مالکین قدرتمند ضمن اطاعت از قدرت مرکزی در موضع قدرت باقی ماندند و آنها با ساخت اقتصادی و اجتماعی حاکم میبایستی باقی بمانند و قدرتمند هم باشند.

در سایه آرامش و امنیت اقتدار شاه و حکومت مرکزی، تولیدات کشاورزی و دامداری توسعه پیدا کرد و صادرات انواع محصولات کشاورزی و دامداری و کارگاههای دستی حاکی از توسعه و رشد این محصولات و کالاها در این زمان است.

صنایع و کارگاههای دستی توسعه پیدا کرد. پیشه‌وری رونق گرفت، بازرگانی داخلی و خارجی بسط یافت و کاروانسراها و رباط‌ها به امنیت راهها و توسعه و نگهداری آنها به امر بازرگانی کمک نمود. شهرهایی مانند اصفهان، تبریز، قزوین و مشهد با رونق اقتصاد سرمایه‌داری، بزرگ و پرجمعیت شدند و موقعیت ممتازی پیدا کردند.

ترویج مذهب شیعه و وحدت سرتاسری ایران تحت لوای این مذهب و اقتدار حکومت مرکزی و دوام آن در زمان سلطنت شاه عباس به توسعه شهرنشینی و رونق بازرگانی و بطور کلی توسعه

اقتصاد سرمایه‌داری کمک نمود.

با این حال اقتدار حکومت مرکزی و قدرت شاه بردوش خوانین
عشایر و مالکین بود و بازرگانان و پیشه‌وران و اصناف و کارگران
و رعایا وحدت و سازمان سیاسی و قدرتی نداشتند که بتوانند
نقشی در حکومت و حفظ و ادامه آن داشته باشند. نیروهایی که
قدرت مرکزی بسودشان بود فاقد قدرت بودند و نیروهایی که
در حکومت مرکزی نفعی نداشتند و آنرا مانع جنگ و غارت
میدیدند قدرت و اقتدار داشتند. در چنین شرایطی چرا حکومت
مرکزی صفویه با مرگ شاه‌عباس ضعیف نگردد و با حمله افغانه
نابود نشود.

اگر حکومت مرکزی و سلطنت شاه‌عباس ادامه پیدا میکرد.
اگر شاهان بعد از شاه‌عباس میتوانند قدرت مرکزی را حفظ
نمایند و ادامه دهند. اگر افغانه حمله نمیکردند و اگر هجوم
استعمار آغاز نشده بود در سازه حکومت مرکزی و شرایط و امکانات
مساعدی که صفویه برای توسعه اقتصاد سرمایه‌داری فراهم کرده
بودند، امکان آن بود که بورژوازی ایران بآن حدی از قدرت
اقتصادی و سیاسی برسد که بتواند موقعیت رو به رشد خود را در
مقابل دشمنان داخلی و هجوم استعمارگران غربی حفظ نماید و در
جهت استقرار سیستم سرمایه‌داری و حکومت پارلمانی موفقیت‌هایی
بدست آورد و در هر حال بآن جایی برسد که امکان تضعیف و
نابودی دوباره‌اش راحت و ساده نباشد و با اولین یورش، همه
چیز از دست نرود.

مقایسه مهمترین
علل پیروزی غرب
در هجوم بایران
و شرق

قبلا بگویم که هجوم غرب در این جا در طی
زمان و پیشرفت تدریجی آن که همراه با
تغییرات اقتصادی و سیاسی و بحکومت
رسیدن سرمایه داری و استقرار اقتصاد
سرمایه داری در غرب است مورد نظر است.

براین اساس پیروزی غرب و شکست ایران یا بطور کلی
شکست شرق که در این جا منظور کشورهای آسیا، افریقا و امریکای
لاتین است بطور عمده به دو سیستم اقتصادی و نظام سیاسی مربوط
می شود باین معنی که:

۱- هجوم غرب بایران همزمان است با توسعه صنایع دستی
و مانوفاکتوری و رونق بازرگانی و رشد بورژوازی بویژه در
کشورهایی مانند انگلستان، هلند، فرانسه، آلمان و ایتالیا.
بورژوازی در این کشورها بعد از مدتی به حکومت میرسد و
سیستم سرمایه داری در این نقاط مستقر میگردد.
در ایران نظام فئودالی با توجه به موقعیت عشایر، نظام
اقتصادی حاکم بود که در تمام مدتی که غرب در جهت توسعه و
تسلط و حاکمیت سرمایه داری حرکت میکند، موقعیت خود را
حفظ مینماید و ادامه مینماید.

۲- کوششهایی که از طرف بورژوازی در این کشورها برای
کسب آزادیهای سیاسی و استقرار حکومت پارلمانی آغاز شده
بود سرانجام در کشورهای مختلف اروپا و امریکا به پیروزی رسید
و حکومتهای پارلمانی جایگزین حکومتهای مستبدانه فردی و قدرت

سیاسی فتودال‌ها گردید .

در ایران قدرت سیاسی در اختیار شاه مستبد و خوانین و مالکین بود و بازرگانان، پیشه‌وران و کارگران و رعایا از قدرت سیاسی محروم بودند.

۳- با رشد بورژوازی در اروپا، قلمرو مالکین و قدرتهای محلی بصورت يك سرزمین واحد بنام میهن و وحدت ملیت‌ها و افراد در يك مجموعه واحد بنام ملت تحت رهبری يك حکومت مرکزی که زیر رهبری شاه مستبد و مقتدر اداره می‌شد تحقق پیدا کرد .

میهن، ملت و حکومت سرتاسری و قدرت مرکزی مفاهیم جدیدی بودند که آرمان و خواسته‌های سرمایه داری را منعکس میکرد.

در ایران کوششهای صفویه در جهت حکومت سرتاسری و ملت واحد از وحدت ملیت‌ها و حاکمیت و قدرت مرکزی باحمله افغانه و هجوم استعمارگران به نتیجه نرسید. بعد از سقوط حکومت صفویه، نادر و کریم خان زند در راه وحدت و استقرار حکومت مرکزی قدم برداشتند ولی تلاشهای آنها هم بهمان علت‌ها با ناکامی روبرو شد.

آغا محمدخان قاجار بعد از جنگهای خونین و کشتار و حشیانه، عشایر رقیب داخلی را سرکوب و مطیع نمود و روسها را مجبور به عقب‌نشینی کرد و حکومت ایل قاجار را مستقر نمود.

در تمام مدتی که قاجاریه حکومت کردند قدرتهای محلی و

خوانین عشایر که در بسیاری موارد با تحریک استعمارگران بود هر روز در گوشه‌ای آشوب و بلوا براه می‌انداختند و جنگ و غارت عشایر بطور عادی ادامه داشت.

در زمان قاجاریه سرزمینهای وسیعی از ایران جدا شد و در عین حال تضاد استعمارگران به حفظ و ادامه قاجاریه کمک نمود. در این زمان بورژوازی در اواخر دوره قاجاریه رشد میکند و حکومت مرکزی و وحدت سرناسری و وحدت ملیتها که از خواست‌های بورژوازی است علی‌رغم همه‌ی آشوب‌های پی‌در پی و جنگ و غارت‌های عشایر موجودیت خود را حفظ میکند.

۴- در اروپا و آمریکا، ارتش نوین با اسلحه جدید و کادر افسران ثابت و سربازان وظیفه را اساساً سرمایه‌داران بمنظور مقابله با قدرتهای مخالف داخلی و خارجی و حراست از موقعیت خود بوجود آوردند و مخارج ارتش و دولتی که از منافع و حقوق آنها حمایت مینمود تأمین میکردند.

استعمارگران در آغاز هجوم بایران و سایر نقاط بوسیله نیروی دریائی و اسلحه جدید و آتشین خود، دریاها و بنادر را فتح کردند و قلعه‌های فتودالی و دیوارهای قطور شهرها را فروریختند و چادرهای عشایری را بآتش کشیدند.

سپاه نامنظم و بدون آموزش ایران که با اسلحه سرد مجهز بود یارای مقابله با نیروی نظامی آموزش دیده و اسلحه جدید و آتشین را نداشت و محکوم به شکست و عقب‌نشینی بود. وقتی حکومت‌های ایران با اهمیت اسلحه و آموزش افتادند که

خیلی دیر شده بود. آنها اسلحه و آموزش را از استعمار گران که خصم ملت ایران بودند درخواست میکردند. مگر ممکن بود دولتهای استعماری حتی موقتاً و بمنظور مصالح خود، قوای نظامی ایران را آموزش دهند و با اسلحه جدید مجهز نمایند؟

با این حال مگر ممکن بود که اسلحه جدید در دست افراد عشایری و سپاه نامنظم و موقت موجب قدرت و تقویت سپاه ایران شود؟

شاه عباس، که قدرت بزرگ نظامی آنروز، عثمانی را بارها شکست داده بود بعلت برتری اسلحه و نیروی دریائی پرتغالی‌ها قادر نبود چند پرتغالی را از آبهای ایران (بندر عباس) بیرون اندازد.

شاه عباس برای مبارزه و بیرون انداختن پرتغالی‌ها از نیروی دریائی و موقعیت انگلیس‌ها استفاده کرد. در واقع این انگلیس‌ها بودند که پرتغالی‌ها را با دست شاه عباس بیرون انداختند و خود جای آنها را گرفتند.

این نوع توافق‌ها و وحدت‌ها بعد از شاه عباس هم همیشه بسود استعمار گران تمام شد و تا آنها منافع اساسی و یک جانبه در وحدت نداشتند ایران را باتحاد و همکاری دعوت نکردند.

عوامل پیروزی غرب و شکست ایران و مقایسه آنها بایکدیگر زیاد و گوناگون است و لزومی به طرح و بررسی و مقایسه آنها نیست. چرا که همه‌ی آن عوامل به شرایط اقتصادی و سیاسی غرب و ایران یعنی نظام سرمایه داری و رژیم پارلمانی غرب و نظام

فتودالی و رژیم ملوک‌الطوایفی و قدرت استبدادی ایران مربوط می‌شود.

هجوم غرب برای ایران با هجومی رو برو شده بود که برایش ایرانیان، جدید و ناشناخته بود و قبل از آن چنین هجومی را ندیده بود و هیچ سابقه عینی و ذهنی از آن نداشت.

هجوم غرب مربوط می‌شد به اقتصاد جدید سرمایه‌داری و نظام سیاسی پارلمانی و ارتش ثابت و منظم که ایرانیان از این جامعه جدید و مبانی اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و علمی آن شناخت و درک منطقی و درستی نداشتند. بهمین علت نمیدانستند که چگونه با آن رابطه برقرار کنند و از راه مقابله و مبارزه با آن بی‌اطلاع بودند.

تمدن غرب هر روز که می‌گذشت همراه با توسعه اقتصادی به تجارب و علوم جدیدی دست پیدا میکرد و از علوم در همه‌ی زمینه‌های اقتصادی، سیاسی و نظامی بهره می‌گرفت.

توسعه اقتصادی و پیشرفت‌های اجتماعی و ساخت طبقاتی جامعه، فرهنگ و اخلاقیات جدیدی را با خود به‌مراه داشت، که همه‌ی آنها مولود جامعه جدید بود و برای حفظ و ادامه ورشد جامعه جدید ضروری بود.

فرهنگ و اخلاقیات و خصوصیات اجتماعی و ارزش‌های جدید از طریق آموزش از نسلی به نسل بعدی آموزش داده میشد تا نسل آینده از طریق این آموزش‌های جدید و لازم توانائی اداره جامعه جدید را پیدا کند.

برای ایرانیان ، فرهنگ ، اخلاقیات ، علوم و ارزشهای تمدن غرب که هر روز بارورتر و غنی‌تر می‌شود بیگانه بود زیرا که به جامعه و اقتصاد و زندگی کاملاً متفاوتی مربوط می‌شد که ایرانیان نسبت به کل این جامعه شناخت صحیح و درستی نداشتند. غرب هم خصوصیات و ارزشهای فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی شرق و ایران را دقیقاً و از هر لحاظ نمی‌شناخت. برای آنها هم شرق از جهات گوناگون ناشناخته بود ولی آنها به جامعه‌ای مربوط می‌شدند که شناخت پدیده‌ها را ضروری میدانست و شیوه شناخت رامی-آموخت و آموزش میداد که چگونه باید پدیده‌هایی که نمی‌شناسند از طریق برخورد عینی و مشاهده برای شناخت آن کوشش نمایند. غرب، توسعه طلب و تجاوزکار و استعمارگر بود و این از خصوصیات ذاتی جامعه سرمایه‌داری غرب است. باین لحاظ برای تصرف سرزمینهای دیگران و تسلط بر ثروتها و منابع جهان تا دورافتاده‌ترین نقاط آسیا و آفریقا و امریکای لاتین پیش رفتند و برای شناخت این جوامع و طریقه تسلط بر آنها به شناسائی و شناخت این جوامع پرداختند .

غرب از این طریق به آداب و رسوم و سنت‌ها و اخلاقیات و رفتار و نوع تولید و وضع اجتماعی و سیاسی و بطور کلی به همه چیز قبائل دورافتاده‌ترین نقاط آفریقا شناسائی پیدا کرده است و خوب میداند که برای نفوذ و تسلط بر یک جامعه شناخت آن جامعه يك امر ضروری است.

بنابراین ایرانیان غرب را نمی‌شناختند و بدنبال شناخت آن

هم نبودند و بهتر بگوئیم شناخت برای ایرانیان ضرورت نبود و راه و روش آنرا هم نمی دانستند و اصولاً جامعه ایران چنین امکاناتی را در اختیار کسی نمی گذاشت و نمیتوانست بگذارد.

غرب هم شرق را خوب نمی شناخت و در مواردی اصلاً نمی شناخت ولی شناخت برای این جوامع ضرورت بود و راه و روش آنرا می آموخت و امکان شناخت را فراهم مینمود.

ایرانیان هجوم غرب و برتری آنرا با اسلحه و آتشبارهای جدیدش و نظامیان آموزش دیده و منظمش شناختند. شناسائی و شناخت جامعه غرب تا اواخر دوره قاجاریه از این حد پیش تر نرفت. و حکومتهای ایران در تمام این مدت فقط ب فکر استفاده از اسلحه و آموزش نظامی بودند و توجه و درکی به اقتصاد جدید و نظام سیاسی پارلمانی و ارزشهای فرهنگی و اجتماعی آن نداشتند.

غرب، توسعه طلب، تجاوزکار، و غارتگر بود و منفعت طلبی و حرص غرب سیری ناپذیر و تمام نشدنی است.

هجوم غرب بایران و شرق برای غارت ثروتها و منابع ثروت و منافع بود. غرب هم مانند اقوام وحشی بمنظور غارت و تسلط، هجوم آورد. هجوم و غارت و توسعه طلبی اقوام وحشی برای ایرانیان از هر نظر شناخته شده بود ولی هجوم غرب و چگونگی غارت و توسعه طلبی غرب ناشناخته بود.

هجوم غرب در پوشش بازرگانی پنهان شده بود و غارت از راههای بازرگانی، امتیاز خواری، سرمایه گذاری، بانکداری و

بهره‌کشی انجام می‌شود. غارت غرب با عقد قراردادهای جنبه قانونی دارد و ظاهراً طرفین قرارداد با آگاهی و رضایت خاطر قراردادهای را امضاء مینمایند.

غرب، هجوم و غارت را در پوشش بازرگانی و آبادانی و توسعه اقتصادی پنهان نمود و بر مردم مستعمرات منت گذاشت که فقط از این طریق میتواند به توسعه اقتصادی و فرهنگی شرق و رواج تمدن غرب و تمدن کردن مردم این سرزمینها کمک نماید.

در ایران، انگلیسها گمرکات جنوب را و روسها گمرکات شمال را وثیقه گرفتند. انگلیسها بر خلیج و بنادر بازرگانی و نظامی ایران در جنوب مسلط شدند و روسها دریا و بنادر شمال را در اختیار داشتند. سرزمینهای وسیعی از شمال ایران بوسیله روسها از ایران جدا شد و سرزمینهای شرقی ایران را انگلیسها جدا کردند. هر دو استعمار باین تجاوزات جنبه قانونی دادند و قرارداد و معاهده امضاء کردند و باین ترتیب اصول حقوقی و فرهنگ غربی را رعایت نمودند.

روسها، بانک ایران و روس و انگلیسها بانک شاهی را، روسها راههای شمال و انگلیسها راههای جنوب، روسها امتیاز نفت شمال و انگلیس امتیاز نفت جنوب را، روسها نیروی نظامی قزاق و انگلیسها پلیس جنوب را در اختیار داشتند. بطور کلی روس و انگلیس ایران را بین خود تقسیم کردند و بغارت و چپاول این مملکت مشغول شدند.

اگرچه روس و انگلیس در مواقع ضروری برای تجاوز و

غارت و عقد قرارداد و گرفتن امتیاز و تحمیل درخواستهای خود بر حکومت‌های ایران از نیروی نظامی استفاده کرده‌اند ولی شیوه آنها نزدیکی و دوستی و نفوذ و همکاری و وحدت در باره منافع و مسائل مشترك با خوانین و مالکین و درباریان بود. استعمارگران با همدست شدن با صاحبان قدرت به منافع و ثروتهای ایران چنگ انداختند و به غارت این سرزمین پرداختند.

موقعیت ایلات و استعمارگران غرب تقریباً همزمان به اکثر قبایل داخلی و نقاط آسیا هجوم آوردند. و به ایران (خلیج خارجی بعد از فارس)، سرزمینهای عربی، هند، چین، اندونزی تسلط استعمار و سایر نقاط آسیا نفوذ کردند.

انگلیس که بخش عمده آسیا را در تصرف داشت. همه‌ی این سرزمینها را از نظر منافع امپراطوری انگلیس بصورت يك منطقه واحد متصرفی در نظر میگرفت.

از نظر انگلیس در منطقه متصرفی بریتانیا مرزی وجود نداشت. مرزها باعتبار منافع و مصالح انگلیس مفهوم پیدا میکرد و بهمین خاطر در هر زمان و در هر جا که منافع و مصالح انگلیس ایجاب میکرد مرزها را تغییر داده‌اند. سرزمین واحدی را مانند هند به سه کشور عمده تقسیم نموده‌اند و یا قسمتی از سرزمین کشوری بر اساس مصالح انگلیس به کشور دیگری واگذار شده است.

انگلیس ابتدا عشایر و ایلات مبارز و استقلال طلب را در سرتاسر منطقه متصرفی سرکوب کرد و بعد با آنها همدست و متحد شد و آنها را در خدمت امپراطوری انگلیس بکار گرفت. انگلیس

ضمن دوستی و همکاری و اتحاد با حکومتها، در عین حال کوشش داشت با عشایر و ایلات و قدرتهای محلی در سرتاسر منطقه متحد شود و از قدرت و امکانات آنها در جهت منافع امپراطوری بهره-گیری نماید.

انگلیس و سایر استعمارگران به نسبت نفوذ و تسلطی که بر عشایر و ایلات و قدرتهای محلی پیدا میکردند از اختیارات و قدرت تصمیم گیری خوانین و صاحبان قدرت کاسته میشد. در وحدت بین استعمار و ارتجاع بعلت آنکه استعمار طرف غالب و مسلط این وحدت است حق تصمیم گیری از صاحبان قدرت و خوانین متحد و دست نشانده سلب گردید و آنها بدون اجازه اربابان استعمارگر خود حق دخالت در امور سیاسی و ایجاد بلوا و جنگ و غارت را نداشتند.

استعمارگران خود را صاحب و مالک سرزمینهای متصرفی میدانند و هجوم و جنگ و غارت عشایر بدون اجازه انگلیس در منطقه متصرفی امپراطوری بسود انگلیس نبود. انگلیس که در سرتاسر امپراطوری نیروی نظامی قابل توجهی نداشت اصولاً از هجوم و جنگهای عشایری و غارتگری وحشت داشت و آنرا بسود خود نمیدید.

انگلیس و سایر استعمارگران به قدرت جنگی و بی باکی و هجومهای ویرانگر ایلات واقف بودند و صحیح نمیدانستند که این نیروی عظیم را بحال خود بگذارند و اجازه دهند که آزادانه و بدون اجازه هرکاری که میخواهند انجام دهند.

براین اساس بعد از هجوم استعمار، هجوم ایلات و قبایل
فروکش میکنند و بعد از هجوم افغان‌ها دیگر هجومی در حد
افغان‌ها بایران نمی‌شود.

از این به بعد متناسب بانفوذ و وحدت و امکانات انگلیس
اغلب هجوم قبایل خارجی با اجازه و بوسیله انگلیس‌ها انجام
می‌شود و در داخل اکثر عشایر و ایلات با نظر انگلیس و روس
و به منظور مرعوب کردن حکومت مرکزی و ایجاد رعب و وحشت
در مردم و در جهت تحقق برنامه‌های استعمارگران به هجوم و
جنگ و غارت می‌پردازند.

آشوب‌ها و جنگ و غارت‌های محلی و تحریک قبایل افغانستان
و بلوچستان در زمان صدارت امیر کبیر و قبل و بعد از آن نمونه-
هایی از برنامه‌های استعماری انگلیس است.

در انقلاب مشروطه عشایر متحد روسیه در شمال و آذربایجان
و غرب ایران به طرفداری از استبداد و مخالفت با مشروطه‌خواهان،
به جنگ و غارت پرداختند و عشایر متحد انگلیس حامی و طرفدار
مشروطه بودند. در وقایع جنگ اول و دوم جهانی آلمانی‌ها به عشایر
میهن‌پرست مخالف روس و انگلیس نزدیک شدند و سعی داشتند
از دشمنی و مخالفت عشایر مخالف انگلیس و روسیه بسود خود
بهره‌گیری نمایند.

**هجوم استعمار و استعمارگران هجوم را با روابط بازرگانی
وضع بورژوازی آغاز کردند. انگلیس بعد از آنکه به بخش
عمده آسیا تسلط یافت بازرگانی داخل منطقه متصرفی خود را**

ببود خویش سازمان داد . بازرگانان انگلیسی به محصولات کشاورزی و دامی و صنایع دستی و کالاهای صنعتی در هر گوشه منطقه متصرفی آشنائی پیدا کردند. آنها محصولات و کالاهای هند، ایران، افغانستان، چین، مالزی، سرزمینهای عربی... را در داخل این کشورها و اروپا و دیگر نقاط جهان عرضه میکردند و خرید و فروش و حمل و نقل بطور عمده با بازرگانان انگلیسی بود.

انگلیسی‌ها محصولات و کالاهای مورد نیاز و قابل فروش آسیا را با اروپا و امریکای بردند و کالاهای انگلیسی را به این مناطق آورده و میفروختند.

انگلیس بخاطر توسعه صنایع خود مثلا صنایع پارچه بافی ، صنایع و کارگاههای پارچه بافی هند و ایران و دیگر نقاط را بنا بودی کشاند. بازرگانی در جهت توسعه و پیشرفت صنایع انگلیس جهت گیری میشد و کالاهای انگلیسی رقبای خود را در تمام منطقه متصرفی از میان برداشتند. بعد انگلیس و دیگر استعمارگران با توسعه نیروهای تولیدی و استفاده از نیروی برق و نفت و تولید کالاهای جدید و توسعه صنایع سنگین ، بهره برداری از معادن و منابع زیر زمینی و صنایع کشاورزی و دامداری منطقه متصرفی را آغاز مینمایند و با صدور سرمایه و توسعه بانکداری، رباخواری را تشدید میکنند.

استعمارگران بمنظور فروش کالاها و محصولات کشور خود، کارگاهها و صنایع سرزمینهای مستعمره و نیمه مستعمره را از بین بردند و یا آنها را ضعیف و ناتوان نمودند. آنها بازرگانان

و صرافان منطقه متصرفی را تضعیف و نابود کردند و حمل و نقل کالاها را به شرکتهای استعماری سپردند.

باین ترتیب آنها رقیب و دشمن بورژوازی ملی این مناطق بودند و با دسیسه و حيله گری و وحدت با فئودالها و خوانین و حکومتهای استبدادی، موفق به شکست و تضعیف بورژوازی ملی این مناطق شدند.

از طرفی استعمارگران برای فروش کالاها و محصولات که عرضه میکردند و برای خرید کالاها و محصولات و برای صدور سرمایه و بکاربردن سرمایهها و برای پرداخت وام و اعتبار، به جز دولت که مشتری عمده بود به افراد و شرکتهای طرف معامله احتیاج داشتند.

باین ترتیب براساس شرایط جدید، بورژوازی فعال گردید و روابط بورژوازی بصورت دیگری ادامه پیدا کرد. اما این بورژوازی بعلت شرکت و وابستگی به سرمایههای خارجی، خارجی و وابسته بود. با این حال بورژوازی وابسته هم، بعلت ضعف سرمایه گذاری و بازرگانی ضعیف و ناتوان بود.

البته رواج و توسعه بازرگانی و سرمایه گذاری در رشتههای گوناگون اقتصادی بدون روابط سرمایه داری عملی نیست و با هر حرکت و فعالیت تولیدی، بازرگانی و بانکداری، دهها رشته فعالیت سرمایه داری جدید ضرورت پیدا میکند و بوجود میآید و گسترش مییابد.

لذا بعد از تضعیف سرمایه داری ملی، مناسبات سرمایه داری

البته بطور عمده براساس منافع و منظوره‌های استعمارگران در ایران رواج پیدا کرد و در جنب آن خرده بورژوازی از امکانات و شرایط رشد مساعدتری بهره‌مند شد و باین ترتیب بورژوازی و بطور عمده بورژوازی تجاری در ایران رشد پیدا کرد. بورژوازی تجاری و خرده بورژوازی ایران بآن حدی از رشد اقتصادی و سیاسی می‌رسد که امکان و توانائی اعلام مخالفت با استبداد و استقرار حکومت مشروطه را در خود می‌بیند.

انگلیس و روس نه در ایران در رشته‌های صنعتی و امور اقتصادی سرمایه‌گذاری کردند و نه اجازه دادند که سرمایه‌داران ملی سرمایه‌گذاری کنند و نه به دیگر سرمایه‌داران خارجی اجازه سرمایه‌گذاری دادند.

آنها به جای سرمایه‌گذاری در امور تولیدی و اقتصادی به شاهان و درباریان قاجار و ام مسافرت و تفریح و سرگرمی دادند. با بانک روس و شاهی، امور مالی و اقتصادی را محدود نموده و در اختیار خود گرفتند. انگلیس به استخراج و بهره‌برداری از نفت اکتفا کرد و مهمترین منبع ثروت ایران برای انگلیس فقط نفت بود.

روسیه از گمرکات شمال و تجارت ضعیف و محدود و امتیاز شیلات و وامهای پرداختی به شاهان و درباریان قاجار راضی بود.

انگلیس که بر اکثر سرزمینهای آسیا، افریقا، استرالیا و بخشی از امریکا مسلط گردیده بود امکان بهره‌برداری و سرمایه

گذاری در يك چنین منطقه وسیع و عظیمی از جهان را نداشت . سرمایه‌گذارهای انگلیس در تمام این منطقه وسیع متصرفی بسیار محدود بود و سرمایه‌گذاری بر حسب ضرورت و در نقاطی که بازده بیشتر و فوری‌تر داشت انجام میگرفت .

انگلیس، استعمارگر تنگ‌نظر، حقیر، کم‌سرمایه و عقب - مانده‌ای بود و امکانات سرمایه‌گذاری انگلیس به نسبت سرزمینهای وسیعی که در اختیار داشت بسیار قلیل و محدود بود. انگلیس به در آمد سرشاری که از امور بازرگانی و کشاورزی و استخراج معادن و امور مالیاتی و باج و غارت‌هایی که از مستعمرات و نیمه-مستعمرات وسیع بدست می‌آورد راضی بود و حسابی فربه شده بود. انگلیس تلاشی برای توسعه سرمایه‌گذاری و فعالیتهای گوناگون اقتصادی و کسب سود از این طریق نمیکرد و آنرا لازم و ضروری نمیدید.

با آنکه انگلیس با غارت ثروت‌های سرزمینهای متصرفی ، عظیم‌ترین و بیشترین سرمایه و مساعدترین امکانات سرمایه‌گذاری را در اختیار داشت با این حال صنایع انگلیس حتی در پیشرفته‌ترین زمان یعنی دهه‌های قرن بیستم قادر نبودند در آن حدی کالا تولید کنند که به تمام این منطقه وسیع مستعمرات کالا صادر کنند و انگلیسی‌ها بخاطر فروش کالاهای انگلیسی حاضر نبودند قدرت خرید مردم این منطقه از طریق توسعه و تولیدات داخلی این مناطق افزایش یابد.

مردم ایران و سایر نقاط زیر سلطه انگلیس به برکت تسلط

انگلیس، فقیر و گرسنه و بدبخت شدند و فقیر و بدبخت باقی ماندند زیرا منافع اقتصادی و تسلط سیاسی انگلیس با فقر و گرسنگی و جعل و تشمت و پراکندگی مطابقت داشت.

انگلیس نفوذ و تسلط و حاکمیت بر ایران و سایر نقاط جهان را با ایجاد فقر و عقب ماندگی و آشوب گری و حيله گری و با برپا کردن جنگ و غارت و ایجاد اختلاف و با سرکوب کردن و کشتن ناجوانمردانه مخالفان بدست آورد و با استفاده از همین وسائل آن را حفظ کرد و ادامه داد.

از آغاز قرن بیستم تا سالهای جنگ جهانی که زمان افزایش صدور سرمایه و توسعه سرمایه گذاری خارجی است. در تمام این مدت سرمایه های انگلیسی در نفت و بانک شاهی و پرداخت وام به شاهان قاجار بکار افتاد و روس ها بانک روس را داشتند و به شاهان و درباریان وام میدادند. انگلیس بدنبال امتیاز تنباکو و لاتاری بود و هر دو استعمارگر به عواید گمرکات دل خوش کرده بودند :

در سالهای جنگ اول تمام صنایع ایران به صنعت نفت محدود و خلاصه می شود. از صنایع سبك پارچه بافی، قند سازی کالاهای مصرفی و ساختمانی خبری نیست. ایران نه راه آهن دارد نه راه شوسه و اسفالت. بانک شاهی و روس دو بانک خارجی هستند که امور مالی ایران در دست بانک شاهی است.

کارگاههای دستی و پیشه وری در هر شهر بزرگ شامل چند کارگاه و دکان پارچه بافی، کفشدوزی، آهنگری، مسگری،

نجاری و نانوائی است که برای مشتریان محدود و محیط بسته همان محل و شهر تولید مینمایند.

مردم فقیر و گرسنه و استعمارزده در آمدی نداشتند که بازار خریدی برای کالاهای خارجی باشند. صادرات به قالی و چند قلم محصولات کشاورزی و دامی و گیاهان داروئی خلاصه میشد.

مناسبات فتودالی و رژیم استبدادی تزارها مانع توسعه اقتصاد سرمایه داری و عامل عقب ماندگی روسیه بود.

تلاش سرمایه داران برای استقرار سیستم سرمایه داری و دمکراسی پارلمانی به نتیجه نرسید تا سرانجام حکومت تزارها در ۱۹۱۷ سقوط کرد و بلشویکها دولت جدید را تشکیل دادند.

اقتصاد سرمایه داری روسیه نسبت بدیگر کشورهای سرمایه داری جهان ضعیف بود و سرمایه های خارجی در تمام رشته های اساسی اقتصاد روسیه بکار گرفته شده بود و سهم سرمایه های خارجی تا بیش از ۸۰ درصد میرسید و سرمایه گذاران عمده انگلیسی ها و آلمانی ها و فرانسوی ها بودند.

بنابراین روسیه در شرایطی نبود که بتواند در کشورهای دیگر و ایران در حد کشورهای پیشرفته سرمایه داری، سرمایه گذاری نماید. روسیه توانائی مالی و شرایط مناسب اقتصادی و سیاسی برای سرمایه گذاری نداشت و کالاهائی که تولید میکرد و بایران صادر مینمود از نظر مرغوبیت و قیمت قابل رقابت با کالاهای کشورهای سرمایه داری پیشرفته نبود.

روسیه، استعمارگر ضعیف و عقب مانده ای بود که خودش در داخل

با مشکلات گوناگون اقتصادی و سیاسی روبرو بود.
روسیه در داخل مانع توسعه اقتصاد سرمایه‌داری و در خارج
از توسعه اقتصاد سرمایه‌داری ایران جلوگیری میکرد.
تزارها با حکومت استبدادی و زور و فشار، آزادیهای
فردی و اجتماعی را در داخل روسیه از همه‌ی نیروهای مرفقی و در
خارج، از آزادیخواهان و استقلال‌طلبان سلب کرده بودند.
روسیه از نظر اقتصادی و سیاسی قوی و نیرومند نبود. روسیه
از ضعف اقتصادی و سیاسی ایران و از موقعیت مناسب تاریخی
که استعمارگران انگلیسی و فرانسوی با هجوم خود بایران و شرق
فراهم کرده بودند استفاده کرد و بایران تجاوز نمود و به قدرت مهم
استعماری ایران بدل گردید.
جنگ روس و ژاپن و دخالت در انقلاب مشروطه ایران و
شکست روسیه در جنگ جهانی اول و سرانجام سقوط حکومت
تزارها بوسیله بلشویک‌هایشان داد که برخلاف تصور حکومت ایران
دولت روسیه دولت قوی و نیرومندی نبود.
در هر حال استعمارگران، بورژوازی ملی ایران را که در
زمان صفویه در جهت رشد و توسعه پیش‌میرفت و در دوره قاجاریه
با تدابیر امیر کبیر جان تازه‌ای پیدا کرده بود، ضعیف و ناتوان
کردند. آنها خودشان هم سرمایه‌گذاری نکردند و به دیگر کشورهای
سرمایه‌داری هم اجازه سرمایه‌گذاری ندادند.
اگر استعمارگران حتی بعد از تضعیف بورژوازی ملی در
ایران سرمایه‌گذاری میکردند و بدیگر کشورهای سرمایه‌داری جهان

هم اجازه سرمایه گذاری میدادند، با ایجاد و توسعه روابط سرمایه-داری شرایط برای سرمایه گذاری های ملی و رشد سرمایه داری ملی هم فراهم میگردد. و بورژوازی ملی میتواند از این شرایط مساعد سرمایه داری و محیط مناسب سرمایه گذاری بهره گیری نماید. آنها همین کار را هم نکردند.

باین لحاظ است که هجوم غرب برای ایران از هجوم قبایل و اقوام وحشی شوم تر و نکبت بارتر است و صدماتی که غرب از نظر اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و نظامی بایران وارد کرد اگر از هجوم اقوام وحشی شوم تر و سیاه تر نباشد دست کمی از آن ندارد.

بورژوازی ایران از هجوم اقوام وحشی و جنگ و غارت های عشایر داخلی و هجوم غرب مرتب صدمه دیده و پی در پی با این هجوم ها و جنگ و غارتها ضعیف و ناتوان گردیده است. باین لحاظ است که هجوم اقوام وحشی خارجی و جنگ و غارت های عشایر داخلی و هجوم غرب متمدن اساسی ترین عوامل عقب ماندگی اقتصادی و اجتماعی و ضعف و ناتوانی بورژوازی ایران است.

قشر بندی اجتماعی

توضیح :

نقد و بررسی کتاب جامعه‌شناسی روستائی نوشته آقای خسرو خسروی در همان سالی که کتاب منتشر شد انجام گرفت. در نظر بود که بخش‌های دیگر کتاب هم نقد گردد ولی بعلت کارهایی که پیش آمد، انجام آنرا بزمان و فرصت دیگری گذاشتم که متأسفانه آن زمان و فرصت بدست نیامد و بعد از آن هم آمادگی ادامه آنرا پیدا نکردم. با اینکه این نقد، نقد تمام کتاب نیست با این حال قسمتهایی از آنرا دربر میگیرد و چون هر قسمت و مطلب برای خودش مستقل است ضروری دانستم که باآنکه از چاپ دوم کتاب هم چندسالی گذشته چاپ و منتشر شود.

قشر بندی اجتماعی باینصورتی که نویسنده، جامعه روستائی ایران را معرفی کرده بیشتر مشخص کننده وضع شغلی روستائیان است. و کمکی به شناخت موقعیت طبقاتی و در نتیجه وضعیت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی آنها نمیکند. طبقه و گروه

اجتماعی بعنوان يك واقعیت عینی که مبتنی بر واقعیت‌های اقتصادی و اجتماعی است مهمترین و اساسی‌ترین عاملی است که بوسیله آن میتوان تمامی جهات زندگی اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فکری يك طبقه و همه مردم جامعه را تبیین و ادراك نمود.

به بیان دیگر موقعیت اقتصادی، میزان درآمد، شرایط زندگی، نحوه تفکر، موقعیت خانوادگی، احترام و منزلت و مقام اجتماعی و وابستگی‌های سیاسی و قدرت سیاسی حاکم و بطور کلی تمامی شرایط و جنبه‌های مختلف زندگی مبتنی بر موقعیت طبقاتی است. شناخت فرد جدا از طبقه و شناخت موقعیت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جامعه جدا از طبقات و گروه‌های اجتماعی امری غیرممکن است. بنابراین وقتی طبقات و نیروهای روستائی ایران را مشخص و تبیین میکنیم عملاً باین منظور است که به موقعیت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی روستائیان و روستا شناخت پیدا کنیم و نسبت بمسائل روستائی از جهات مختلف آشنائی و ادراك داشته باشیم و بتوانیم موقعیت روستا و روستائیان را در ارتباط با کل جامعه در نظر بگیریم.

نویسنده میگوید: (کدخدایان، مباشران و مستأجران، بیکار ها نیز از گروههایی بودند که در ایران دیده میشدند و در مواردی سهمی از محصول میبردند ولی کدخدایان اغلب خورده مالک بودند).

از اینکه خواننده بداند که کدخدایان، مباشران... گروه هایی بودند که در ایران دیده میشدند و در مواردی هم سهمی از

محصول می‌بردند چه مسأله‌ای حل شده است و چه ادراك و شناختی بخواننده داده است و آیا واقعاً خواننده باینصورت در مورد قشر بندی اجتماعی روستائی ایران به آگاهی و دانش و ادراك میرسد؟ برای آنکه ادراك و شناخت علمی و درستی از طبقات و نیروهای اجتماعی داشته باشیم باید طبقات و نیروهای جامعه را در شرایط تولیدی و بویژه در روابط تولیدی جامعه مورد مطالعه و شناخت قرار دهیم. زیرا طبقه مولود روابط تولیدی و روابط تولیدی يك طرف نیروهای تولیدی است که از ارتباط و وحدت روابط تولیدی و نیروهای تولیدی، شیوه تولیدی مشخص می‌گردد.

و از طریق روابط تولیدیست که بمسائلی مانند مالکیت، نقش طبقات در تولید و سهمی که از تولید برداشت میکنند آگاهی و شناخت پیدا میکنیم. و موضع سیاسی و نحوه تفکر و شرایط زندگی و بطور کلی جهات مختلف زندگی مادی و معنوی طبقات و نیروهای جامعه برای ما روشن می‌گردد.

مالکیت و استثمار و ستم ارباب و موضع فکری و حاکمیت اقتصادی و سیاسی و شرایط زندگی او فقط در موقعیت طبقاتی و شکل روابط تولیدی (سیستم ارباب رعیتی) و در ارتباط با طبقه رعایا مشخص می‌گردد.

همچنین چنانچه مباشر - کدخدا و مستأجر رادر شکل روابط تولیدی (سیستم ارباب رعیتی) در نظر بگیریم میتوانیم به علت پیدایش و رشد و موقعیت اقتصادی و اجتماعی و سیاسی آنها پی ببریم.

از طرفی چون نویسنده قشربندی اجتماعی در جامعه روستائی ایران را در هنگام اصلاحات ارضی در نظر گرفته است دقیقاً روشن نیست که این قشربندی مربوط به قبل یا بعد یا قبل و بعد هر دو میباشد.

اگر قشربندی مربوط به بعد از اصلاحات ارضی است در اینصورت مباشر - کدخدا، مستأجر یا جزو نیروهای جامعه روستائی هستند یا نیستند. اگر هستند پس این دلالت بر وجود سیستم ارباب رعیتی در روستاهای ایران است که البته خلاف نظر ایشان است بطوریکه گفته است کدخدا، مباشر و مستأجر گروههایی بودند که در ایران دیده میشدند یعنی در گذشته یعنی قبل از اصلاحات ارضی بودند و حالا نیستند اگر نیستند فقط از نظر یادآوری و شناخت طبقات و نیروهای گذشته بآنها اشاره کرده‌اند درینصورت چرا آنها را در ردیف گروههای موجود ذکر کرده‌اند. (خوش‌نشینان - عمدتاً مشتمل بر دو گروه‌اند: ۱- سوداگران روستا ۲- کارگران روستا. بر دو گروه زارع و خوش‌نشین گروههای مستقل و وابسته ذیل نیز باید افزوده شود: ۱- تراکتوررانان ۲- اداری‌ها ۳- کدخدایان، مباشران و مستأجران).

اگر قشربندی مربوط به قبل و بعد از اصلاحات ارضی است درینصورت چرا ایشان سرمایه‌داری ارضی (زراعتی) را که مربوط به قبل و بعد از اصلاحات است در قشربندی اجتماعی خود بکلی حذف کرده‌اند.

آقای خسروی میگوید (زارعان گروه اصلی اجتماعی ایران در روستاها هستند که بکار کشاورزی اشتغال دارند و بزرگترین گروه اجتماعی در نظام ارباب - رعیت سابق محسوب میشدند.)

اگر زارعان گروه اصلی اجتماعی روستاها هستند پس سیستم ارباب - رعیتی هست و اگر مربوط به نظام گذشته اند پس چگونه زارعان گروه اصلی اجتماعی روستا هستند؟

اگر نظر نویسنده را مبنی بر انجام اصلاحات ارضی در نظر بگیریم زارعان قبل از اصلاحات یکی از طبقات اصلی نظام ارباب رعیتی بودند و بعد از اصلاحات به نظر نویسنده به خرده مالک تبدیل شدند.

لذا از نظر نویسنده این خرده مالکان جدید با واقعیت اقتصادی، اجتماعی و طبقاتی جدید همان زارعان سابق با واقعیت اقتصادی و طبقاتی سابق هستند.

نویسنده اگر الغاء نظام ارباب - رعیتی را قبول دارد پس باید الغاء طبقات زارع و مالک را هم قبول داشته باشد. و اگر قبول داشته باشد در اینصورت طبقه زارعی وجود ندارد که به نظر ایشان گروه اصلی اجتماعی ایران در روستاها باشد.

نویسنده گاو بند را اینطور تعریف میکند
گاو بند
(گاو بندی حقی بود که زارعان و خرده -

۱- زارع کسی است که مالک زمین نیست و با دارا بودن يك يا چند عامل زراعتی شخصاً و یا بكمك افراد خانواده خود در زمین متعلق به مالک مستقیماً زراعت میکند و مقداری از محصول را بصورت نقدی یا جنسی بمالك میدهد. زیر نویس از آقای خسروی

مالکان سابق پس از کار بیش از یکسال در واحدهای کار زراعی مانند بنه‌ها، صحراها و غیره برای کاشت، داشت و برداشت پیدا میکردند. گاوبندی ارتباط نزدیکی با صاحب نسق بودن داشت، بعبارت دیگر کسانی که صاحب نسق بودند گاو بند محسوب میشوند).

آقای خسروی اساساً اطلاع درستی از گاو بند و رعیت ندارد و نه تنها بین این دو تفاوت و تمایزی قائل نیست بلکه زارع صاحب نسق را گاو بند معرفی میکند.

به نظر نویسنده (کسانی که صاحب نسق بودند گاو بند محسوب میشوند) بنابراین نظر و تعریف، به تعداد زارعان صاحب نسق در ایران، گاو بند وجود دارد و هر زارع صاحب نسقی، گاو بند است و هر گاو بندی زارع صاحب نسق.

جالب است که نویسنده بر اساس تعریف غلط خود تعریف نسبتاً درستی که در قانون اصلاحات ارضی آمده رد میکند و می-گوید (قانون اصلاحات ارضی تفاوتی بین زارع (= رعیت) و گاو بند قائل شده است).

البته که نباید بین گاو بند و زارع تفاوت قائل می شدند و صد البته که اشتباه کرده اند.

نویسنده برای آنکه تعریف نادرست قانون اصلاحات ارضی را نشان دهد و دست آنها را باز کند اینطور ادامه میدهد (بنا بر- تعریف این قانون تفاوت زارع و گاو بند درین میباشد که گاو بند، برزگر و کارگر کشاورزی اجیر میکند و زارع یا شخصاً و یا

بكمك افراد خانواده زراعت میکند. ظاهراً تعریف قانون اصلاحات ارضی در باره گاو بند درست بنظر نمیرسد) و تعریف نویسنده درست بنظر میرسد!

نویسنده در همین مورد نوشته است (در بعضی از مناطق روستائی، گاو بندها با داشتن ۲ تا ۳ عامل حتی ۴ و ۵ عامل (= خرده مالک) از جمله گاو در کار زراعت شرکت می‌کردند بنابراین گاهی حق گاو بندی به خرده مالک تعلق می‌گرفت).

میدانیم که عوامل کشاورزی عبارتند از آب - زمین - گاو - بذر - نیروی کار.

رعایا به جز نیروی کار معمولاً ممکن است يك یا دو عامل دیگر را هم داشته باشند. و ارباب که مالک زمین و آب و معمولاً يك یا دو عامل دیگر است آنها را در اختیار رعایا میگذارد و بر اساس نظام ارباب - رعیتی محصولات تولید شده به نسبت عوامل، بین ارباب و رعایا تقسیم می‌گردد.

بنابراین رعیت یا زارع کسی است که بجز نیروی کار ممکن است بعضی از عوامل دیگر (گاو - بذر) را هم داشته باشد و مالک کسی است که بطور عمده مالک زمین و آب است و ممکن است مالک عوامل دیگر کشاورزی هم باشد. ولی چون ارباب و رعایا هیچیک مالک تمام عوامل کشاورزی نیستند مالک برای انجام و تحقق تولید، عوامل و امکانات خود را در اختیار رعایا میگذارد و محصول به نسبت عوامل تقسیم می‌گردد.

در بعضی از مناطق روستائی عامل گاو و معمولاً بذر با

گاو‌بند است و گاو‌بند بر اساس عواملی که تهیه می‌بیند سهمی از محصول را برداشت مینماید.

بنابر این در نظام ارباب-رعیتی، ارباب، رعایا و گاو‌بند هیچ‌یک مالک تمام عوامل کشاورزی نیستند و بهمین علت است که رابطه تولیدی برای انجام تولید ضرورت و واقعیت پیدا میکند.

نویسنده می‌گوید (در بعضی از مناطق روستائی گاو‌بندها با داشتن ۲ تا ۳ عامل حتی ۴ و ۵ عامل از جمله گاو در کار زراعت شرکت میکردند).

وقتی گاو‌بندی مالک تمام عوامل باشد اولاً گاو‌بند نیست چرا که گاو‌بند، گاو و معمولاً بندر را تهیه میکند ثانیاً اگر گاو-بندی تمام عوامل را در اختیار داشته باشد این دیگر نه گاو‌بند است نه رعیت و نه مالک، چرا که هر یک از این سه نیروی اجتماعی هر یک مالک بعضی از عوامل کشاورزی هستند و کسی که مالکیت تمام عوامل را دارد خرده مالک است.

ثالثاً اگر گاو‌بندی، هر ۵ عامل را داشته باشد شرکت در تولید و مسأله رابطه تولیدی اساساً منتفی است زیرا که در رابطه ارباب-رعیتی، ارباب و رعایا و گاو‌بند هر یک بر اساس عواملی که در اختیار دارند در امر تولید شرکت میکنند. در این جا گاو‌بند با داشتن هر ۵ عامل کشاورزی هیچ نیازی به رابطه تولیدی با رعایا ندارد و بهمین علت است که خرده مالکانی که مالک همه‌ی عوامل کشاورزی هستند بدون آنکه از عوامل و نیروی کار رعایا استفاده کنند بامر تولید می‌پردازند.

البته بعضی از خرده مالکان چون قادر نیستند به تنهایی و بکمک افراد خانواده خود زمین کشاورزی خود را کشت کنند از نیروی کار کارگران کشاورزی بارعایا استفاده میکنند که این هیچ ارتباطی به گاوبندی ندارد.

ضمناً نظر باینکه آقای جواد صفی نژاد در کتابهای «طالب آباد» و «بنه» دقیقاً موقعیت اقتصادی و اجتماعی گاوبندها را توصیف و تشریح کرده است این قسمت جهت اطلاع از کتابهای مذکور نقل می شود.

(معمولاً گاو بند کسی است که سرمایه منقول بنه از قبیل: گاو، بذر و مساعده لازم را در اختیار رعیت ها میگذارد. مالک یا ارباب در دهاتی که گاو بند دارند بارعایا تماسی ندارند، از نیروی کار که برزگر باشد نیز بدست گاو بند انتخاب میگردد. معمولاً بهمراد گاو گاو بند برزگری هم مشاهده می شود، در نتیجه بهنگام برداشت محصول سهم بذر، گاو، برزگر و مساعده به گاو بند تعلق میگیرد زیرا در کلیه دهات به عوامل پنجگانه آب، زمین، گاو، بذر و نیروی کار بارعایت مختصر عرف و عاداتهای محلی سهمی تعلق میگیرد و بجز زمین و آب ممکن است يك یا چند عامل (نیروی کار، بذر، مساعده) بهمراد وسیله شخم توسط گاو بند در زمین سرمایه گذاری شود ولی این عمل توسط هر کسی ممکن نیست چه گاو بندی در این نواحی موروثی است و روستائیان این حق را به رسمیت می شناسند و این حق در مواردی خرید و فروش نیز میگردد.

در نقاطی که حق گاوبندی موروثی است دیگر وجود گاو مطرح نیست و گاو بند بدون داشتن گاو هم صاحب حق موروثی است در این صورت وظیفه دارد نیروی شخم مورد نیاز را که عبارت از گاو کار یا تراکتور باشد تهیه کند تا بتواند حق گاوبندی خود را در مقابل ارزشی که مقدارش توسط خبرگان معین میگردد تثبیت نماید.

در دهات و راین گاو بند کسی را گویند که گاو، بذرو نیروی کار را در قبال زمین و آب مالک به شراکت گذارده و در نتیجه محصول بین آنها نصف گردد.

در حال حاضر (سال انتشار کتاب طالب آباد ۱۳۴۵ است) گاو بندی شکل نازدای بخود گرفته است زیرا با راه یافتن تراکتور به ده، دیگر گاو کار نگهداری نمیشود و گاو بندان برای شخم زنی و خرمن کوبی با خرج خود تراکتور کرایه میکنند و در این باره يك قانون محلی بدین قرار بوجود آورده اند که ۳۰٪ از کل محصول زراعت سهم رعایا، ۴۵٪ سهم ارباب (مالک یا اجاره دار) و ۲۵٪ سهم گاو بند است که ۸٪ از ۲۵٪ سهم بذرو ۱۷٪ بقیه متعلق به گاو او خواهد بود و این در صورتی است که بذر بعهده گاو بند باشد. با این ترتیب خرج تراکتور و کلیه کارهای مربوط بآن بعهده گاو بند است).

(در بعضی دهات پس از کسری ها، محصول زراعت به چهار قسمت تقسیم میشد ۵۰٪ سهم ارباب ۲۵٪ سهم گاو بند و ۲۵٪ به دهقانان تعلق میگرفت. در این تقسیم بندی معمولا بذر از

میان برداشت میشد ولی در بعضی دهات چون معین آباد و رامین پس از کسر مخارج مشترك، کلیه محصول بدو قسمت تقسیم میگشت مالک ۵۰٪ گاوبند ۵۰٪. آنگاه سهم گاوبند به نسبت ۲۵٪. گاوبند و ۲۵٪ دهقانان بین طرفین تقسیم میشد. در اینصورت بذر و شخم بهمهده گاوبند و خرج صحرا بین گاوبند و دهقانان نصف میگردد ولی خرج دروگر تماماً بهمهده دهقانان بود (بعضی دهقانان معین آباد خود گاوبند نیز بودند. در بهاره کاریها تهیه بذر و نیروی کار بهمهده دهقانان بود ۱۰٪. از کل فروش بعنوان شخم از کل محصول برداشت میشد بقیه فروش محصول بین ارباب و رعیت بتساوی تقسیم میگشت. اگر بنه، دارای گاوبند بود ۱۰٪ شخم به گاوبند تعلق میگرفت).

خوش نشینها
 آقای خسروی نوشته است خوش نشینان عمدتاً مشتمل بر دو گروهند:

- ۱- سوداگان-ران روستا: کار عمده ایشان دادوستد و مغازه داری و سلف خری و رباخواری و غیره میباشد.
- ۲- کارگران روستا: این گروه مشتملند بر همه کارگران روز مزداعم از کسانیکه در مزرعه کار میکنند (کشاورزی) یا در ده به دشتبانی و کارگری (عملگی) اشتغال دارند و کارگران قالیباف. ورود صنایع جدید بروستا جمعیت این گروه را افزایش داده است.

به دو گروه زارع و خوش نشین، گروههای مستقل و وابسته ذیل نیز باید افزوده شود:

- ۱ - تراکتور رانان و مشاغل مربوط به ماشینهای کشاورزی.
 - ۲ - اداری‌ها: این گروه مشتمل است بر کارمندان دولت :
(سپاهیان دانش و بهداشت ، معلمان و سایر مأموران دولت).
 - ۳ - کدخدایان ، مباشران و مستأجران ، بیکارها نیز از گروههایی بودند که در ابران دیده میشدند و در مواردی سهمی از محصول می بردند ولی کدخدایان اغلب خرده مالک بودند).
- الف: نویسنده سه گروه اخیر را ، گروههای مستقل و وابسته معرفی کرده اند. معلوم نیست که این گروه ها نسبت به چه چیز یا طبقه و گروهی مستقل و نسبت به چه چیز یا کدام طبقه یا گروهی وابسته است و شرط و عامل استقلال و وابستگی چیست و اصولاً چه منظوری دارند و چه مفهومی را القاء میکنند ؟
- ب - رانندگان تراکتور و تکنیسین ها و میکانیسین های ابزار و ماشینهای کشاورزی و آبیاری کارگرانی هستند که بعد از ورود ماشینهای کشاورزی بروستا پیدا شده اند . در اینصورت مطابق گروه بندی ایشان کارگران مذکور در زمره کارگرانی قرار میگیرند که يك گروه از خوش نشین ها بحساب آورده اند .
- نویسنده ، تراکتور رانان و مشاغل مربوط به ماشینهای کشاورزی را يك گروه مستقل در نظر گرفته است. و معلوم میشود که نویسنده نسبت به مبانی ساختمان طبقاتی جامعه درك علمی و شناخت صحیحی ندارد و با این نوع قشر بندی و گروه بندی ها نه تنها ساختمان طبقاتی روستائی را روشن و تفسیر نمیکند بلکه موجب گمراهی و سردرگمی خواننده میشود.

از نظر مفاهیم طبقاتی، در تولید سرمایه‌داری کارگران يك طرف رابطه تولیدی و در نتیجه يك طبقه اصلی سیستم سرمایه‌داری هستند که طرف دیگر رابطه و طبقه اصلی آنرا سرمایه‌داران تشکیل می‌دهند.

بنابراین در تولید سرمایه‌داری، وسایل تولید در مالکیت سرمایه‌داران است و کارگران بجز نیروی کار خود که آنرا مانند يك کالا به سرمایه‌داران می‌فروشند هیچگونه مالکیتی نسبت به وسایل تولید ندارند.

بر اساس این تعریف همه‌ی افرادی که در تولید سرمایه‌داری شرکت دارند و يك طرف رابطه تولیدی را تشکیل می‌دهند و بجز نیروی کار خود فاقد هرگونه مالکیتی نسبت به وسایل تولید می‌باشند، جزو طبقه کارگرند و از نظر موقعیت طبقاتی تفاوتی بین کارگران صنعتی و کارگران کشاورزی و تراکتوررانان و کارگران ماشینهای کشاورزی و آبیاری و کارگران کارگاههای دستی و کارگران قالبی باف وجود ندارد و معلوم نیست که نویسنده بر اساس چه مبانی و عوامل و معیارهایی تراکتوررانان و مشاغل مربوط به ماشینهای کشاورزی را بعنوان يك گروه مستقل از کارگران کشاورزی و قالبیاف جدا کرده است.

نویسنده که در درك و شناخت ساختمان طبقاتی سر درگم است در ادامه همین مبحث با تفسیرها و اظهار نظرهای نامربوط بیش از پیش سر درگمی و بی‌اطلاعی خود را نسبت به ساختمان طبقاتی نشان می‌دهد.

نویسنده میگوید (کارگران کشاورزی و دیگر کارگران روزمزد در روستا مانند برزگران و وظائف مهمی در تولید کشاورزی دارند).

در این جا نویسنده برزگران را جزو طبقه کارگر و در زمره کارگران کشاورزی و دیگر کارگران روزمزد معرفی میکند و در صفحه بعد برزگران را رعیت های بی نسق مینامد . (برزگران گروهی از خوش نشینان هستند که بکار زراعت اشتغال دارند و صاحب نسق نیستند و بعنوان صاحب يك عامل یعنی کار در زراعت و در مواردی آبیاری شرکت میکنند و از محصول سهم میبرند . تنها تفاوت این افراد با زارعان (رعیت های سابق) که صاحب يك عامل یعنی کار در زراعت هستند اینست که برزگران نسق ندارند . وضع این افراد با کارگران کشاورزی که روز مزد هستند نیز متفاوت است . کارگر کشاورزی رابطه ای با نتایج محصول ، بدی یا خوبی ندارند ولی کار برزگران ارتباط نزدیکی با نتیجه زراعت دارد چون بعنوان صاحب عامل کار سهمی از محصول برمیدارند) .

در قسمت اول که نویسنده برزگران را کارگر کشاورزی معرفی مینماید تعریف نویسنده غلط است و در قسمت دوم که برزگران را زارع یا رعیت بی نسق معرفی مینماید تعریف نویسنده صحیح است چرا؟

کارگران و برزگران دو طبقه اصلی دو سیستم متفاوتند . کارگران يك طرف رابطه تولیدی و طبقه اصلی سیستم سرمایه داری

و برزگران طبقه اصلی و يك طرف را بطه سیستم فتودالی (ارباب - رعیتی) هستند. و میدانیم که دو سیستم سرمایه داری و فتودالی و دو طبقه کارگر و برزگر از هر نظر و از جهات مختلف دو پدیدۀ متفاوتی هستند که از نظر کیفی کاملاً بایکدیگر متفاوتند.

وقتی نویسنده برزگر را کارگر معرفی میکند معلوم میشود که به تفاوت‌های کیفی دو سیستم و دو طبقه اصولاً توجه و آگاهی ندارد و این نوع اشتباهات اصولی و انحرافات نویسنده موجب انحراف خواننده است.

ج - نویسنده در بررسی قشر بندی جامعه روستائی ایران در هنگام اصلاحات ارضی:

۱ - بجای آنکه موقعیت طبقاتی و وضعیت اقتصادی و اجتماعی و سیاسی کدخدایان و مباشران و مستأجران و بیکارها را در سیستم ارباب - رعیتی مشخص نماید فقط به ذکر اینکه این گروهها در ایران دیده میشوند و در مواردی سهمی از محصول را می بردند اکتفا کرده است.

۲ - از طبقه مالك هیچگونه صحبتی بمیان نیامده و موقعیت طبقاتی این طبقه مورد بررسی و تحلیل قرار نگرفته است.

۳ - در حالیکه نویسنده به درویشها و مطربها اشاره ای نموده ولی بطور کلی حمامیها، سلمانیها و آهنگرها را بدست فراموشی سپرده است .

۴ - برزگران را درجائی جزو طبقه زارع (رعیت) و درجائی جزو طبقه پرولتر کشاورز و یکی از گروههای خوش نشین معرفی

کرده است .

۵ - با آنکه عنوان مطلب قشر بندی در هنگام اصلاحات ارضی است به سرمایه داران ارضی حتی اشاره ای نشده مثل اینکه سرمایه داران ارضی در روستاهای ایران وجود خارجی نداشته اند .

۶ - صیفی کارها مانند برزگران در جایی در زمره رعایا (زارعین) و در جایی در گروه پرولتر کشاورز، و یکی از گروههای خوش نشین آمده اند .

نویسنده برزگران را اینطور معرفی میکند
برزگران :
(برزگران گروهی از خوش نشینان هستند
که بکار زراعت اشتغال دارند و صاحب نسق نیستند و بعنوان صاحب
يك عامل یعنی کار در زراعت و در مواردی آبیاری شرکت میکنند
و از محصول سهم میبرند تنها تفاوت این افراد با زارعان (رعیت
های سابق) که صاحب يك عامل یعنی کار در زراعت هستند این
است که برزگران نسق ندارند) .

آیا چون برزگران نسق ندارند از طبقه رعایا خارج میشوند
و بگروههای خوش نشین منتقل می شوند و موقعیت طبقاتی دیگری
پیدا میکنند ؟

برعکس نظر و تعریف نویسنده ، برزگران در سیستم ارباب -
رعیتی يك طرف رابطه تولیدی و طبقه اصلی این سیستم و جزو طبقه
رعایا هستند .

برزگران به علت آنکه در نظام ارباب - رعیتی در تولید
کشاورزی شرکت دارند و براساس عوامل کشاورزی به نسبت

عامل کار خود سهم میبرند جزو طبقه رعایا بحساب میآیند.
رعایا معمولاً متناسب با امکانات خود بین یک تا ۳ عامل
کشاورزی را در اختیار دارند و فقیرترین و بی چیزترین رعایا از
عامل کار فقط سهم میبرند.

بنابراین برای شناخت موقعیت طبقاتی برزگران، باید به کار
تولیدی و نحوه رابطه و سهمی که از تولید میبرند توجه کردنه به
تعاریف قانونی مبنی بر اینکه برزگران «صاحب نسق» نیستند و نه
به اسم «مزدی» که در پاره‌ای از دهات به برزگران داده‌اند.

نویسنده که در تمامی کتاب دچار سردرگمی و تناقض
گوئی است در این مورد هم تعاریف کاملاً متفاوتی دارد که با هم
متفاوت و متناقضند. بطوریکه در موردی برزگر را رعیت معرفی
می‌کند (در بعضی از مناطق روستائی ایران مانند جنوب فارس و در بعضی
از قسمتهای دامغان و کرمان رعیت‌هایی بودند که از عوامل پنجگانه
تنها یک عامل یعنی عامل کار را در اختیار داشتند) و درجائی میگوید
برزگران خوش‌نشین هستند و آنها را از رعایا جدا می‌کند. (برزگران
گروهی از خوش‌نشینان هستند). و (خوش‌نشینان یکی از بزرگترین
گروههای اجتماعی روستائی ایران پس از رعیت‌های سابقند).
نویسنده در این جا برزگران را پرولتر کشاورز و یکی از گروههای
خوش‌نشین معرفی مینماید.

اساساً واژه «خوش‌نشین» مفاهیم گوناگون و متضادی را
منعکس میکند بطوریکه نویسنده تمامی نیروهای اجتماعی زیر را
تحت نام خوش‌نشین ذکر کرده است. عمده‌ها، دشتبان، تراکتور

رانان- کارگران کارخانه - قالیباها و سایر کارگران بسافندگی -
برزگر- خوشه‌چین- صیفی‌کار- دروگر- کارگر کشاورزی-باغبان-
سلف خر - پيله‌ور- مغازه‌دار و نزول‌خوار.

این واژه در شرایط کنونی با معنی کشدار و چندپهلوی و
متضادی که دارد معنی آن حتی برای خود روستائیان مفهوم و روشن
نیست و بکاربردن آن حتی باین علت که بین روستائیان معمول بوده
و با هنوز هم کم و بیش کار بردی دارد و بین روستائیان مصطلح
است صحیح و منطقی به نظر نمی‌رسد. چرا؟

زیرا از مدتی قبل بعثت پیدایش سرمایه‌داری ارضی و شرکت‌های
کشت و صنعت و شرکت‌های سهامی زراعی و رواج خرده مالکی
و استفاده از ماشینها و وسائل جدید کشاورزی و بکاربردن شیوه
های تازه زراعتی و بسط کشت گیاهان صنعتی و رواج دامداری
جدید و مرغداری و با ایجاد تأسیسات جدید مانند برق و آب
لوله‌کشی و تأسیس مؤسسات و سازمانهای اجتماعی جدید مانند
مدرسه و خانه فرهنگ روستائی و بانک و شرکت‌های تعاونی و
مؤسسات بهداشتی و تأسیسات جدید آبیاری و رواج و توسعه
راهسازی و تأسیس کارخانه‌های قند و آرد سازی و پنبه پاک‌کنی و
روغن‌کشی و با انتقال بخشی از صنایع دستی مانند قالیبافی به دهات،
نظام تولیدی و شرایط اقتصادی و اجتماعی جدیدی در روستاها
در حال پیدایش است.

همراه با ایجاد و استقرار نظام سرمایه‌داری ارضی و ایجاد
وسط‌رشته‌های مختلف اقتصاد صنعتی و کارگاه‌های دستی، طبقات

و نیروهای جدیدی مانند سرمایه‌داران، کارگران، روشنفکران، خرده بورژوازی و خرده مالکان در داخل و جوار روستاها و شهرک‌ها پیدایش و رشد یافته‌اند. برای شناخت موقعیت اقتصادی و اجتماعی و طبقاتی آنها باید هر طبقه و قشری را باواژه خاص طبقاتی خودش معرفی کرد.

بنابر این از مدتی قبل همراه با ایجاد و بسط شرایط جدید اقتصادی و اجتماعی در روستا، واژه خوش‌نشین کهنه شده و باید بویژه در آنجاهایی که زمینه‌های مادی و عینی شرایط جدید پیدایش و رشد یافته است از بکاربردن آن خودداری کرد و طبقات و اقشاری که در روستاها رشد و پیدایش یافته‌اند بنام طبقاتی و حداقل در صورت لزوم بنام شغلیشان نام‌گذاری نمود.

ما در زبان فارسی مفاهیم و واژه‌های دقیق و شناخته شده و هم قابل فهمی داریم که برای حتی روستائیان دارای معنی روشن و صریحی است مانند سرمایه‌دار ارضی، کارگر کشاورزی، کارگران کارگاه‌های دستی و رشته‌های مختلف صنعتی و روشنفکران یا کارمندان بخش دولتی و خصوصی و خرده مالک و بزرگ و خرده بورژوازی و ...

در صورتیکه بهره‌علتی استفاده از واژه‌های طبقاتی مقدور نباشد بهتر است بجای استفاده از واژه خوش‌نشین، طبقات و اقشار را حد اقل از نظر شغلی که مفهوم‌تر و صحیح‌تر و روشن‌تر است مشخص و نام‌گذاری نمائیم مانند کارگران قالی‌باف، کارگران پارچه‌باف، کارگران راهسازی و ساختمانی، رباخوار،

مغازه‌دار، سلف‌خر، پله‌ور، سلمانی، حمامی، نجار، آهنگر
راننده‌تراکتور، مکانیسین، مهندس، پزشک، معلم، مدیر، راننده و...

با آنکه نویسنده در قسمت‌های مختلف کتاب
خرده‌مالکان

با ارائه آمار و توصیف موقعیت اقتصادی

و اجتماعی خرده‌مالکان، کوشش کرده است که برداشت و شناخت
روشن و صحیحی از آنان ارائه دهد مع الوصف نه تنها در این مورد
موفق نیست بلکه با این نوع آمارها و توصیف و تحلیل‌ها بیشتر
خواننده را گیج و سردرگم کرده است.

نویسنده در صفحه ۱۳۶ نوشته است (پیش از اصلاحات ارضی
گروهی از مالکان که از يك هکتار زمین تا ۱۰۰ هکتار زمینهای
زراعتی در روستاها صاحب بوده‌اند و در مواردی برزگر و رعیت
هم داشته‌اند خرده‌مالک محسوب می‌شوند).

در سطر بعد می‌گوید (بدرستی روشن نبود که تا چه اندازه
زمین داشتن را خرده‌مالکی می‌گفتند).

اگر بدرستی روشن نبود پس چگونه و از کجا شما آمار يك
هکتار تا ۱۰۰ هکتار را ذکر می‌کنید و اگر آماری که آورده‌اید
مستند و درست است پس چگونه می‌گوئید بدرستی روشن نبود.

نویسنده برای آنکه خرده‌مالکان را از نظر وضع مالکیت و
موقعیت اقتصادی و اجتماعی تعریف و مشخص کند اینطور مینویسد
(خرده‌مالکی در نواحی مختلف کشور در میان زمینداران و مالکان
تعاریف مختلف داشت، گاهی در آذربایجان کسی که کمتر از ۵
الی ۶ ده را مالک بود خود را خرده‌مالک مینامید).

نویسنده در بخش دیگر کتاب در صفحه ۲۷ برای اثبات مطلب دیگری، دهات دانگی و خرده مالکی آذربایجان را جزو عمده مالکی بحساب می آورد (بسیارند دهاتی که در آذربایجان و بعضی نقاط دیگر بنام دانگی یا خرده مالکی از آن یاد شده است ولی باندازه يك یا چندتا از دهات ۶ دانگی سیستان یا کردستان محصول تولید میکنند و یا ارزش دارند. روی این ملاحظات برای تبیین عمده مالکی در ایران مالکیت دهاتی را که بنام « دانگی » و « خرده مالکی » تعریف خواهد شد حداقل در بعضی از استانها که شرایط مخصوصی دارند جزو عمده مالکی محسوب میشوند).

بهر حال نویسنده کوشش دارد خرده مالکان را از نظر مالکیت و موقعیت اقتصادی و اجتماعی تعریف و مشخص کند. بهمین منظور ضمن ارائه آمار و تعاریفی که از خرده مالکان میکند اینطور می نویسد (اما از مشاهدات بعمل آمده معلوم شده بود که خرده مالکان بصورت های ذیل وجود داشته اند:

- ۱- خرده مالکینی که تنها چند هکتار (در حدود ۳ تا ۵ هکتار) زمین داشتند و در آن با خانواده خود بکار زراعت مشغول بودند.
 - ۲- خرده مالکینی که برزگرمی گرفتند تا همه زمینهای زراعتی خود را کشت کنند.
 - ۳- خرده مالکینی که رعیت داشتند و با آنان روابط مزارعه برقرار میکردند).
- صورت اول که خرده مالک با اتفاق خانواده اش بر روی زمین

۳ تا ۵ هکتاری خویش زراعت میکند معرف و مبین وضع اقتصادی و اجتماعی خرده مالک است ولی صورت دوم و سوم از نظر نوع رابطه، همان رابطه ارباب - رعیتی است ولی حدود و مقدار زمین بر عکس صورت اول معین و مشخص نگردیده است بهمین دلیل نمیتوان مالکینی را که با همان رابطه ارباب - رعیتی با امر زراعت می - پردازند خرده مالک بنامیم.

نویسنده سعی دارد در ادامه مطلب خرده مالکان هر طوری شده مقدار زمین و مرز بین خرده مالکان و عمده مالکان را معین نماید. برای این منظور نویسنده تفاوت و تمایز بین خرده مالک و عمده - مالک را از لحاظ مقدار زمین اینطور شرح میدهد. (بطور کلی خرده مالک از کسانی که میزان مالکیت ایشان نسبت بزمین کمتر از عمده مالک بود و خصوصیات زیر را دارا بود تشکیل میشود).

« خصوصیات زیره با بعضی تفاوتها و اضافات و توصیفات همان سه صورتی است که قبلا ذکر کردیم که بمنظور کوتاه شدن مطلب از ذکر آن خودداری می شود و علاقمندان به صفحه ۱۳۷ کتاب مراجعه نمایند .

بهر حال به نظر نویسنده خرده مالکان کسانی هستند که میزان مالکیت ایشان نسبت بزمین از عمده مالکان کمتر است . در این صورت نویسنده باید حدود یا حداقل و حداکثر میزان زمین عمده مالک را معین میکرد تا بدانیم که مالکیت عمده مالک از چند هکتار یا ده شروع می شود تا بتوانیم بگوئیم هر کس که کمتر از این مقدار زمین دارد خرده مالک است.

نویسنده برای آنکه بالاخره حدود مالکیت و زمین خرده- مالکان را مشخص کند آماری را که از ۴۰۴ خانوار خرده مالک در ۱۲ منطقه ایران تهیه شده ذکر مینماید.

(از ۴۰۴ خانواده خرده مالک که در ۱۲ منطقه روستائی ایران مورد مطالعه قرار گرفته است وضع زمینهای متصرفی، اراضی زیر کشت و آیش و ملکی و غیرملکی بقرار زیر بوده است:

حدود ۶۳٪ خانوارها تنها از ۴ تا ۸ هکتار زمین زیر کشت و آیش در اختیار داشته اند که در قسمتی تنها صاحب نسق بوده اند و در بخشی مالک، و حدود ۲۰٪ خانوارها تنها از ۳ تا ۴ هکتار زمین در تصرف داشته اند و ۱۶٪ خانوارها ۸ تا ۱۰ هکتار).

مطابق این آمار حداقل زمین خرده مالکان ۳ هکتار و حداکثر ۱۰ هکتار است و این آمار با آماری که در مورد خرده مالکان، نویسنده در آغاز مطلب آورده است هم از نظر حداقل و هم از لحاظ حداکثر متفاوت است. نویسنده در معرفی خرده مالکان نوشته است (پیش از اصلاحات ارضی گروهی از مالکان که از یک هکتار زمین تا ۱۰۰ هکتار زمینهای زراعی در روستاها صاحب بوده اند خرده مالک محسوب میشدند).

با همهی توصیف و تحلیل ها و ارائه آمارهای مختلف سرانجام میزان مالکیت و شیوه بهره برداری خرده مالکان روشن نشد و معلوم نیست که خرده مالک چه کسی است.

کسی که حداقل یک هکتار زمین داشته یا کسی که حداقل صاحب ۳ هکتار زمین بوده است.

کسی که حداکثر ۱۰۰ هکتار زمین داشته یا کسی که حداکثر صاحب ۱۰ هکتار زمین بوده است.

کسی که دانگی از ده را داشته یا کسی که مالک چند هکتار زمین در يك ده بوده یا کسی که مالک يك ده یا چند ده بوده است. کسی که ۳ تا ۵ هکتار زمین داشته و بكمك خانواده اش زراعت میکرده و یا کسی که برزگر می گرفته و یا کسی که رعیت داشته و با آنان روابط مزارعه برقرار میکرده است.

گروه بندی اجتماعی نویسنده در باره گروه بندی اجتماعی عشایر در بین عشایر: نوشته است (تا پیش از اصلاحات ارضی گروه های اجتماعی متفاوتی در بین قبایل وجود داشت. این گروه بندی تنها از لحاظ اقتصادی نبوده بلکه گاهی از لحاظ منزلت اجتماعی هم بود. گروه بندی از لحاظ اقتصادی مبتنی بر مالکیت زمین و گله بود. گله ها و زمینهای زراعی در مالکیت خصوصی افراد قبیله قرار داشت و در اینجا بود که گروه بندی اجتماعی بر حسب ثروت ظاهر می شد.

ظاهراً چهار گروه اجتماعی در جامعه ایلاتی ایران وجود داشت که عبارت بودند از: خانها (رؤسای ایل) کلانتران (رؤسای طوایف) کدخدایان (رؤسای تیره ها) نوده های ایلی و گروه های پائین اجتماعی غیر ایلاتی. گروه های بالای اجتماع به لحاظ داشتن زمینهای زراعی، مالکیت ده و گله های فراوان (تا ۵۰۰۰ رأس) از گروه های پائین ممتاز میشدند مثلاً خانی پیش از اصلاحات ارضی در فارس ۷۰ ده شش دانگ در اختیار داشت).

نویسنده بر اساس ملاکها و ضوابطی که مبنای گروه‌بندی در جامعه روستائی و عشایری قرار داده می‌تواند ده‌ها گروه دیگر هم بر جمع گروه‌هایی که تا بحال ارائه داده اضافه نماید.

ما قبلاً در مورد اهمیت طبقات جامعه اشاره کردیم و گفتیم که افکار سیاسی، اقتصادی، فلسفی و اجتماعی و هنر و ادبیات و اعتقادات و فرهنگ و بطور کلی وضع زندگی اقتصادی و اجتماعی و فکری افراد منشاء طبقاتی دارد. شناخت جامعه، بطور عمده و اساسی یعنی شناخت طبقات آن جامعه و شناخت موقعیت اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و فکری جامعه یعنی شناخت موقعیت اقتصادی، سیاسی و اجتماعی طبقات و اقشار آن جامعه. بنابراین ما به شناخت علمی و آگاهی درست نمی‌رسیم مگر آنکه دقیقاً طبقات و اقشار جامعه را بشناسیم.

گروه‌بندی نویسنده نه تنها خواننده را به شناخت و ادراک مسائل جامعه روستائی و عشایری نزدیک نمی‌کند بلکه از هر جهت موجب سردرگمی و گیجی و پربیشانی فکری و انحراف وی می‌گردد. نویسنده بطور سطحی و بر اساس اینکه هر ایل، خانی و هر طایفه، کلانتری و هر تیره، کدخدائی دارد آنها را به سه گروه تقسیم کرده است و بقیه افراد ایل را هم تحت عنوان توده‌های ایلی، گروه چهارم مینامد. می‌خواهیم بدانیم اینکه خان‌ها یک گروه و کلانتران و کدخدایان هر کدام گروه دیگری هستند نویسنده خواننده را به حل کدام مسأله عشایری و جنبه‌های مختلف زندگی آنها نزدیک کرده است و خواننده از جامعه ایلی چه شناخت و ادراکی کسب نموده است. برای آنکه

شناخت و درك علمى و درستی از طبقات و اقشار جامعه ایللی داشته باشیم و بخاطر آنکه در مطلب دیگری مجبوریم به طبقات عشایری اشاره کنیم خیلی خلاصه آنها مورد بررسی قرار میدهم . طبقات مولود مناسبات تولیدیست و مناسبات تولیدی يك طرف تولید و طرف دیگر آن نیروهای تولیدیست.

اقتصاد قبیله ای بطور عمده بدو بخش می شود یکی کشاورزی و دیگری دامداری و در هر دو بخش مناسبات تولیدی همان مناسبات فئودالیست و بهره مالکانه بصورت های جنسی، بهره کاری (بیگاری) و بهره پولی دریافت می شود.

در اقتصاد شبانی خوانین مالك زمین های زراعی و مراتع هستند* و مالکیت، بویژه مالکیت مراتع در زیر پوشش مالکیت

* **اراضی قبایل صحرائشین** - باید اراضی را که قبایل صحرا- نشین - مغول و ترك و ایرانی (کرد و لر و افغان) و عرب - برای چراگاه دامها و یا بدیگر سخن بمنظور کوچ به مراتع مرتفع کوهستانی (بیلاق) در تابستان و جلگه های پست (قشلاق) در زمستان از آن استفاده میکردند و آن قسم خاصی از اراضی شمرد . چنانکه پیش گفتیم بیلاق و قشلاق مسافت زیادی با یکدیگر فاصله داشتند.

علی الرسم اراضی مذکور را به نام مغولی «یورت» می نامیدند و یکی از معانی آن عبارت بود از قلمرو کوچ قبیله یا ایل. اصطلاح یورت در منابع موجود بسیار استعمال شده است . کلمه فارسی « علفخوار » هم بمعنی مرتع و همچنین « مالکیت مرتع » بکار رفته است.

این اراضی رسماً و ظاهراً جزو دهکراقسام زمین داری- یعنی « اینجو » و « اقطاع » قلمداد میشده اند (ولی نه همیشه) اما چون واجد خصوصیات ←

جمعی قبیله و رسوم و خویشاوندی و بقایای زندگی جمعی پنهان شده است.

متفاوت اساسی هستند باید آنها را قسم علیحده ای از مالکیت فئودالی شمرد. ویژگی این اراضی عبارت از این بوده که جنبه فئودالی مالکیت آنها در زیر پرده «رسوم» پدرشاهی و جماعتی مستور گردیده، زیرا که همه صحرائشینان تقسیمات ایلی و قبیله ای و سازمان مربوط بدان را حفظ کرده بوده اند. عملاً مالکیت اراضی مراتع و اختیار آن به امیر هزاره و یا صده و یا دهه - یا بدیگر سخن به رئیس قبیله صحرائشین و یا عشیره و یا خاندان و غیره تعلق داشته. ولی از لحاظ حقوقی «پورت» یا بعبارت دیگر «علفخوار» ملک مشترک قبیله (یا شاخه آن) و رئیس آن امیر شمرده میشده. استفاده از مراتع جنبه جماعتی داشته! کوچ و چرای دامها توسط جماعتها صورت میگرفته، واحد بدوی و داخلی قبیله، جماعت صحرائشین بوده که در منابع موجود بنام ترکی «اوبه» خوانده شده است که تا قرن بیستم هم متداول بوده - ظاهر آ اصطلاح «اوبه» در دوران مطالعه ما با کلمه مغولی «آئیل» مطابقت داشته.

گرچه امیر قبیله باتفاق تابعان بلافصل خویش (و اسالها) یعنی بزرگان ایلی اختیاردار مراتع بوده و رهبری کوچ را بعهده داشته ولی جرأت نمیکرده است صحرائشینان تابع خود را از حق استفاده از مراتع محروم کند و یا چراگاهها را بفروشد و یا بنحوی از انحاء بغیر منتقل نماید. اراضی مزبور بانضمام لقب رئیس قبیله و امیر هزاره و صده و دهه بارث با خلاف منتقل میشده و این شکل مالکیت ارضی فئودالی در قلمرو دولت ایلیخانان با سازمان لشکری چربک قبیله ای صحرائشینان رابطه بسیار نزدیک داشته.

استفاده از «پورت» و یا بعبارت دیگر «علفخوار» نیز مانند حق تملك «اقطاع» مشروط بدان بوده که امیر و صحرائشینان تابع وی بخدمت لشکری ایلیخان قیام کنند. بدیگر سخن اینگونه اراضی قسمتی از مالکیت مشروط فئودالی و نوعی از اقطاع لشکری بوده است.

←

بهمین علت بین عشایر درزمینه کشاورزی خرده مالکی دیده نمی شود و بزرگ مالکی باتوجه به تعداد دهاتی که در مالکیت خوانین است و باتوجه به وسعت مراتع در بیلاق و قشلاق و با در نظر گرفتن مراتع و جنگل هایی که به زمینهای کشاورزی تبدیل شده است بسیار گسترده و وسیع است.

(خانی پیش از اصلاحات ارضی ۷۰ ده ششدانگ در اختیار داشت) ' مجموع زمینهای کوشک (از ایلات کهکیلویه) امروزه ۳۱ خیش است هر خیش در دشمن زیاری و کوشک تقریباً معادل ۴/۵ هکتار یا ۴۰۰ کیلو بذر افکن است که هر ساله بصورت دیم کاشت و برداشت می شود. تمامی زمینهای مذکور تا قبل از اصلاحات

صحرائشینان از طرف امیر و بزرگان قبیله مورد بهره کشی فئودالی قرار میگرفتند ولی استثمار در زیر پرده استار رسوم پدرشاهی صورت می گرفته . رسوم مزبور و اینکه توده صحرائشینان نیروی جنگی را تشکیل میداده و امراء و بزرگان صحرائشین بدان متکی و مستظهر بوده اند تا حدی میزان استثمار را محدود میساخته .

بدین سبب بهره کشی از افراد عادی صحرائشین توسط فئودالهای مزبور بمراتب محدودتر از استعماری بوده که همان خوانین و امیران از روستائیان اسکان یافته اراضی خویش بعمل میآوردند .

شیوه رایج بهره کشی عبارت بوده از سپردن دام به جماعت های صحرا نشین برای چرا . پشم و محصولات شیری و زاد و ولد دامهای مزبور در آمد فئودالها را تشکیل میداده ، بدیگر سخن بهره در این مورد بشکل کار اخذ میشده (بیگاری) و حال آنکه شیوه رایج استثمار روستائیان اسکان یافته بهره بشکل محصول بوده - و بهره اخیرالذکر بسبب کلانی مقدار از تحمیلی که به صحرائشینان میشده بمراتب سنگین تر بوده است .

کشاورزی و مناسبات ارضی ایران عهد مغول - ترجمه کریم کشاورز

۱- جامعه شناسی روستای ایران - خسرو خسروی

ارضی در مالکیت سه برادر از خانزاده‌های دشمن زیاری بود).^۱
(منطقه سی سخت (یکی از مناطق ایلات کهگیلویه) وسعتی برابر با ۱۱۴/۹ کیلومتر مربع را داراست اگر کلیه زمینهای مورد استفاده کشاورزی منطقه را محاسبه کنیم باین نتیجه میرسیم که کمتر از $\frac{۱}{۴}$ از مجموع زمینهای منطقه زیر کشت و یا در انتظار کشت اند و بقیه زمینها را کوه و مرتع و دهات و زمینهای متفرقه دیگر فرا گرفته است.

مالك منطقه سی سخت در آغاز ملاقباد (خان) و سپس بعضی از بستگان و فرزندان وی بودند).^۲

(پس از تسلط قشقائیاها بر این مناطق بسیاری از این اراضی و دهات بصورت تیول بایلخانان و خوانین قشقائی سپرده شد و پس از انقلاب مشروطیت و موقعیکه ثبت اراضی معمول گشت آخرین طبقه مالکین ، اراضی تحت اختیار خود را بنام خویش ثبت و مالك رسمی آن مناطق شدند).^۳

در بخش دامداری ضمن مالکیت‌های بزرگ (هزارها رأس دام) خرده مالکی (حدود ۱۰۰ رأس) و مالکیت‌های کوچک (بین ۲ تا ۲۰ رأس) وجود دارد.^۴

دامداری متوسط و کوچک مستلزم موجودیت اقتصاد شبانی و ادامه زندگی عشایری و حفظ بقاء ایل و حاکمیت اقتصادی و

۱ - ایلات کهگیلویه. هوشنگ کشاورز.

۲ - ایلات کهگیلویه. جواد صفی نژاد.

۳ - ایل قشقائی. حبیب‌الله پیمان.

۴ - منابع مذکور.

سیاسی خوانین است.

دامداری عشایری طوری سازمان یافته (تشکیل مال و تیره) که عملاً دامداری متوسط و کوچک را رونق و وسعت می‌بخشد. براساس تحقیقات آقای نادر افشار نادری هر خانواده ۵-۶ نفری عشایری قادر به نگهداری و پرورش حدود ۳۵ رأس میش و بز میباشد. کسانی که دام بیشتری داشته باشند باید از نیروی کار خانواده های فقیر (خانواده‌هایی که یا دام ندارند و یا چند دام دارند) استفاده کنند و خانواده‌هایی که یا دام ندارند یا چند رأس دام دارند برای خانواده‌هایی که دام بیشتری دارند کار میکنند. تشکیل و تجزیه مال و انتقال خانواده‌های فقیر به مال خانواده‌هایی که دام اضافه دارند مستقیماً به کم و زیاد شدن دام‌ها بستگی دارد.

مناسبات فتودالی: الف- کشاورزی: کشاورزی عشایر براساس مناسبات فتودالی یا نظام ارباب-رعیتی استوار است باین معنی که محصول کشاورزی براساس عوامل کشاورزی (زمین-آب، بذر- گاو و کار) تقسیم می‌شود و ارباب (خان) در کشاورزی آبی مالک زمین و آب است و در کشاورزی دیمی مالک زمین میباشد. و زارع عشایری مالک نیروی کار- بذر و وسیله شخم (گاو) است.

زارعان عشایری بهره مالکانه را بصورت جنسی، کاری (بیگاری) و بولی پرداخت میکنند.

(چند نمونه از قراردادهایی که بین خوانین و افراد عشایری

برای زراعت معمول بوده است ذکر می کنیم:

۱- سونیست - این اصطلاح در مورد یکی از حقوق مالکین بکار میرفته است . بدین معنی که مالک حق داشته است در ازای اجاره قطعه زمینی بیک زارع عشایری او را وادار کند که تا ۲/۵ من بذر و گاه بیشتر که باو میدهد کلاً برای وی بکار و محصول آنرا بدون برداشت سهم بوی بازگرداند. بسته بقدرت و میل خوانین این مقدار ناده من نیز افزایش مییافته است (یکمن معادل ۷ کیلو در منطقه گرمسیر) .

۲- گاوجاری - طبق این رسم تمام رعایا موظف بودند یک روز در زمین اختصاصی خان به بیگاری پردازند و این بیگاری برای تمام مراحل کشت از شخم تا برداشت محصول ادامه داشت.

بطور کلی قراردادها بر دو نوع اصلی است : بازیاری و اجاره‌ای.

اصطلاح بازیار در محل به برزگرانی گفته می‌شود که در مقابل انجام کار در روی زمین مالک ، مزدی بصورت نقدی یا جنسی دریافت میکنند - معمولاً قرارداد کار بین مالک و بازیارتنها برای یک دوره زراعت و یا یک مرحله از کار میباشد و مالک پس از پایان آن مرحله میتواند دیگری را استخدام کند. در نوع اجاره‌ای مانند آنچه در روستاها عمل می‌شود زارع عشایری زمین را از مالک یا خان برای چند سال اجاره میکند و در مقابل کاری که انجام میدهد و عوامل دیگری که خود تأمین یا از مالک می‌گیرد

نظیر آنچه در دهات انجام میگیرد سهمی از محصول را بمالك میپردازد. انواع قراردادهائی که بر طبق آن با زیار و مالك عمل میکنند بدینقرار است:

۳- نیمه کاری: که در آن مالك، گاو - خیش - بذر و زمین را در اختیار برزگر میگذارد و او کار میکند و در مقابل محصول را نصف کرده (۵۰ - ۵۰) سهم میبرند.

۴- مزدی: در این قرارداد تنها عامل کار از برزگر است و در مقابل از هر ۶۰ من بذری که بکارد ۱۰ من آن صرف نظر از مقدار محصول متعلق باوست. علاوه بر آن در موقع شخم زدن و بذر پاشیدن یکجفت ملکی - یکمن قند - يك كيلو چای و ۱۰ من گندم (جیره) و هنگام درو نیز نیم من روغن (يك من مساوی ۷ كيلو) یکجفت ملکی - يك حلب شیره خرما و یا دو حلب خرما - نیم من تنباکو و ۶۰۰ ریال پول نقد دریافت میکند.

۵- گردن مزد: برزگر علاوه بر کار، گاو هم خود میآورد اما فقط زمین را شخم میزند و بذر میپاشد و در مقابل از هر ۶۰ من بذر که میکارد ۱۰ من مزد میگیرد. درو را شخص دیگری انجام میدهد: ۶- توکه ای: برزگر در مقابل کار برای شخم زدن و بذر پاشیدن برای هر ۶۰ من بذر ۶۰۰ ریال مزد میگیرد.

علاقه به توسعه زراعت و آماده کردن اراضی تحت تملك، خوانین را بر آن داشت تا از نوع دیگر قراردادها که بصورت اجاره طویل المدت و بالاخره دادن حق نسق بزارعین است استقبال کنند این روش تنها میتواند در اراضی دارای آب مورد استفاده

قرار گیرد و زارعین عشایری هم مشتاقانه از این نوع قرار دادها استقبال کردند .

قراردادهایی که برطبق آن در مورد اینگونه اراضی بازارعین عمل می شود بدینقرار است :

۱- $\frac{1}{4}$ محصول سهم مالک و $\frac{2}{4}$ سهم زارع است از عوامل ۵ گانه زمین و آب متعلق بمالک و کار و بذر و گاو متعلق بزارع است .

۲- در اراضی زراعتی بصورت دیم $\frac{1}{8}$ محصول سهم مالک است در صورتیکه فقط زمین متعلق بخان باشد .

۳- در زراعت دیم اگر بذر و گاو را نیز مالک بدهد محصول نصف خواهد شد (۵۰ - ۵۰)

۴- در مورد باغات، زمین و آب از مالک است و زارع نهال آنرا مینشاند و آنگاه ثمر آن نصف می شود (۵۰ - ۵۰)'.^۱

نظرباینکه اشکال مختلف مناسبات فتودالی در امر کشاورزی بین عشایر قشقائی بهمان صورت در بین ایلات و عشایر کهگیلویه و عشایر دیگر معمول است از ذکر آن خودداری می شود علاقمندان به (طرح مطالعه جامع اجتماعی ایلات کهگیلویه) مراجعه نمایند.

ب - دامداری : دامداری عشایری از جهات مختلف (مرتفع دام - آب - بیماری و خشکسالی) وابسته به طبیعت است و دخالت انسان در تولید بسیار محدود و اندک و در حد مراقبت و نگهداری حیوانات است. در واقع اگر مراقبت و راهنمایی انسان را حذف

۱- ایل قشقائی - حبیب الله پیمان.

کنیم دامداری عشایر تفاوتی با پرورش حیوانات بطور طبیعی در طبیعت ندارد .

قبل از آنکه انسان به اهلی کردن و پرورش و نگهداری و تکثیر حیوانات پردازد حیواناتی مانند گاو، گاو میش، شتر، گوسفند، بز و خوک و ... در زمینهای سبز چرا میکردند و بدنبال علف و سبزه و گیاه در صورت لزوم از منطقه‌ای به منطقه دیگر کوچ میکردند و بطور طبیعی تکثیر و افزایش می‌یافتند.

دامداری عشایر عبارت است از تحت نظر گرفتن دامها و کوچ دادن آنها به مراتع و مراقبت کردن از آنها در مقابل بعضی سوانح و برخی مراقبت‌های دیگر.

بنابراین تا این مرحله یعنی تا قبل از دوشیدن شیر و تبدیل آن به فراورده‌های شیری مانند دوغ، کشک، پنیر، کره، ماست و روغن و چیدن پشم حیوانات، ابزار هیچگونه نقشی در تولید ندارد و بهمین علت نقش انسان در تولید در حد مراقبت محدود میگردد.

کلیه ابزاری که در تولید فراورده‌های شیری و چیدن پشم حیوانات و ذبح کردن و پوست‌کندن و ساختن ابزار بکار میرود و همچنین ابزاری که برای تهیه غذا و بافتن چادر و سایر موارد زندگی عشایری بکار میرود چون فوق‌العاده ساده و ابتدائی است هر خانواده عشایری از نظر مالی و مهارت قادر به ساختن و تهیه آنها میباشد و ازین نظر نقشی را که ابزار و گاو (از نظر قیمت) در تولید کشاورزی دارد و در رابطه ارباب - رعیتی سهمی از محصول

بآن تعلق میگیرد ابزار در تولید دامداری ندارد.
با توجه به توضیح مذکور نیروهای تولید دامداری عبارتند
از ۱- مرتع ۲- دام ۳- ابزار ۴- نیروی کار (انسان).
برای آنکه تولید تحقق و انجام گیرد خوانین که مالک و صاحب
اختیار مراتع اند، مراتع را بر اساس مناسبات فتودالی در اختیار
خانوارهای عشایری قرار میدهند و در مقابل بصورت‌های رسومات،
هدیه، گله‌گیری، منال، گوشتی، مالیات، حق سفر و حق مرتع
و... بهره مالکانه دریافت می‌کردند.

(اغلب مراتع و اراضی اقامتگاه تیره‌ها در تملك خوانین
بود. افراد در مقابل استفاده از مراتع در مواقع مختلف و بقدر
امکان تعدادی میش و بز تقدیم خان می‌کردند. بعلاوه در گذشته
ایلخانان و بعداً که آنها این رسم را ترك کردند تا مدتی کلانتران
هر سال در موقع معین « گله‌گیری » از هر یکصد گوسفند متعلق به
تیره‌های وابسته به خود ۳ رأس دریافت میداشتند.

در حال حاضر در اغلب موارد در مقابل استفاده از مراتع
به نسبت تعداد گوسفندان مبلغی پول پرداخت می‌شود که برای
قشلاق کمی بیشتر از مراتع ییلاق است.

در گذشته هر خانواده عشایری در مقابل استفاده از مزایای
زندگی در ایل در مواقعی که گله‌گیری بعمل می‌آمد موظف بود از هر-
یکصد رأس گوسفند خود ۳ رأس را به خان تحویل دهد و این رسم
اگر چه اکنون رسماً ملغی شده است ولی عملاً در بسیاری از نقاط
برقرار است.

از این گذشته در عید نوروز و یا در مواقعی که فردی بدیدن خان می آید به نسبت قدرت و توانائی خود يك یا چند رأس گوسفند بعنوان «گوشتی» به خان هدیه میکنند.

در مواقعی که ازدواجی بعمل می آید پدر دختر برای کسب اجازه به حضور خان میرسد و در اینگونه موارد دادن «هدیه» وسیله طرفین ازدواج رسمی است معمول. و چون باید «خرج سفره خان» بوسیله افراد تأمین شود هر وقت خان احتیاج بگوسفند «گوشتی» داشته باشد وسیله کدخدایان تعداد لازم جمع آوری می شود. این ها به جز هدایائی است که بصورت «روغن» و یا «قالی» و «جاجیم» در مواقع مختلف تقدیم خان میشود^۱.

(اگر خان میخواست ساختمان بسازد تمام وسائل ساختمان را زارعین عشایری بایستی تهیه کنند و پاکار (مأمور اجرای خان) ترتیب این کار را می داد که رعایا در چه روزهایی بایستی بنوبت (بیگاری) دهند و معمولاً شب توسط پاکار موضوع با اطلاع فرد بیگاری دهنده رسانیده میشد که فردا نوبت بیگاری شماست. اگر به کار دستجمعی احتیاج بود سلمانی محل بصورت جارچی در محل بانگ زده و موضوع را با اطلاع اهالی میرسانید و همه موظف بودند که در وقت معین شده کار لازم را انجام دهند و هنوز هم وظایف لازم بدینوسیله اعلام میگردد.

«هدیه» و «پیشکشی» که در آغاز در منطقه سی سخت^۲ جنبه

۱- ایل قشقائی- دکتر حبیب الله پیمان - سال ۴۱.

۲- از ایلات کهگیلویه.

«تعارف»، داشت رفته رفته بصورت «مستمری» درآمد و در زمان ملاقباد (خان) صورت تقریباً قانونی یافت که ساکنین در پرداخت آن ملزم بودند و گرنه به «زور» از آنها گرفته میشد و همین مستمری هدیه و پیشکشی بود که بنام «منال» نامیده میشد و وصول آن در محل جنبه عرفی داشت. بنابراین منال عبارت بود از: سهم خان از فراورده های دامی و زراعتی، و متعلقاتی که بعناوین مختلف چه با رضایت و چه با زور از ساکنین (عشاير) گرفته میشد بدین ترتیب منالی که بعناوین مختلف در منطقه سی سخت از ساکنین گرفته میشد عبارت بود از:

۱- زمین: حداقل ۲۴ درصد و حداکثر ۳۴ درصد از کل محصول بشکل «بهره مالکانه» از زارع گرفته میشد البته میزان قطعی این پرداخت را کدخدا و پاکار معین میکردند.

۲- روغن: علاوه بر محصولی که از هر يك گاو زمین دریافت میشد رسم بر این بود که يك من محلی (۴/۵ کیلو) روغن به همراه محصول فوق جهت خان ارسال میگردد.

۳- گوسفند: از هر يك گاو زمین يك گوسفند هم بعنوان «گوشنی» توسط پاکار از زارع دریافت میشد.

۴- پول: رسم بر این بود که خان سالی یکبار برای خرید به شهر میرفت و این موع بیشتر در پائیز انجام میگرفت در این موقع پاکار و کدخدای هرده باهم مشورت نموده و پولی که هرزارع بایستی «بلاعوض» برای «خرید خان» بپردازد مبلغش معین میشد و این رقم برای هرزارع معمولاً بین ۱۰۰ تا ۵۰۰ تومان

تعیین میشد که پرداخت آن قطعی و درلیستی جریان به اطلاع خان
میرسید .

۵- هیزم : هر خانوار وظیفه داشت که سالی «یکبار هیزم»
برای «سوخت خان» ارسال دارد. نظارت و رسیدگی باین کار از
وظایف پاکار بود.

۶- گله گیری: رسم براین بود که در هرپائیز بدستورخان
پاکار و کدخدا به رمه افراد رسیدگی میکردند و دودرصد از کل
رمه به عنوان «گله گیری» برای خان گرفته میشد.

۷- سوغات: افرادی که سرپرستی آنها بعهدہ خان بود در
روز عید نوروز جمع شده دستجمعی چیزی میخریدند و بعنوان
« سوغات» بمنزل وی میبردند این سوغاتی عبارت بود از قند، برنج
و یاگوسفند ولی کسانی که خود رابه خان نزدیکتر میدانستند بطور
جدا گانه برایش سوغات میبردند.

۸- عروسی: در منطقه سی سخت هر فردی که ازدواج
میکرد باید يك گوسفند بنام « شباش» برای خان بفرستد بیشتر این
گوسفند از طرف خانواده داماد فرستاده میشد ولی ممکن بود
خانواده عروس و داماد هر يك گوسفند جداگانه ای نیز بفرستند.

۹- بیگاری: هر خانوار ساکن منطقه موظف بود که در
موارد زیر برای خان بیگاری دهد:

الف: يك روز در سال جهت جمع آوری علوفه زمستانی.

ب: يك روز در سال جهت درو کردن گندم وجو.

ج: يك روز در سال جهت درو کردن شبدر^۱.

شکل دیگر رابطه تولیدی، رابطه بین دامداران و چوپانان است. باین معنی که دامداران با در اختیار گذاشتن مرتع و دام و چوپانان با نیروی کار خود در امر تولید شرکت میکنند و چوپانان سهمی از تولید را بصورت محصولات دامی و جیره غذایی و پوشاک و احیاناً پول دریافت میدارند.

اگر طرفین رابطه، خوانین و چوپانان باشند، طرفین دارای موضع طبقاتی روشن و مشخصی بوده و خوانین با مالکیت بر مراتع و دامها و ابزار تولید و میزان درآمد و وضع زندگی و چگونگی شرکت در تولید و حاکمیت اقتصادی و سیاسی از چوپانان جدا می شوند و چگونگی استثمار روشن و بدون استتار انجام میگیرد.

برعکس اگر چوپانان و خانواده های فقیر نیروی کار خود را در اختیار دامداران متوسط و مرفه قرار دهند در این جا موضع طبقاتی طرفین کاملاً روشن نیست و خط فصل بین دو طرف رابطه از جهات مختلف مشخص نبوده و استثمار در پوششی از رابطه خویشاوندی و زندگی در یک خانواده و مال و دستگیری و همکاری و مساعدت بیکدیگر پنهان میباشد.

با آنکه دامداران متوسط و مرفه چوپانان و خانواده های فقیر را استثمار میکنند خود با بهره مالکانه ای که بابت استفاده از مراتع و رسوماتی که به خوانین پرداخت میکنند از طرف خوانین استثمار می شوند.

۱- منطقه سی سخت از ایلات کهنکیلویه- جواد صفی نژاد.

در واقع چوپانان و خانواده‌های فقیر و دامداران متوسط و مرفه که اکثریت قریب باتفاق خانواده‌های عشایری را تشکیل میدهند از طرف خوانین مورد استعمار و بهره‌کشی قرار میگیرند و حاصل کار و زحمت چوپانان و خانواده‌های فقیر بوسیله دامداران متوسط که واسطه بین خوانین و آنان هستند به جیب خوانین میرود .

(چوپانی در بیشتر خانواده هائی که تعداد گوسفندان از ۱۰۰ رأس کمتر است يك يادونفر و در صورتیکه خود فاقد گوسفند و یا بسیار کم داشته و بکار دیگری نیز نپردازند همگی بصورت چوپان درآمده و به نگهداری گوسفندان دیگران مشغول میشوند. چوپانی به چند صورت انجام میگیرد.:

۱ - یکی از پسرها اداره گوسفندان چند خانواده را به عهده گرفته همراه گوسفندان خانواده خود ، بچرا میبرد بازای هر گوسفند در سال ۲۵ ریال از صاحبان آنها مزد میگیرد. در این جا همگی حق مرتع را مشترکاً میپردازند. در چنین خانواده ای سایر اعضاء بکارهای دیگری مثل زراعت اشتغال دارند و کار این پسر کمکی است بدرآمد خانواده.

۲ - نوع دیگر يك شكل اجاره‌ایست که تراز Traz نام دارد. در این جا يك خانواده در کار چوپانی شرکت میکند . گوسفندان يك يادو صاحب دام را تحویل گرفته تعهد میکنند که بازای هر میش نیم من کره و بازای هر بز یک چارک ($\frac{1}{4}$ من) تحویل دهد مسازاد براین هرچه باقی ماند متعلق بچوپان است. پشم را کامل در جلوی

چادر صاحب گوسفند چیده تحویل میدهند. علاوه بر این دوغ و شیر گوسفندانی که بچه‌شان مرده است (چون خیلی زود خشک می‌شود) و نیز بره‌های اضافی (احتمالاً اگر فصل خوب باشد و علف فراوان، بعضی‌ها در سال دوبار می‌زایند) و بالاخره بره‌هایی که از میش بالغ نشده (شیشک) بوجود می‌آیند همگی متعلق بچوپان است .

۳ - دستمزد: در این جا تمام فرآورده‌های کره و روغن متعلق بصاحب گوسفند است و چوپان در مقابل کاری که انجام میدهد باین شکل سالیانه مزد می‌گیرد:

گندم	سالیانه	۱۲۰ من
لباس	سالیانه	۲ دست (شامل کت و پیراهن و زیرشلوار)
گیوه	سالیانه	هر چند جفت که پاره کند
پول نقد	سالیانه	بین ۳۰۰۰ تا ۴۰۰۰ ریال گفته می‌شود
		خوانین ۳۰۰۰ و سایر افراد ۴۰۰۰ ریال موظفند بپردازند.

کپنک Kapanak (شغل نمدی) سالیانه یکدست . علاوه بر این افراد طوایف در پایان سال ۲ الی ۳ رأس گوسفند هم بعنوان (سرمزد) بچوپان میدهند. قرار داد یکساله و از ۱۵ مرداد که شیر گوسفندان خشک و بره‌ها بزرگ شده و قادر بچرا رفتن هستند شروع می‌شود.

۴- نوع دیگر بنام «شیر و پشمی» معروف است و نظیر «تراز» میباشد . در این قرارداد تمام محصولات بطور مساوی نصف

می‌شود و در عوض دستمزدی به چوپان پرداخت نمی‌شود (۵۰-۵۰) ۵ - یکنوع قرار داده‌م هست که عشایر با صاحبان دام در ده و شهر منعقد میکنند بدین ترتیب که گوسفندان آنها را نگهداری و در مقابل، تمام محصول و فراورده را نصف و در آخر دوره قرارداد هر تعداد گوسفند بر تعداد اولیه افزوده شده است بین چوپان و مالک مساوی تقسیم می‌شود (۵۰-۵۰).

در قراردادهایی نظیر «ترازه» چوپان مجبور است همه اعضای خانواده خود را بکار و ادارد چون دوشیدن شیر، تهیه کره و روغن و سایر امور مربوط به دامداری از عهده یکنفر خارج است. در اینگونه موارد هر اندازه افراد فعال بیشتر باشند ظرفیت خانواده برای اجاره و قبول مسئولیت بیشتر خواهد بود و نیز آن‌عده از چوپانانی که با خانواده خود در خدمت خان درآمده‌اند و دستمزد می‌گیرند اگر چه خانواده آنان بکار گوسفندان خان رسیدگی کرده زحمت میکشند ولی دستمزد آنها شامل چوپان می‌شود نه سایرین: يك چوپان بطور متوسط میتواند ۳۰۰ گوسفند (يك بُر) را اداره کند اگر چه بعضی هستند که قدرت بیش از این را دارند اما این کار کمتر عملی می‌شود خصوصاً اگر تعداد از این مقدار افزایش یابد بلحاظ علف و محل چرا در مضیقه قرار می‌گیرند و آنطور که بایست تعلیف نمی‌شوند^۱. همانطور که اشاره شد شکل دیگر مناسبات تولیدی (مناسبات بین خانواده‌های متوسط و مرفه و خانواده‌های فقیر) در پوشش خویشاوندی فرهنگ عشایری و زندگی جمعی در مال پنهان شده و

۱- ایل قشقایی حبیب‌الله پیمان.

استثمار و استفاده از کار خانواده های فقیر تحت نام کمک و دستگیری انجام میگیرد. باین معنی که خانواده های متوسط و مرفهی که بیش از توانائی و امکانات خانواده خود برای نگهداری و پرورش و تکثیر و شیردوشی و تهیه فراورده های شیری دام (میش و بز) دارند احتیاج به نیروی کار خانواده های فقیری دارند که یا دام ندارند و یا چند رأس دام دارند.

(خانوارهای کوچ رو همه دامدار نیستند و قتی تعداد میش و بز ماده يك خانوار ۵/۵ یا ۶ نفری از ۳۵ یا حد اکثر ۴۰ رأس تجاوز کرد احتیاج به نیروی انسانی يك خانوار دیگر بدون دام پیدا میشود تا در کار شیردوشی به خانوار دامدار کمک کند. این در واقع علت اساسی کوچ خانوارهای فقیر است.

این خانوارها خود صاحب دام و تولیدکننده نیستند ولی در مقابل خدماتی که انجام میدهند از فراورده های دامی و کمکهای جنسی دیگر برخوردار میشوند^۱).

همانطوریکه قبلا متذکر شدیم درست است که خانوارهای متوسط و مرفه با استفاده از نیروی کار خانوارهای فقیر آنها را استثمار میکنند ولی سرانجام بخش مهمی از حاصل کار و زحمت خانواده های فقیر و متوسط و حتی مرفه بصورت پرداخت هدیه، رسومات، شباش، حق سفر، گله گیری و اشکال دیگر بهره مالکانه و مالیات به جیب خان میرود.

۲ - ایل بهمئی - نادر افشار نادری

اشاره‌ای به اوضاع اقتصادی و اجتماعی دوره قاجاریه

نویسنده در بحث مالکیت و مناسبات
زمینداری اینطور نوشته است (در مرحله
نخستین دوره قاجاریه یعنی دوره‌ای که از
جلوس آغا محمد خان تا اواسط دوره
ناصرالدینشاه و بالاخره انقلاب مشروطیت ادامه دارد وضع اقتصادی
و اجتماعی ایران بصورت زیر خلاصه میشود:

اقتصاد حاکم در کشور، اقتصاد روستائی و در مواردی هم
شبهانی بود و تولید زراعی سهم مهمی در آن داشت، بر اثر
خرابی راهها، تجارت قدرتی نداشت و در شهرها تولید کالائی
ضعیف بود و گروههای شهری هنوز شکل نگرفته و از لحاظ طبقاتی
کاملاً مشخص نشده بودند؛ شهرها محل سکونت اعیان و خوانین
و مالکان بزرگ بود، و اساس زندگی اجتماعی شهرها در دست
ایشان بود. طبقات متوسط و بازرگانان بزرگ هنوز از لحاظ
جمعیت قدرتی نداشتند و کارگری بیشتر در حالت خدمتکاری و
پادوئی سیر میکرد. ارتباط و علائق اقتصادی بین شهرها اندک بود
و تقریباً همه شهرهای ایران مانند دهات کم و بیش بصورت واحد
بسته‌ای اداره میشد).

مفهوم اقتصاد حاکم بمعنی مناسبات حاکم و در نتیجه طبقه
حاکم است. در مرحله نخستین دوره قاجاریه یعنی از سلطنت
فتحعلیشاه به بعد با شکستهای پی در پی فتحعلیشاه از روس و انگلیس
وابستگی باستعمار شروع میشود. روس و انگلیس هر یک بامساعی
همه‌جانبه سعی دارند شاه و دربار قاجار و مالکان بزرگ و خان-

های ایلات و عشایر را تحت نفوذ و حمایت و وابستگی خود قرار دهند. در این مورد در طول سلطنت شاهان قاجار، رقابت همه جانبه‌ای بین روس و انگلیس ادامه پیدا میکند تا آنجا که طبق قرارداد ترکمانچای فتحعلیشاه از تزار روس می‌خواهد که سلطنت قاجار و به سلطنت رسیدن و ابعهد را تضمین کند.

بنابراین از این زمان به بعد جامعه ایران را باید از نظر اقتصادی و سیاسی در شرایط جدید وابستگی در نظر گرفت.

لذا تولید کشاورزی و دامی و تجارت و تولید کالائی و شرایط و عوامل رشد و عقب‌ماندگی و موقعیت سیاسی و اقتصادی مالکان و خوانین و صاحبان حرف و صنایع و بازرگانان را باید در شرایط جدید وابستگی با استعمار در نظر داشت.

نویسنده می‌گوید اقتصاد حاکم در کشور، اقتصاد روستائی و در مواردی هم شبانی بود و بر اثر خرابی راهها، تجارت قدرتی نداشت و تولید کالائی ضعیف بود.

خرابی راهها و حتی سکونت و حاکمیت سیاسی اعیان و مالکان بزرگ در شهرها بدون در نظر گرفتن وابستگی آنان به استعمار نمیتواند علت ضعف تجارت و تولید کالائی را روشن و تبیین نماید.

در مرحله نخستین دوره قاجاریه حیاتی ترین شریانهای اقتصادی ایران مانند راهها، تلگراف، گمرکات، بازرگانی خارجی، امور مالی و نشر اسکناس، معادن و منابع ثروت و شیلات بصورت امتیاز و ضمانت و امهائی که شاهان و دربار قاجار دریافت کرده

بودند در تصرف استعمارگران روس و انگلیس قرار داشت. بنابراین، استعمارگران با تصرف شریانهای حیاتی و اساسی اقتصاد ایران و با استفاده از نفوذ و قدرت سیاسی در دربار قاجار و مالکان و خوانین و قدرت‌های محلی نه تنها جلو پیشرفت و توسعه اقتصاد ملی ایران را گرفتند بلکه کارگاهها و صنایع دستی و کارخانه‌ها و تجارت ایران را بورشکستگی و سقوط کشاندند.

ازین نظر شناخت و درک شرایط تاریخی و اجتماعی و سیاسی و وضع اقتصادی و علت ضعف تجارت و تولید کالائی ایران بدون در نظر گرفتن شرایط جدید و وابستگی فتودالیسم و حکومت استبدادی ایران غیرممکن است و از این زمان به بعد در نظر گرفتن فتودالیسم و استبداد بدون وابستگی به استعمار موجب اشتباه و گمراهی است.

وضع کارگران و سایر نیروهای اجتماعی قاجاریه طبقات متوسط و بازرگانان بزرگ هنوز از لحاظ جمعیت قدرتی نداشتند و کارگری بیشتر در حالت خدمتکاری و پادوئی سیر میکرد).

ما در جای دیگر در باره قشر بندی اجتماعی از نظر نویسنده صحبت کرده‌ایم در اینجا فقط اشاره میکنیم که نویسنده از آنجا که شناخت علمی و برداشت درستی از طبقه ندارد، هر يك از گروهها و اقشار طبقه سرمایه‌دار را که در مراحل اولیه رشد است بعنوان يك طبقه معرفی کرده و مجموع آنها را طبقات متوسط مینامد.

در ایران زمان سلطنت قاجاریه و جوامع مشابه به پیشه‌وران، فروشندگان و بازاریان، بازرگانان، صاحبان کارگاهها و کارخانه‌ها و صرافان که از نظر درآمد و شرایط زندگی و موقعیت اقتصادی و اجتماعی در شرایط کم و بیش مشابهی قرار داشتند و بین دو طبقه اصلی جامعه فتودالی قرار می‌گرفتند طبقه متوسط می‌گویند.

بارشداقتصاد سرمایه‌داری و تقسیم طبقه متوسط به سرمایه‌داران بزرگ و کوچک معنی و مفهوم طبقه متوسط فرق میکند باین معنی که در جامعه‌هایی که سرمایه‌داری از نظر اقتصادی و سیاسی حاکم است و یا در جامعه قبل از سرمایه‌داری که به حدی از رشد و امکانات اقتصادی و سیاسی رسیده است، سرمایه‌داران کوچک را که اصطلاحاً به خرده‌بورژوازی معروفند و بین دو طبقه سرمایه‌دار و کارگر قرار دارند طبقه متوسط مینامند.

لذا از آنجا که گروههای کوچک و بزرگ طبقه متوسط به شیوه تولید کالائی مربوط میشوند يك طبقه اجتماعی را تشکیل میدهند و گروههای کوچک و بزرگ سرمایه‌داران و اقشار تجاری و مالی و تولیدی آن ضمن آنکه از نظر مقدار سرمایه و امکانات سرمایه-گذاری و نوع فعالیت اقتصادی با هم متفاوتند همه‌ی آنها بعلت مالکیت سرمایه و تولید کالائی گروههای کوچک و بزرگ يك طبقه هستند.

بنابراین وقتی نویسنده از طبقات متوسط صحبت میکند به نظر میرسد که پیشه‌وران، فروشندگان و بازاریان، بازرگانان، صرافان و صاحبان کارگاهها هر يك را بعنوان يك طبقه در نظر گرفته و

مجموع آنها را طبقات متوسط معرفی کرده است و بازرگانان بزرگ را از طبقات متوسط جدا کرده و از آنان بنام طبقه دیگری نام میبرد .

نویسنده میگوید (طبقات متوسط و بازرگانان بزرگ هنوز از لحاظ جمعیت قدرتی نداشتند و کارگری بیشتر در حالت خدمتکاری و پادوئی سیر میکرد).

جمعیت یا افزایش افراد طبقه بصورت پراکنده و غیرمتشکل ایجاد قدرت نمیکند.

قدرت طبقه و حدود تأثیر آن در جریانات اقتصادی و سیاسی، بقدرت و نقش اقتصادی و شعور سیاسی و آگاهی طبقاتی و تشکل و فعالیت سازمانی و کیفیت سازمانهای صنفی و سیاسی و رهبری آگاه و فداکار بستگی دارد .

بنابراین قدرت طبقات متوسط و بازرگانان را نباید در کم و زیادی جمعیت بلکه باید در قدرت اقتصادی و سازمانهای صنفی و سیاسی و دستگاه رهبری آن جستجو کرد.

اگر به نظر نویسنده جمعیت را اساس قدرت در نظر بگیریم برخلاف نظر ایشان طبقات متوسط و بازرگانان با آنکه از نظر جمعیت قدرتی نداشتند در اواخر سلطنت ناصرالدینشاه در مقابل استبداد و استعمار قیام نموده و پرچم انقلاب مشروطه ایران را برافراشتند.

نویسنده میگوید کارگری بیشتر در حالت خدمتکاری و پادوئی سیر میکرد.

باتوجه به موقعیت اقتصاد کالائی در قبل از قاجاریه بویژه در زمان صفویه و باتوجه به شرایط اقتصادی زمان قاجار و بخصوص فعالیتها و کوششهای امیر کبیر در بهره برداری از معادن و توسعه کارگاههای دستی و ایجاد صنایع جدید متوجه میشویم که تا چه اندازه نظر نویسنده درباره کارگران زمان قاجاریه عاری از حقیقت است .

از طرفی نویسنده برای آنکه موقعیت اقتصادی و طبقات زمان قاجار را ضعیف و کم اهمیت نشان دهد از سلسله مراتب کارگری فقط به مرتبه پادوئی اشاره میکند درحالیکه پادوئی به تنهایی بیان کننده واقعیت نبوده و موقعیت کارگران راحتی در کارگاههای دستی نشان نمیدهد .

همانطوریکه میدانیم در زمان قاجاریه و همچنین در زمان صفویه وحتى بقایای آن در زمان حال، در هر صنفی مراتب و درجات کارگری وجود داشت .

باین ترتیب که در هر صنفی درجات مختلف « شاگرد » « خلیفه » و « استاد » وجود داشت که پادوئی در پائین ترین درجه و قبل از کارگری قرار میگرفت .

این درجات و مراتب باهمین نامها هنوز در مشاغلی مانند نانوائی، نجاری و قنادی معمول است. هنوز بسیاری از کارگران کارگاههای دستی خود را شاگرد معرفی میکنند: شاگرد نانوا ، شاگرد نجار، شاگرد کفاش و شاگرد خیاط .

بکارگری که در کارگاههای دستی پذیرفته میشد و فاقد هر نوع

مهارت و تخصصی بود پادو میگفتند.

کار پادو بیشتر نظافت کارگاه ، تهیه چای ، صبحانه ، نهار و عصرانه و سایر احتیاجات شاگردان و خلیفه و استاد و بعضی وسائل مورد نیاز کارگاه و احتیاجات خانواده های آنها و فرمانبری بود.

پادو در ساعات فراغت بتدریج زیر نظر دیگران آموزش میدید و مهارت پیدا میکرد و وقتی بدرجه ای از مهارت میرسید به صفت شاگردان می پیوست.

بنابراین اینکه نویسنده میگوید کارگری درحالت خدمتکاری و پادوئی سیر میکرد اصولاً اشتباه و عاری از حقیقت است چرا که اولاً پادوئی درجه و مرتبه ای ازسلسله مراتب کارگریست ثانیاً پادو چون فاقد مهارت و تخصص است نمیتواند بعنوان يك شاگرد یا کارگر کار و فعالیت نماید.

حالا ببینیم آیا آنطور که نویسنده میگوید تجارت قدرتی نداشت و در شهرها تولید کالائی ضعیف بود صحیح است؟

وضع تجارت و شرایط اقتصادی

برخلاف نظر نویسنده در زمان سلطنت قاجاریه تجارت در داخل و خارج مملکت رونق داشت و کارگاههای دستی بآن حدی از رشد رسیده بودند که بخشی از تولیدات خود را بخارج صادر میکردند و در زمان سلطنت ناصرالدینشاه (امیرکبیر) اقتصاد سرمایه داری در ایران درزمینه های استخراج معادن ، کشاورزی ، خطوط ارتباطی ، بازرگانی و ایجاد انواع کارخانه ها و صنایع

توسعه یافت و با تأسیس دارالفنون و فرستادن استادکاران برای آموزش فنی و علمی بروسیه و اطریش و انگلستان و پروس شرایط لازم برای توسعه علوم و فرهنگ جدید فراهم گردید.

برای اطلاع فقط به فعالیت‌های اقتصادی امیرکبیر به نقل از کتاب امیرکبیر نوشته فریدون آدمیت اشاره میکنیم: (پیش از امیرکبیر نیازمندی نظامی در زمان عباس میرزا استخراج معدن را ایجاب کرده بود و با همکاری انگلیسها کوششهایی برای استخراج معادن آهن و مس قراچه داغ انجام گرفته بود.

در زمان امیر، میر آقاسی خان، معدن مس و آهن قراچه داغ را براه انداخت. آهن ماسوله توسط استاد فتح الله بدست آمد. از معدن نانبخ مازندران آهن استخراج گردید. ماده قطران که در توپخانه مصرف داشت و از قفقاز می‌آوردند در رحمت آباد گیلان تهیه گردید. در شاهرود معدن زغال سنگ یافته شد. پایه پای راه افتادن چند معدن، کارخانه‌های پارچه بافی، شکرریزی، چینی و بلور سازی، کاغذ سازی، چدن ریزی و فلز کاری و دیگر صنایع کوچک تأسیس یافت.

کارخانه ریسمان‌ریسی در تهران که بنای آن در چهار طبقه و اسباب این کارخانه از فرنگستان وارد شده بود. کارخانه چلوار بافی بین تهران و شمیران و حریر بافی در کاشان و دو کارخانه شکرریزی در ساری و بار فروش که شکر مازندران را تصفیه کرده وقتد و شکر سفید در آوردند. کارخانه بلور سازی و چینی سازی در قم و تهران و صنعت ابریشم از نظر کمیت و کیفیت ترقی کرد. تجارت

خارجی ایران افزایش تولید آن را ایجاب میکرد زیرا تنها منبع مهم ارز خارجی ماصدور ابریشم بود.

همه قسم پارچه‌های ابریشمی که در شهرهای مختلف اروپا می‌بافتند در ایران تهیه می‌گردید، حریر، زربفت، تافته و انواع مخمل با جنس مرغوب بادوام با رنگهای عالی تولید می‌شد.

پارچه‌های وطنی خیلی رواج یافت و در تولید مصنوعات فرنگی کوشش گردید، ساختن سماور، کالسکه و بخاری امریکائی در آن زمان آغاز شد و رواج پیدا کرد.

صادرات ایران عبارت بود از: ابریشم، خشکبار، تنباکو، تریاک، غله، پنبه و نیشکر، چادرشب، پارچه‌های پشمین، اسب و گوسفند.

واردات ایران عبارت بود از: پارچه، اسلحه، ظرفهای چینی، کاغذ، ساعت، کارد و چنگال، شیشه، چای، شکر، مس، سماور و ماهوت).

نویسنده می‌گوید (خصوصیات بارز اجتماعی مرحله دوم قاجاریه که از انقلاب مشروطه تا پیش از اصلاحات ارضی نیز ادامه داشت و راه تکامل خود را می‌پیمود در وهله اول عبارت بود از توسعه شهرنشینی و ازدیاد جمعیت و پیدایش گروهها و طبقات جدید اجتماعی در شهرها که قبل از آن نبود و تغییرات ساخت اجتماعی ایران و تغییرات در نظام زمین‌داری).

به نظر نویسنده یکی از خصوصیات بارز مرحله دوم قاجاریه عبارت است از پیدایش گروهها و طبقات جدید و اجتماعی در

شهرها که قبل از آن نبود. چون نویسنده گروهها و طبقات جدید را معرفی نکرده ما مجبوریم بگروهها و طبقات اجتماعی مرحله دوم مورد نظر نویسنده اشاره نماییم.

تولید کالایی

در تولید کالائی يك طرف رابطه تولیدی سرمایه داران هستند که مالك وسائل تولید میباشند و طرف دیگر کارگران هستند که نسبت بوسائل تولید هیچ گونه مالکیتی ندارند. تولید کالائی، کارگاههای کوچک دستی و کارخانهها ورشتههای اقتصادی بزرگ و متمرکز را دربر میگیرد بنابراین شیوه تولید در تمام مراحل رشد و تکامل تولید کالائی تفاوتی ندارد. باین معنی که بین واحد بزرگ تولیدی و واحد کوچک تفاوت کمی وجود دارد که براساس همین تفاوتها و تغییرات کمی بعضی خصوصیات و تفاوتهای اقتصادی و اجتماعی بچشم میخورد ولی این تفاوتها هیچکدام ماهیت و کیفیت تولید کالائی و رابطه تولیدی آنرا تغییر نمیدهد.

سرمایه داری که مالك کارگاه کوچکی است با آن که، سهامدار عمده کارنل و تراستی است از نظر شیوه و تولید و نوع رابطه تولیدی و بهره کشی و استثمار تفاوتی ندارد. البته بین این سرمایه دار کوچک و آن سرمایه دار بزرگ از نظر مقدار سرمایه و امکانات سرمایه گذاری و رابطه با کارگران و همچنین رابطه با نیروهای دیگر اجتماعی و شرایط زندگی و میزان در آمد و بعضی خصوصیات و خصیلتهای اجتماعی تفاوتی وجود دارد که این تفاوتها ناشی از دو شیوه تولید نیست بلکه ناشی از کوچکی و

بزرگی واحد تولیدی است.

بنابراین در اقتصاد کالائی يك طرف رابطه تولیدی که مالک وسائل تولیدست طبقه سرمایه‌دار و طرف دیگر رابطه تولیدی را که نسبت بوسائل تولید مالکیتی ندارد طبقه کارگر مینامند.

طبقه سرمایه‌دار به سه قشر مهم تجاری، مالی و تولیدی تقسیم میشود.

ضمناً بعد از پیدایش استعمار و بویژه با آغاز صدور سرمایه، سرمایه‌داران خارجی در کشورهای دیگر یابدون مشارکت دولت و سرمایه‌داران بومی و یا بامشارکت دولت و سرمایه‌داران بومی در رشته‌های مختلف اقتصادی اعم از بازرگانی، بانکی، صنعتی، معدنی و سایر امور اقتصادی سرمایه‌گذاری نمودند.

به سرمایه‌گذارانی که در کشورهای دیگر سرمایه‌گذاری مینمایند به سرمایه آنها سرمایه خارجی و به صاحبان سرمایه، سرمایه‌داران خارجی میگویند.

به سرمایه‌داران کشورهایی که با سرمایه‌داران خارجی در امر سرمایه‌گذاری مشارکت دارند و یا بنحوی نفع و سودشان وابسته به سرمایه‌داران خارجی است سرمایه‌داران وابسته میگویند. بنابراین طبقات اصلی تولید کالائی، سرمایه‌داران و کارگران، طبقاتی بوده‌اند که در مرحله اول قاجاریه و حتی قبل از قاجاریه وجود داشته‌اند.

سرمایه‌داران خارجی هم که در رشته‌های تجارت، بانک - داری و تولیدی سرمایه‌گذاری کرده‌اند از قبل از مرحله دوم کارشان

را شروع نموده‌اند بطوریکه امتیاز کشیدن سیم تلگراف و تلگرافخانه، تأسیس بانک شاهنشاهی، تأسیس بانک استقراضی و رهنی روس، امتیاز راه‌های آبی شمال و جنوب، راه آهن و راه‌های شوسه، امتیاز تنباکو و توتون و امتیاز نفت بعضی از امتیازاتی می‌باشد که به سرمایه‌داران و دولتهای روس و انگلیس داده شد.

البته سرمایه‌گذاری مختلط که با مشارکت سرمایه‌داران بومی انجام میشود پدیده‌ایست که بعد از آغاز سرمایه‌گذاری توسعه و رشد یافته است. بهمین جهت به نسبت بسط و توسعه این نوع سرمایه‌گذاری‌ها به تعداد سرمایه‌داران وابسته افزوده شد.

ضمناً روشنفکران در تمام زمان سلطنت قاجاریه و قبل از آن وجود داشته‌اند و گروهی نیستند که در مرحله دوم قاجاریه پیدایش یافته باشند.

بنابراین معلوم نیست که گروهها و طبقات جدیدی که در مرحله دوم قاجاریه پیدایش یافته‌اند و قبل از آن نبوده‌اند کدام گروهها و طبقات هستند.

نویسنده میگوید یکی دیگر از خصوصیات **ساخت اجتماعی** اجتماعی مرحله دوم قاجاریه تغییر ساخت

اجتماعی ایران است. ساخت اجتماعی یا ساخت جامعه ایران در مرحله دوم قاجاریه يك جامعه نیمه مستعمره و نیمه فئودالی است، باین معنی که فئودالیسم و رژیم استبدادی ایران، از سلطنت فتحعلیشاه به بعد، با شکستهای پی در پی از روس و انگلیس، تسلط و حاکمیت استعمار را می‌پذیرد و از این زمان به بعد با

حاکمیت سیاسی و اقتصادی استعمار، جامعه ایران به یک جامعه نیمه مستعمره و نیمه فئودالی تبدیل می‌گردد.

انقلاب مشروطه، جنبش خیابانی، نهضت جنگل و کوششها و مبارزات ملی بعد از آن بعثت شکست، هیچیک ازین نهضت‌ها و مبارزات نتوانست به تغییر جامعه یا ساخت اجتماعی ایران منتهی گردد.

وقتی نویسنده می‌گوید که ساخت اجتماعی ایران در مرحله دوم قاجاریه تغییر کرد معلوم نیست که اولاً تغییر ساخت اجتماعی ایران از چه تاریخی و بر اساس چه عوامل سیاسی و اقتصادی انجام گرفته است ثانیاً در مرحله اول ساخت اجتماعی ایران چگونه است و در مرحله دوم که ساخت اجتماعی ایران تغییر کرده این تغییر ساخت اجتماعی چیست و در ساخت اجتماعی ایران در مرحله اول و دوم چه تفاوت‌هایی دیده میشود.

نویسنده می‌گوید یکی دیگر از خصوصیات بارز اجتماعی مرحله دوم قاجاریه عبارت بود از «تغییرات در نظام زمین‌داری». (در نظام بهره برداری از زمین پس از انقلاب مشروطیت روش تیول در سال ۱۳۲۵ قمری منسوخ میشود و جای تیول‌داران را مالکین بزرگ جدید (اداری‌ها و رجال و بازرگانان) می‌گیرند).

نویسنده منسوخ شدن تیول را بحساب تغییر در نظام زمین داری و بهره‌برداری از زمین گذاشته است .

نظام زمین‌داری با نظام بهره‌برداری از زمین همان نظام

ارباب - رعیتی است که قبل از منسوخ شدن تیول و بعد از منسوخ شدن آن وجود داشته است و در مورد زمینهای موقوفه، خالصه، اربابی و خرده مالکی نظام بهره برداری یا مناسبات تولیدی، همین نظام ارباب-رعیتی بوده است.

بنابراین نویسنده منسوخ شدن تیول را، منسوخ شدن نظام بهره برداری یا تغییر در نظام زمینداری معرفی مینماید و بطور کلی شناخت و برداشت و نتیجه گیریهای نویسنده در مرحله اول و دوم دوره قاجاریه تماماً اشتباه و عاری از حقیقت است و در واقع اظهار نظرهای نویسنده در باره مسائل اقتصادی و اجتماعی مرحله اول و دوم قاجاریه و شناخت تاریخی وی ضمن تحریف تاریخ موجب گمراهی خواننده است.

نویسنده میگوید (اعیان و « اشراف » چه-

**موقعیت جدید
تجار و کسبه**

عمده مالک و چه خوانین ایلات روز بروز در دوره قاجاریه منزلت اجتماعی خود را

حداقل در شهرهای درجه اول از دست میدادند و جای آنان را شهرنشینان (تجار و کسبه) به لحاظ پیدا کردن قدرت مالی و منزلت اجتماعی می گرفتند. تصادفی نیست که در جامعه قاجاریه در انقلاب مشروطیت حتی خوانین ایلات شرکت فعال و مستقیم داشتند زیرا منزلت اجتماعی آنان به خطر افتاده بود و برای حفظ موقعیت و منزلت اجتماعی و حیثیت خانوادگی خود سعی و تلاش میکردند تا بسوی قدرت بخرند.

بی شبهه علت اصلی شرکت خوانین و ایلات در انقلاب

مشروطیت از تناقضی سرچشمه میگرفت که نظام چادرنشینی بانظام زمین‌داری بزرگ (استقرار مرکزیت) داشت نه از علاقمندی آنان به نظام جدیدی که بورژوازی ایران می‌بایست آنرا رهبری کند و پدید آورد).

نویسنده خوانین و ایلات را يك نیروی متحد و یکپارچه‌ای در نظر گرفته که دارای هدف و شیوه‌های مبارزاتی مشترکی هستند و در ارتباط با نیروهای انقلاب و ضد انقلاب دارای دوستی‌ها و دشمنی‌های مشترکی می‌باشند در حالیکه:

الف - همه‌ی خوانین و ایلات در انقلاب مشروطیت شرکت نکردند.

ب - بعضی از خوانین و ایلات مانند بختیاری‌ها تحت عنوان حمایت از مشروطه خود را هواخواه و حامی مشروطه معرفی کردند.

پ - بعضی از خوانین و ایلات مانند شاهسون‌ها، کردها، جانب استبداد را گرفته و برای شکست مشروطه و پیروزی استبداد و سرکوبی نیروهای انقلاب از هیچ کوششی فروگذار نکردند؛ بنابراین درست است که ایلات در انقلاب مشروطیت شرکت کردند ولی بعضی جانب استبداد و محمدعلی میرزا و همکاران او را گرفتند و بعضی تحت عنوان حمایت و استقرار مشروطه با استبداد محمدعلی میرزا و دار و دسته‌اش مخالفت و مبارزه کردند.

ایلات مخالف و ایلات با اصطلاح موافق مشروطه هیچیک نه تنها موافق و حامی حکومت مشروطه اصیل و نیروهای انقلابی

نبودند بلکه هر دو طرف، دشمنان مشروطه و نیروهای انقلاب بودند. بطوریکه سرانجام نیروهای انقلاب بدست مالکین و خوانین حامی و طرفدار مشروطه سرکوب و آواره و پراکنده شدند. ستارخان را حامیان و متظاهران بمشروطه از پا انداختند. همین حامیان مشروطه بودند که مجاهدان و انقلابیون را باحیله و تزویر به تهران آوردند و برای بی اعتبار کردن انقلابیون زشت ترین تهمت ها و دروغ ها و افتراها را بآنان نسبت دادند، و طبق نقشه قبلی که از طرف استعمار انگلیس کشیده شده بود و روسیه هم با آن موافق بود برای ازین بردن انقلابیون و خاموش کردن انقلاب با اجازه مجلس و بزور اسلحه و در شرایطی که انقلابیون را در تله پارك اتابك محاصره کرده بودند، اسلحه را از دست انقلابیون گرفتند.

حامیان مشروطه همه ی این خیانتها را تحت حمایت از مشروطه و بنام اعمال قانونی که به تصویب مجلس مشروطه رسانده بودند و بدست دولت مشروطه عمل میشد انجام دادند.

چرا بعضی ایلات به پشتیبانی از استبداد و یاری محمدعلی میرزا برخاستند و بعضی به مشروطه خواهی تظاهر نموده و خود را حامی مشروطه و دشمن استبداد و قاجار معرفی کردند.

چرا بعضی ایلات موافق و بعضی مخالف مشروطه بودند؟

شناخت و حل این مسأله بدون در نظر گرفتن استعمار در ایران و دوستی و وابستگی عمده مالکان و خوانین و محمدعلی میرزا و دربارش به استعمار غیر ممکن است.

نویسنده مانند دیگر اظهار نظرها و عقایدی که درباره مسائل اقتصادی و اجتماعی دوره قاجاریه مطرح کرده در طرح مسأله مشروطیت و شرکت خوانین و ایلات در انقلاب مشروطه مسأله استعمار روس و انگلیس را در ایران و دخالت‌های آنها را در انقلاب مشروطیت بکلی فراموش کرده است.

در زمانی که انقلاب مشروطه آغاز شد روس و انگلیس هر يك ضمن در دست داشتن حیاتی‌ترین شریان‌های اقتصادی ایران، در دربار قاجار و بین خوانین و عمده مالکان و روحانیان نوکران و عوامل سرسپرده‌ای داشتند. در واقع در آغاز مشروطیت استعمارگران روس و انگلیس از نظر اقتصادی و سیاسی بر ایران حاکمیت داشتند.

روس و انگلیس از همان شروع انقلاب و در طول سال‌های ادامه مشروطیت هر يك بنحوی بر اساس حفظ و بسط منافع اقتصادی و سیاسی خود، دخالت و شرکت کردند.

روس‌ها که از مدتها قبل دربار و شاهان قاجار را زیر نفوذ خود داشتند و بطور عمده از طریق شاه و دربار مطامع اقتصادی و نفوذ سیاسی خود را اعمال میکردند حامی و پشتیبان حکومت استبدادی و دربار قاجار و مخالف سرسخت انقلاب بودند.

روس‌ها با حمایت از شاهان قاجار بویژه محمدعلی میرزا و با پشتیبانی از عین‌الدوله، رحیم‌خان و صمدخان و آدمکشانی مانند آنها، آشکارا از غارتگری و آدمکشی این رهبران ضد انقلاب پشتیبانی میکردند.

روسها با باز گذاشتن مرزهای خود بروی محمد علی میرزا و دار و دسته‌اش و با کمکهای مادی و ارسال اسلحه و تأیید و تشویق همه جانبه ضد انقلاب و با حمایت لیاخوف و قزاقان از محمد علی میرزا و حکومت استبدادی و با فرستادن ارتش ضد - انقلابی تزاری بمنظور کمک به محمد علی میرزا و اشغال بخشی از سرزمین‌های ایران، بطور همه جانبه از حکومت استبدادی و محمد علی میرزا و خوانین و عمده مالکان و روحانیان وابسته به خود حمایت کردند.

انگلیس با آنکه در دربار و بین عمده مالکان و خوانین و روحانیان نوکران و عواملی داشت ولی نفوذ او در دربار قاجار در حد نفوذ روسیه نبود.

شاهان قاجار از فتح‌علیشاه تا احمد شاه تحت تأثیر و زیر نفوذ روسیه بودند و کوششهای انگلیس در این مورد در رقابت با روسیه به نتیجه نرسید.

انگلیس برای تضعیف نفوذ روسیه و دربار قاجار و بسط نفوذ سیاسی و اقتصادی خود و بمنظور انحراف و سرانجام سرکوبی انقلاب و برای آنکه رهبری انقلاب را بدست عوامل وابسته به خود بسپارد، خود را حامی مشروطه و مخالف استبداد و دربار قاجار و دخالت‌های روسیه معرفی کرد. انگلیس از اینکه ارتش روسیه ایران را اشغال و با حمایت از محمد علی میرزا و دربار قاجار و عواملش آشکارا خود را در مقابل انقلاب قرار داده است خوشحال و ممنون بود و خیلی ماهرانه و مودبانه از ته دل، اعمال

روسیه را تأیید و تشویق میکرد. زیرا اعمال روسیه و دربار قاجار ضمن آنکه آبرو و اعتبار روسیه و قاجار را بیش از پیش در داخل و خارج به باد میداد و در عین حال سرکوبی انقلاب که خواست انگلیس بود انجام میشد.

در واقع تضعیف و بی‌آبروئی بیشتر روسیه و دربار قاجار و نوکران آن و سرکوبی انقلاب، هردو بسود انگلیس و در جهت حفظ و بسط موقعیت سیاسی و اقتصادی انگلیس بود.

انگلیس از مبارزه و سرکوبی انقلاب بطور مستقیم و آشکار خودداری کرد و تا آنجا که میتوانست سعی داشت در مقابل انقلاب قرار نگیرد.

برعکس، انگلیس تا آنجا که شرایط و احوال اجازه میداد خود را طرفدار و حامی انقلاب معرفی کرد و سعی داشت در مواقعی که فرصت مناسبی پیدا میشد مانند پذیرائی از مشروطه خواهان در باغ سفارت عملاً حمایت خود را از مشروطه نشان دهد.

سیاست انگلستان که از طریق عمده مالکان و درباریان و خوانین و روحانیان وابسته به انگلیس بمورد اجرا گذاشته میشد دارای ظواهر مشروطه‌خواهی و انقلابی و ضد استبدادی بود به-طوری‌که عوامل و نوکران انگلیس طرفداران و حامیان مشروطه معرفی شدند.

عوامل انگلیس خود را مشروطه‌طلب و انقلابی معرفی می-کردند و با تصرف تهران و تصرف دولت مشروطه خود را مدافع

مشروطه و دشمن استبداد و دخالت‌های خارجی نشان میدادند. آنان بعنوان حکومت مشروطه، انقلابیون تبریز را با توطئه و فشار به تهران، مرکز حکومت مشروطه کشاندند و بنام حکومت مشروطه و بدست نیروهای بختیاری و ارمنی و اوباش، انقلابیون را محاصره و خلع سلاح و آواره کردند.

این اعمال فریبکارانه و ضد انقلابی و استعماری بقدری زیرکانه و مودبانه عمل شد که بسیاری از انقلابیون و حتی ستارگان تا بعد از مدتی متوجه فریب و کلک آنها نگردیدند.

متأسفانه حالا می‌فهمیم که چرا ایل‌های اردبیل و خلخال و اصانلو و شاهسون و ترکمن‌ها و رحیم‌خان و کردها که از طرف روسها حمایت میشدند مدافع استبداد و همدست وفادار محمدعلی میرزا و سالارالدوله برادر محمدعلی میرزا بودند و بختیارها که از جانب انگلیس‌ها پشتیبانی و راهنمایی می‌شدند طرفدار و حامی مشروطه گردیدند.

میدانیم که سرانجام سیاست روسیه و استبداد محمدعلی میرزا و کوشش‌های ضد انقلابی و وابستگان روسیه شکست خورد و نیروهای انقلابی و بویژه تبریز که در مبارزه و جنگ با روسیه و محمدعلی میرزا و دارو دست‌اش متشکل و نیرومند شده بودند بدست حامیان مشروطه و حکومت مشروطه در تهران محاصره و سرکوب و خلع سلاح و آواره گردیدند.

وانگلستان و خوانین و عمده مالکان و روحانیان و درباریان وابسته بآن با تظاهر به مشروطه خواهی و حمایت از مشروطه پیروز

شدند.

انگلیس با محاصره و سرکوبی و خلع سلاح و آواره کردن انقلابیون نفس راحتی کشید و با سقوط حکومت تزارها، خیالش بکلی از بابت رقیب شکست خورده‌اش راحت شد.

همه‌ی کسانی که با مرگ تزار بی‌سرپرست شده بودند برای خدمت‌گذاری و چاکری و خیانت، به انگلیس پناه آوردند و انگلیس بعنوان تنها ارباب و حامی آنها سرپرستی و سیادت بر آنها را قبول نمود.

نویسنده میگوید (علت اصلی شرکت خوانین و ایلات در انقلاب مشروطیت از تناقضی سرچشمه‌میگرفت که نظام چادرنشینی بانظام زمینداری بزرگ (استقرار مرکزیت) داشت، نه از علاقمندی آنان به نظام جدیدی که بورژوازی ایران می‌بایست آنها را رهبری کند و پدید آورد).

اگر آنطوریکه نویسنده میگوید علت شرکت خوانین و ایلات در انقلاب مشروطیت ناشی از تناقض نظام چادرنشینی و زمینداری باشد درینصورت اولاً چرا بعضی از خوانین و ایلات به حمایت از استبداد و بعضی به پشتیبانی از مشروطه برخاستند؟

ثانیاً اگر علت شرکت خوانین مخالفت با استقرار مرکزیت باشد مگر خوانین و ایلاتی که از دربار قاجار و محمدعلی میرزا پشتیبانی میکردند عملاً از مرکزیت محمد علی میرزا و مرکزیت قاجاریه حمایت نمیکردند؟

و خوانینی که از مشروطه حمایت میکردند مگر حکومت

مشروطه بمراتب نسبت بحکومت استبدادی مدافع استقرار و تعمیم
و قدرتمندی مرکزیت نیست؟

بنابراین در هر دو صورت یعنی چه در صورت استقرار حکومت
استبدادی و چه در صورت استقرار حکومت مشروطه هر دو حکومت
مدافع مرکزیت بودند و خوانین و ایلاتی که هر طرف را حمایت
میکردند عملاً از مرکزیت دفاع مینمودند.

نویسنده در زمان مشروطه هنوز در حال و هوای قبل از
قاجاریه و تحت تأثیر قدرت نظامی و امکانات رزمی ایلات است
و ایلات را همچنان بعنوان قدرتهای مستقل و غیروابسته در نظر
میگیرد.

و بر اساس این طرز تلقی است که علت شرکت خوانین و ایلات
را در انقلاب مشروطه همان علتی می‌شناسد که قبل از استعمار و
قبل از رشد اقتصاد کالائی، علت شرکت خوانین و ایلات در
کشمکش‌ها و مبارزات و جنگهای سیاسی بوده است.

در حالیکه در زمان انقلاب مشروطیت هم شرایط اقتصادی
و اجتماعی جدیدی در دوره قاجار رشد کرده و هم استعمار
حاکمیت سیاسی و اقتصادی یافته و هم انقلاب مشروطه انقلابیست
که قبلاً در تاریخ ایران سابقه نداشته است.

و نتیجی کسی به این شرایط اقتصادی و اجتماعی تازه و موقعیت
سیاسی و اقتصادی و استعمار و انقلاب جدید توجه نکند به نظر
میرسد برای شرکت خوانین و ایلات در انقلاب مشروطه به همین
نوع علت‌ها دسترسی پیدا کند.

**قدرت سیاسی در
دست کدام طبقه
است ؟**

نویسنده میگوید (در اواخر دوره قاجاریه
دیگر عامل تغییر دهنده، قدرت نظامی یا
جنگهای «فتودالی» و یا هجوم اقوام چادر
نشین نبود که در ساخت اجتماعی عمده

مالکان ایران تغییری می داد بلکه پیدا شدن طبقه جدید بورژوا
(پیشه‌وران و بازرگانان) بود که بر اثر بدست آوردن قدرت مالی
زمینهای مالکان را می خرید و از لحاظ قدرت مالی و پیدا کردن
حیثیت اجتماعی بدنبال آن قدرت سیاسی جای آنان را میگرفت .

خصوصیات بارز عمده مالکان در مرحله دوم قاجاریه و حتی
پس از آن از لحاظ مسئله قدرت چنین است که برخلاف مغرب
زمین طبقه تازه بدوران رسیده (بورژوازی) گرایشی به ملك داری
پیدا میکند و زمین داران و مالکان سابق هم برای جبران شکست
خود و بدست گرفتن قدرت مالی بسوی تجارت و دستگاه اداری
بمنظور بدست آوردن قدرت سیاسی می گرایند).

نویسنده در ادامه همین مطلب اینطور مینویسد (از لحاظ جامعه
شناسی این مسئله را باید در نظر گرفت که پس از مشروطیت بورژوازی
تجاری که به صنعت گرانیده بود بر اثر عوامل خارجی و رقابت
کشورهای پیشرفته و يك سلسله عوامل اجتماعی داخلی از قبیل
نبودن امنیت اجتماعی و عدم کمک از طرف زمامداران جامعه
ن توانست بصورت بورژوازی صنعتی خلاق درآید و ناچار سرمایه
خود را در سرمایه داری تجاری و نزول خواری و مالکیت ارضی
بکار انداخت و بدین ترتیب عناصر جدیدی در زمره مالکان قدیم

(اعیان وخوانین) در آمدند و شروع به رقابت با آنان از لحاظ بدست آوردن قدرت اجتماعی کردند).

نویسنده از یکطرف میگوید طبقه جدید بورژوا زمینهای مالکان را میخرد و از لحاظ قدرت مالی و پیدا کردن حیثیت اجتماعی و کسب قدرت سیاسی جای آنان را می‌گرفت و ازطرفی میگوید مالکان سابق برای جبران شکست خود و بدست گرفتن قدرت مالی بسوی تجارت و دستگاه اداری بمنظور بدست آوردن قدرت سیاسی می‌گرایند.

در این جا معلوم نیست قدرت سیاسی در دست کدام طبقه است. مالکین یا بورژواها.

اگر قدرت سیاسی در دست مالکین است و طبقه جدید بورژوا باخريد زمین میخواهد قدرت سیاسی را بدست آورد پس چرا مالکین برای کسب قدرت مالی و بدست آوردن قدرت سیاسی بسوی تجارت می‌گرایند. و اگر قدرت سیاسی در دست طبقه جدید بورژواست پس چرا طبقه جدید بورژوا برای کسب قدرت مالی و پیدا کردن حیثیت اجتماعی و بدست آوردن قدرت سیاسی بخريد زمینهای مالکین می‌پردازند.

نویسنده میگوید طبقه بورژوا با خرید زمینهای مالکان در زمره مالکان قدیم (اعیان وخوانین) درآمدند و شروع به رقابت با آنان از لحاظ بدست آوردن قدرت اجتماعی کردند اگر طبقه بورژوا در زمره مالکان قدیم (اعیان وخوانین) درآمدند پس در اینصورت اینان بورژوا نیستند و باین مالکان جدید ، بورژوا

نمی‌توان گفت.

آیا به پیشه‌وران و بازرگانان و صاحبان صنایع ونزول-
خوارانی که سرمایه‌های خود را از امور بازرگانی و سرمایه‌داری
خارج کرده و بخرید زمین پرداخته و در زمره مالکان درآمده و بر
اساس مناسبات ارباب - رعیتی بهره‌کشی می‌کنند می‌شود گفت
بورژوا؟

بورژوا یا سرمایه‌دار کسی است که در اقتصاد کالائی (اقتصاد
سرمایه‌داری) مالک وسایل تولید یا سرمایه‌است و در یکی از رشته-
های اقتصاد سرمایه‌داری: بازرگانی، صنعتی، معدنی، بانکداری
و یا توزیع کالا و خدمات سرمایه‌گذاری فعالیت دارد. و سرمایه-
دارانی هم که در امور کشاورزی و دامداری بر اساس مناسبات
سرمایه‌داری، سرمایه‌گذاری و فعالیت دارند سرمایه‌دار محسوب
می‌شوند.

وقتی سرمایه‌داری بجای سرمایه‌گذاری در اقتصاد کالایی و
فعالیت در یکی از رشته‌های اقتصادی بر اساس مناسبات سرمایه-
داری، به خرید زمین پردازد و در زمره مالکان درآید مالک است
نه سرمایه‌دار.

نویسنده بر اساس همین اشتباه مهم و اساسی در مورد حیثیت
اجتماعی و قدرت سیاسی طبقه هم دچار گیجی و اشتباه شده
است.

نویسنده می‌گوید طبقه بورژوا برای پیدا کردن حیثیت اجتماعی
و بدست آوردن قدرت سیاسی زمینهای مالکین را می‌خریدند

و حتی ازین فراتر رفته میگوید سرمایه‌دارانی که در زمره مالکان قدیم در آمدند شروع به رقابت با آنان از لحاظ بدست آوردن قدرت اجتماعی کردند.

نویسنده قبول دارد که حیثیت اجتماعی و قدرت سیاسی مالکین مولود شرایط اقتصادی و موقعیت طبقاتی آنهاست و طبقه بورژوا برای رسیدن به حیثیت اجتماعی و قدرت سیاسی مالکین چاره‌ای ندارد جز آنکه با خرید زمینهای مالکین در زمره مالکان در آید. درینصورت وقتی سرمایه‌داران مالک شوند و در زمره مالکان قرار گیرند عملاً همان منشاء اقتصادی و طبقاتی‌ای که موجب حیثیت اجتماعی و قدرت سیاسی مالکان گردیده موجب حیثیت اجتماعی و قدرت سیاسی آنها هم که هر دو دو طبقه نیستند بلکه يك طبقه‌اند خواهد گردید.

بنابراین معلوم نیست که طبقه بورژوائی که در زمره مالکان در آمده برای چه منظوری می‌خواهد قدرت سیاسی را بدست آورد و چرا با مالکان برای بدست آوردن قدرت اجتماعی شروع به رقابت میکند.

نویسنده میگوید (پس از مشروطیت بورژوازی تجاری ایران که به صنعت گرائیده بود بر اثر عوامل خارجی و داخلی... و عدم کمک از طرف زمامداران جامعه نتوانست بصورت بورژوازی صنعتی خلاق در آید و ناچار سرمایه خود را در سرمایه‌داری تجاری و نزول خواری و مالکیت ارضی بکار انداخت و بدین ترتیب عناصر جدیدی در زمره مالکان قدیم در آمدند و شروع به رقابت از لحاظ

بدست آوردن قدرت اجتماعی کردند).

ما در این مورد فقط چندمطلب را تذکر می‌دهیم:

۱ - بانوجه باینکه انقلاب مشروطه تا شروع وپایان جنگ جهانی اول ادامه می‌یابد و جنبش خیابانی و نهضت جنگل در زمانی شروع میشود که انقلاب مشروطه ادامه دارد زمان «پس از مشروطیت» از چه تاریخی شروع میشود.

۲- نویسنده میگوید «پس از مشروطه» بورژوازی تجاری به صنعت گرائید. نویسنده باید دلائل وعلل گرایش بورژوازی تجاری را به صنعت و کم و کیفیت صنایعی که باگرایش بورژوازی به صنعت ایجاد شده روشن نماید.

۳- نویسنده می‌گوید پس از مشروطیت بورژوازی تجاری ایران که به صنعت گرائیده بود بر اثر عوامل خارجی و رقابت های کشورهای پیشرفته و یک سلسله عوامل اجتماعی داخلی از قبیل نبودن امنیت اجتماعی و عدم کمک از طرف زمامداران جامعه نتوانست به صورت بورژوازی صنعتی خلاق درآید.

مگر قبل از آن این موانع وجود نداشت و اگر وجود داشت پس چگونه و به چه علتی بورژوازی به صنعت گرائید. و اگر وجود نداشت و بعد این موانع ایجاد گردید علت آن چه بوده است و چه شرایط جدید سیاسی، اقتصادی و اجتماعی موجب این گرایش گردیده است.

۴- اینکه نویسنده میگوید بورژوازی در زمره مالکان قدیم درآمد مبتنی بر چه دلائل و آمار و مدارکی است. البته درست است

که بورژوازی به زمینداری گرایش پیدا کرد ولی در آن حدی نیست که در زمره مالکان قدیم درآمدند و شروع به رقابت با آنان برای بدست آوردن قدرت اجتماعی کرده باشند. بمانگوئید که در سرتاسر ایران چند نفر از مالکان منشاء بورژوازی دارند و مقدار زمین آنها چقدر است.

نقش ایلات و عشایر
در تاریخ ایران

در کشور ما بعثت مرانغ و چراگاههای وسیعی که در اراضی و جلگه‌ها و در دامنه‌های کوه‌ها و ارتفاعات مناطق کوهستانی گسترده است از نظر طبیعی شرایط برای دامداری و زندگی قبیله‌ای و عشایری فراهم بوده است. شرایط طبیعی مساعد یکی از مهمترین عللی است که موجب بسط و رشد دامداری و زندگی عشایری و باعث مهاجرت و تهاجم قبایل چادر نشین گردیده و در عین حال به بقا و ادامه تولید دامداری و زندگی عشایری کمک کرده است. اصولا در آسیا و آفریقا بعثت آنکه شرایط طبیعی برای دامداری و زندگی عشایری مساعد بوده است عشایر در سرتاسر مناطق مساعد این دو قاره پراکنده اند. از آنجا که تولید و زندگی عشایری باغارت و تهاجم و تصرف سرزمینهای دیگران توأم است، در صورتیکه شرایط طبیعی مطلوب برای دامداری و زندگی عشایری را در ایران و سرزمینهای همسایه آن مانند افغانستان، ارمنستان، ترکیه، و

عراق در نظر بگیریم به درك تاريخ ايران و علت مهاجمات و غارتگرى‌هاى قبائلى كه ايران و سرزمينهاى مجاور آنرا در طول تاريخ مدام مورد تهاجم و غارت قرار داده‌اند پى‌ميريم.

قبائل ايران باتوليد دامدارى سرزمينهاى وسيعى را متصرف بوده‌اند و بعلت تصرف و تسلط بر كوه‌ها و جلگه‌ها عملا بر روستاها و شهرهاى كه در حيطه تصرف و در مسير ييلاق و قشلاق و محيط زندگى عشاير قرار داشته غلبه و تسلط داشته‌اند.

بنابراين روستاها و شهرهاى ايران از هر طرف در محاصره عشاير داخلى و خارجى قرار داشته و مدام در طى تاريخ مورد حمله و نهب و غارت قبائل داخلى و خارجى قرار گرفته‌اند.

امرا و سلاطين ايران يامستقيماً بوسيله عشاير و يا به كمك عشاير بحكومت رسيده‌اند و بوسيله و كمك نيروى عشايرى در حفظ و بسط حكومت قبيله يا قبائل حاكم كوشيده‌اند. صفويه ، افشاريه ، زنديه ، و قاجاربه از قبائل داخلى و عربها و تركان سلجوقسى و خوارزمشاهى و مغول‌ها از قبائل خارجى نمونه‌هاى از حكومت و سلطنت عشاير در ايران است.

در عين حال خطرى كه هميشه از داخل و خارج حكومت قبائل حاكم را تهديد نموده و باسقوط قبائل حاكم ، جانشين قبائل حاكم گرديده ، قبائل بوده‌اند و نيروى كه باحمله به سرزمينهاى ديگر به غارت و تهاجم پرداخته بطور عمده نيروى عشايرى بوده است. زندگى عشايرى مستلزم غارت است تا آنجا كه غارت تاحد بخشى از توليد عشايرى به حساب مي‌آيد . (در نظر بزرگان صحرا

نشین جنگ دائم، جنگی که ثمر آن اراضی جدید و کسب غنائم بصورت اسبان جنگی و دام و اسلحه و منسوجات و طلا و نقره و اسیران، بردگان از زن و مرد باشد تاحدی (چنین جنگی) بخشی از فعالیت تولیدی ایشان به شمار میرفته^۱.

(خوی عرب، غارتگری است و هرچه دست دیگران بیابند میربایند و تاراج میکنند و روزی آنان در پرتو نیزه‌های ایشان فراهم میآید)^۲.

دامداری و بطور کلی تولید عشایری بطور همه جانبه وابسته به طبیعت است بطوریکه افزایش و کاهش دامها و چاق و لاغر شدن آنها و کم و زیاد شدن محصولات کشاورزی مستقیماً به میزان ریزش باران و برف و وضع مرتع و سرد و گرمی هوا و دیگر عوامل طبیعی بستگی دارد. و خشکسالی و شیوع بیماریهای دامی که مرتب تکرار میشود بطرز وحشتناکی موجب مرگ و میر بیشتر دامها و فقر و گرسنگی خانواده‌های عشایری میگردد.

عشایر در چنین شرایطی بویژه در سالهای خشکسالی که به علل طبیعی، سطح مرگ و میر دامها افزایش مییابد برای رهائی از گرسنگی و کسب سرمایه و تجدید فعالیت‌های تولیدی، راهی جز تهاجم و غارت روستاها و شهرها و قبایل نمی‌شناسند و در سالهای خشکسالی برای دسترسی به مراتع و حفظ دامها و خانواده‌های خود چاره‌ای جز حمله به قلمرو قبایل و سرزمینهای مزروعی و

۱- کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران صفحه ۴۵

۲- مقدمه این خلدون.

دسترسی به مراتع و جلگه‌های سبز و غارت روستاها و شهرها و قبایل و براه انداختن جنگها نداشته‌اند.

برای عشایریلاق و قشلاق وجا بجا شدن از منطقه‌ای به منطقه دیگر امری ضروری و از نظر زندگی عشایری بدون اشکال است. براساس چنین شرایط تواییدی و وضعیت زندگیست که بین عشایر وابستگی و دلبستگی به سرزمین معین به آن صورتی که در بین روستائیان و شهرنشینان میبینیم دیده نمیشود.

در طی تاریخ بسیاری از قبایل بخاطر دسترسی به مراتع و چراگاههای سرسبز و غارت روستاها و شهرهای ثروتمند و بخاطر حفظ سرزمینهای مورد تصرف و حفظ و ادامه غارت و بطور کلی بمنظور حفظ و بسط حاکمیت اقتصادی و سیاسی، از محل سکونت اصلی یا قبلی خود به سرزمینهای دور و نزدیک مهاجرت نموده و بسیاری از آنها برای همیشه در آنجا سکونت گزیده‌اند.

و مواقعی قبایل حاکم بمنظور پیشگیری از خطرات احتمالی، ایلات و قبایلی را از منطقه‌ای به منطقه دیگر کوچ داده‌اند. رؤسای قبایل صرفاً به حمله و غارت و کسب غنائم اکتفا نکرده بلکه کوشش داشتند با کشورگشائی و تصرف سرزمینهای دیگران، با شیوه‌های سهل‌تر و در مقیاس بیشتر و برای یک مدت طولانی‌تری غارتگری را ادامه دهند.

آنان بعد از هر حمله با ساقط کردن حکومتهای محلی و مرکزی و تشکیل حکومت جدید، عملاً مالک و صاحب کلیه روستاها، شهرها و تمامی ثروتها می‌شدند و با استفاده از حاصل کار و زحمت روستائیان و پیشه‌وران و تشدید مالیاتها و وضع مالیاتهای جدید،

با وسائل و امکانات بیشتر و سهل‌تری غارت را تا حد ممکن بیشتر و مداومت میدادند.

از این نظر هر قبیله یا قبایل فقط به غارت روستاها و شهرها و تصرف حکومت‌ها و حفظ و بسط آن اکتفا نکرده بلکه با ویران کردن همه امکانات زندگی و از بین بردن وسائل تولید همه چیز را به نابودی می‌کشاندند. بی‌جهت نیست که قبایل داخلی و خارجی برای سقوط حکومتها و رسیدن به حکومت از ویران کردن روستاها و شهرها و قلع و قمع انسان‌ها و حیوانات و بطور کلی محو و نابود کردن همه عوامل و شرایط زندگی و دست آوردهای انسانی هیچگونه نرس و اندیشه‌ای نداشته‌اند.

اصولا قدرت جنگی و تشکل سازمانی و تحمل شدائد و روحیه غارتگرانه و شقاوت و بی‌رحمی عشایر، مولود شرایط زندگی اقتصادی و اجتماعی قبیله‌ایست.

ساختمان زندگی اقتصادی و اجتماعی عشایر طوری سازمان یافته که به بهترین وجهی ضمن آنکه متناسب با نیازهای اقتصادی و اجتماعی عشایر است در عین حال برای منظورهای غارتگرانه و تهاجم و تدافع بهترین سازمان جنگی بحساب می‌آید.

باین معنی که از اجتماع و همکاری و اتحاد چند خانواده که زیر نظر پدر و بزرگ خانواده عمل میکنند (مال) و از اتحاد چندین مال که تحت رهبری رئیسی قرار دارند (تیره) و از اتحاد چند تیره که از طرف رئیسی رهبری میشوند (طایفه) و از اتحاد چند طایفه که بوسیله خان رهبری میشوند (ایل یا قبیله) بوجود می‌آید. در واقع خان بعنوان رئیس و رهبر قبیله از طریق رؤسای طوایف و تیره‌ها

ومالها قبیله را رهبری مینماید:

قبیله با این شکل سازمانی و رهبری، دارای تحرك و قدرت تصمیم‌گیری و اجرایی فوق‌العاده‌ایست که هر تصمیمی از طریق سلسله مراتب سازمانی و رهبری میتواند در کمترین مدت بمورد اجرا گذاشته شود. تمام افراد قبیله با تمامی وسائل و کلیه دامها در بیلاق و قشلاق صدها کیلومتر راه را طی میکنند و عشایر با این درجه از آمادگی برای کوچ و قدرت تحرك فوق‌العاده، قادرند در شرایط جنگ و تهاجم با آمادگی و تحرك و سرعت بیشتر در دشت‌ها و کوهها حرکت و نقل و انتقال نمایند.

افراد عشایری در برخورد با طبیعت و گذراندن زندگی ساده و ابتدائی و سخت و تحمل مشکلات و شدائد گوناگون طبیعی و اجتماعی عملاً مردمی بردبار، جسور، خشن و دلاورند. وجسارت و خشونت آنها در تهاجمات و جنگ‌ها و غارتگری‌ها با شقاوت و بی‌رحمی همراه است.

مجموع این شرایط زندگی و روحیات و طرز تربیت، آنان را به افراد جنگی و دلاور و بی‌رحمی تبدیل کرده است که در تهاجم و غارت و تصرف حکومت قادرند هر مانع و رادعی را هر چقدر هم مشکل و بزرگ و مهم باشد از پیش پا بردارند.

عشایر بر اساس زندگی اقتصادی و اجتماعی و شکل سازمانی قبیله و قدرت رزمی و روحیه دلاورانه و جسارت و بی‌رحمی از جهات مختلف برای مبارزه و جنگ بر روستائیان و شهرنشینان برتری و تفوق دارند و به همین دلایل در جنگ و غارت روستاها

و شهرها موفق بوده‌اند و برای تصرف روستاها و شهرها و تصرف حکومت‌ها به پیروزی رسیده‌اند و در مقابل تهاجمات قبایل دیگر نیروی مقاومت و قدرت مقابله داشته‌اند.

تهاجمات و تجاوزات
قبایل خارجی به ایران
اگر ایران تنها کشوری نباشد که بیش از همه کشورهای جهان مورد حمله و تهاجم اقوام وحشی قرار گرفته باشد حقیقت این است که جزو چند کشوریست که در طول حیات خود مدام با حمله و یورشهای خارجی روبرو بوده است.

شناخت تاریخ و زندگی اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی گذشته ایران بدون در نظر گرفتن اثرات این تهاجمات امری غیرممکن است. پیروزیها، شکستها، پیشرفتها، عقب رفتن‌ها و عقب ماندگی جامعه ایران مستقیماً به حملات و تهاجمات مداوم قبایل چادر نشین وابسته است.

شرایط و وضعیت اقتصادی و اجتماعی و موقعیت طبقات اجتماعی و وضع حکومت‌های مرکزی و محلی و افکار و اعتقادات و هنر و ادبیات و فرهنگ جامعه ایران در هر زمانی و در هر دوره‌ای از تاریخ کشور ما از جهات مختلف با نوع تهاجمات ارتباط دارد.

کشور ما مدام از طرف غرب، شمال و بویژه از مشرق مورد حمله و تهاجم قرار گرفته است و بیشترین و مداوم‌ترین و سخت‌ترین و وحشیانه‌ترین حملات از طرف شرق که به ترکان غز و قوریان و قره خطائی و مغولان معروفند بوده است.

اسکیت‌ها ، آلانها، هونها، رومی‌ها، یونانی‌ها، ازبک‌ها، ترکان غز، غوریان قره‌خطائی‌ها و مغول‌ها، عثمانیها و ده‌ها اقوام بیابانگرد و وحشی دیگر در طول تاریخ با حمله و بورش باین سرزمین، کشور ما را بخاک و خون کشیده‌اند.

اگر از یکی دو مورد مانند یونانیها بگذریم مهاجمان دیگر تماماً از نظر تمدن و شرایط اقتصادی و اجتماعی و موقعیت تاریخی، در شرایط پست‌تر و عقب مانده‌تری نسبت بایران قرار داشته‌اند و عقب رفتن‌ها و عقب ماندگی‌ها و نتایج شومی که در کلیه شئون زندگی ما بجا مانده است بطور عمده نتیجه حملات و تسلط قبائل خارجی است .

ویرانی‌ها ، عقب رفتن‌ها و عقب ماندگیهای اقتصادی ، اجتماعی و فرهنگی و تمامی مصائب و بدبختی‌هایی که با هر حمله نصیب ما شده است بعلت آنست که اینتهاجمات از طرف اقوامی انجام شده که در مرحله پست‌تر و عقب مانده‌تری از تمدن و تاریخ و شرایط اقتصادی و اجتماعی نسبت بایران قرار داشته‌اند. مثلاً یونانیها، عرب‌ها، مغول‌ها، سرزمین ما را مورد حمله و تجاوز قرار داده و بر سرزمین و مردم ما حاکم گردیدند ولی اثرات این سه حمله و تصرف و حاکمیت با یکدیگر متفاوت است و این تفاوت ناشی از مدارج تمدن و تفاوت در شرایط اقتصادی و اجتماعی و زمینه‌های فرهنگی یونانیها، عرب‌ها و مغول‌ها میباشد. کشور ما در طول حیات خود مدام مورد حمله و تجاوز قبایل چادر نشین و اقوام وحشی قرار گرفته است. در مواقعی که

حکومت‌های مرکزی و محلی، توانا و قدرتمند بوده‌اند حملات و تهاجمات قبایل و اقوام عقب مانده را دفع کرده و آنها را به عقب‌نشینی و گاهی تابعیت و اطاعت مجبور کرده‌اند. و در مواقعی که حکومت‌های مرکزی و محلی ضعیف و ناتوان بوده‌اند و قدرت مقاومت و پایداری و سرکوبی و عقب‌زدن آنها را نداشته‌اند، اقوام وحشی چادر نشین با ویران کردن روستاها و شهرها و کشتار جمعیت و ساقط کردن حکومتها ضمن تصرف سرزمین ما حکومت را تصرف کرده و در این سرزمین سکونت گزیده‌اند.

اثرات شوم حملات و تهاجمات قبائل و اقوام وحشی خارجی که با هر حمله به نسبت شدت و ضعف آن کم و بیش تکرار گردیده عبارتند از :

الف- خرابی و ویرانی روستاها و شهرها بطوریکه در اکثر تهاجمات بسیاری از شهرها و روستاهای مجاور با خاک یکسان شده است.

ب- خرابی و ویرانی و سقوط تأسیسات آبیاری.

ج- کشتار جمعیت و امحای دسته جمعی مردم بحدی که در حمله مغول در مرو ۱/۳۰۰/۰۰۰ نفر و در هرات ۱/۶۰۰/۰۰۰ نفر بقتل رسیدند.

ک- تصرف و تسلط قبایل مهاجم بر زمینهای کشاورزی، مراتع، تأسیسات آبیاری، خزائن و کلیه منابع ثروت:

م- برانداختن حکومت قبلی و تشکیل حکومت جدید از طرف قبایل مهاجم :

مهم‌ترین نتایج اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی تهاجمات قبایل واقوام وحشی عبارتند از :

۱- با ویران کردن روستاها و ویرانی و خرابی تأسیسات آبیاری و وسائل تولید و کشتار روستائیان، تولید کشاورزی در هر حمله به نسبت شدت و ضعف تهاجمات ساقط یا به حداقل کاهش یافت.

۲- با تخریب و ویران کردن شهرها و کشتار تولیدکنندگان شهری و بازرگانان و با خراب کردن کارگاهها و از بین بردن وسائل تولید و با اسیر کردن پیشه‌وران و یا نقل و انتقال آنان به شهرها و نقاط دیگر، سطح تولید کالاهائی که درد کانهای پیشه‌وران و کارگاههای دستی، تولید میشد به نسبت شدت و ضعف تهاجمات متوقف یا به حداقل کاهش یافت.

۳- با وضع مالیاتهای جدید و رواج مالیاتهای مرسوم قبیله‌ای و تشدید مالیاتهای معمول و رایج بیش از پیش روستائیان و پیشه‌وران و کسبه و بازرگانان مورد فشار و ستم قرار می‌گرفتند و اغلب، شدت فشارهای مالیاتی به حدی بود که دهات از زارعان و شهرها از پیشه‌وران و بازرگانان خالی میشد.

۴- قبایل خارجی با تصرف مراتع و چراگاهها و تبدیل زمینهای زراعتی به مراتع و ویران کردن شهرها و روستاها، زندگی عشایری و چادرنشینی را تشویق و توسعه میدادند.

بنابراین الف - در هر حمله و تهاجم بانوجه به کیفیت و شدت و ضعف آن، تولید کشاورزی و انواع فعالیتهای تولیدی و امور

بازرگانی یا ساقط یا بشدت دچار اختلال و آسیب میگردید .
و از آنجا که این تهاجمات مرتب تکرار گردیده است . با
هر حمله جدید ، شرایط و امکانات کم و بیش مساعد قبلی از میان
برداشته میشد و با سقوط و اضمحلال نیروهای تولیدی و ویرانی
روستاها و شهرها ، موجبات عقب ماندگی و عقب افتادن جامعه
از نظر اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی فراهم میگردید .

باین ترتیب از یکطرف تکرار حملات و تهاجمات قبایل
وحشی عقب مانده خارجی و از طرفی سکونت مالکان و رؤسای
عشایر در شهرها و تسلط آنها بر شهرها و پیشه‌وران و بازرگانان
و شرکت مالکان و سلاطین در امور بازرگانی و تولیدی و انواع
فشارهای مالیاتی و سیاسی و عدم امنیت سیاسی و اقتصادی ،
مانع پیشرفت اقتصاد شهری و توسعه شهرها و روستاها و رشد و
تقویت و تشکل طبقه پیشه‌وران و بازرگانان گردید .

ب - با هر حمله و تهاجم موفقیت آمیز ، حکومت جدید با
سلب مالکیت از مالکین سابق ، زمینهای کشاورزی را بین مالکین
جدید که اکثراً از رؤسای ایلات و قبایل حاکم بودند تقسیم میکرد
و مالکیت ویژه سلطان و دربار و دولت نسبت بزمینهای مزروعی
در طول دوره حکومت مرتب کم و زیاد میشد .

از این نظر در ایران يك طبقه فئودال با سابقه و ریشه دار که
از اصل و نسب فئودالی و خصوصیات و ارزشها و فرهنگ اشرافی
برخوردار باشد ریشه نگرفت .

بسیاری از افراد طبقه مالکان که در هر حکومتی ، سلطان

مستبد بهره‌علنی زمینهای وسیعی را در تصرف یسا مالکیت شخصی آنها قرار میداد ثروت و مالکیت و حاکمیت خود را مدیون سلطان مستبدی بودند که بهره‌علنی آنها را تا مرتبه طبقه مالکان جدید ارتقاء داده بود و این طبقه حتی بر اساس منافع بیشتر و کسب قدرت وسیع‌تر حتی در شرایطی که سلطان در موقعیت ضعیف و متزلزلی بود در حد يك طبقه فئودالی که مالکیت چندین نسل در خانواده آنها موروثی بوده قادر به بسط نفوذ اقتصادی و سیاسی خود و محدود کردن نفوذ اقتصادی و سیاسی سلطان نبودند. بر همین اساس همیشه و اکثراً خطری که از داخل، حکومت‌های ایران را تهدید میکرد از جانب خوانین و سران عشایر بود و اکثراً این خوانین و سران عشایر بودند که در شرایط مساعد اقتصادی و سیاسی از هر وسیله‌ای برای عدم تابعیت از مرکز و تقویت حکومت محلی و حتی سقوط حکومت مرکزی و تصرف حکومت کوشش میکردند.

ج - شاهان ایران با استبداد مطلق حکومت کرده‌اند. استبداد آنها را باید در ضعف و تفویض طبقه مالکان و مالکیت وسیع سلطان و دربار و دولت و امکانات دولت در امر خدمات عمومی و بعهده گرفتن امور آبیاری و شرکت در امور تولیدی و بازرگانی و ریاست بر قبیله خود و ریاست و رهبری بر قبایلی که رهبری او را برای حمله و غارت و تصرف سرزمینهای تازه و تصرف حکومت می‌پذیرفتند جستجو کرد.

وضع اقتصادی عشایر اقتصاد عشایری در مراحل بسیار ابتدائی است و اشکال مختلف تولید دامداری، کشاورزی و صنایع دستی عشایر از هر جهت و کاملاً وابسته به طبیعت است.

در دامداری و کشاورزی و صنایع دستی از ابزاری استفاده میکنند و شیوه‌هایی را بکار میگیرند که هزاران سال قبل معمول بوده است.

به نظر میرسد که طرز تولید و نحوه معیشت عشایر طی صدها و هزاران سال هیچگونه تغییری نکرده است باین معنی که عشایر در امر دامداری از مراتع و چراگاههایی که توسط عوامل مساعد طبیعت فراهم میگردد استفاده میکنند و مجبورند برای تعلیف دامهای خود در طی سال، مدام به دنبال دامها به نقاطی که از علف و سبزه پوشیده است حرکت نمایند.

عشایر در سالهای خشکسالی و شیوع بیماری که توام بامرگ و میر دامها و گرسنگی انسان عشایریست بجای مبارزه و غلبه بر طبیعت به مبارزه با انسان و غارت ایلات روستاها و شهرها پرداخته‌اند. هجوم به شهرها و روستاها و ایلات و غارت اموال و ثروت روستائیان و شهرنشینان و تصرف مراتع و دامهای چادرنشینان از یکطرف موجب ویرانی و خرابی روستاها و شهرها و سقوط نیروهای تولیدی و عقب رفتن جوامع شهری و روستائی گردیده و از طرفی باعث حفظ و بسط عقب ماندگی اقتصادی و اجتماعی عشایر بوده است.

درواقع عشایر ضمن آنکه خود را از نظر اقتصادی و اجتماعی در وضع عقب مانده‌ای نگهداشته‌اند در عین حال با هجوم و حمله به روستاها و شهرها عامل عقب‌ماندگی جوامع شهری و روستائی بحساب می‌آیند.

عشایر به جای شناخت انواع بیماریهای دامی و راه درمان آن و همچنین به جای شناخت طبیعت و استفاده بهتر از مراتع و کشت مراتع مصنوعی و ایجاد شبکه آبیاری و توسعه امور کشاورزی و بطور کلی پیدا کردن راه حلهائی برای ادامه زندگی در سالهای خشکسالی و بهتر کردن زندگی، براه دوم که غارت ایلات و روستاها و شهرهاست پرداختند.

روستائیان هم مانند عشایر با خشکسالی و مشکل کم آبی روبرو بوده‌اند ولی برعکس عشایر برای دسترسی به آبهای زیر-زمینی و استفاده بیشتر و بهتر از آب‌های موجود به حفر قنات و چاهها و ایجاد شبکه آبیاری و سازمانهای اجتماعی تولید پرداخته‌اند و باین طریق در جهت مبارزه و غلبه بر طبیعت ضمن کوششهای لازم، برای حل مسائل کشاورزی راه‌های جدیدی پیدا کرده‌اند. بدون شك اگر عشایر به جای جنگ و غارت و کوچ کردن از منطقه و سرزمینی به منطقه و سرزمین دیگر، مجبور بودند که با طبیعتی که زندگی دامها و خودشان را به خطر می‌انداخت مقابله نمایند، مانند روستائیان برای مسائل و مشکلات دامداری و کشاورزی خود ابزار و راه‌های لازم را اختراع و کشف میکردند.

بنابراین زندگی اقتصادی و اجتماعی عشایر بهمان تریبی است که صدها هزاران سال قبل معمول بوده است و بنظر میرسد که عشایر هنوز در صدها هزاران سال قبل زندگی میکنند و مهمتر آنکه عشایر با این شیوه تولیدی و ساختمان اجتماعی و طرز زندگی همچنان در موقعیت عقب ماندگی باقی خواهند ماند. گفتیم که شیوه تولید دامداری و کشاورزی عشایر ضمن وابستگی به طبیعت بسیار ابتدائی است. باین معنی که در تولید دامداری عوامل اساسی تولید، طبیعت و انسان است و ابزار تولید فقط در تبدیل و فراهم کردن فرآورده‌های شیری مورد استفاده قرار میگیرد.

کار اساسی انسان در دامداری عشایری راهنمائی دامها به مراتب و هدایت آنها برای نوشیدن آب و کوچ دادن آنها در زمستان به جلگه‌ها و در تابستان به دامنه کوهها و ارتفاعات است. و بعضی مراقبت‌ها و کمکهای دیگر در موقع زائیدن و بزرگ شدن و حفظ آنها در مقابل حیوانات وحشی و پرت شدن از کوههاست. در واقع دامداری عشایری یعنی نگهداری و پرورش و تکثیر حیوانات که بوسیله و کمک انسان انجام میشود. این نوع دامداری یا پرورش و تکثیر حیوانات تفاوت و فرق زیادی با پرورش و تکثیر حیوانات به همان صورتی که بطور طبیعی حیوانات در دام طبیعت پرورش و تکثیر می‌یابند ندارد و دخالت انسان در تولید و طبیعت، ابتدائی و بسیار محدود است.

عشایر شیر دامها را بوسیله دست میدوشند و ابزاری را که برای تهیه ماست و کشک، کره، پنیر و روغن و چیدن پشم حیوانات

بکار می‌برند از ابتدائی‌ترین ابزار است که انسان برای تهیه و تولید فراورده‌های شیری اختراع کرده و مورد استفاده قرار داده است. عشایر برای تهیه چادر از موی بز و ابزار ساده‌ای استفاده می‌کنند و ابزار صنایع دستی و طبخ غذا و نان همانند دیگر ابزار کار آنها ساده و ابتدائی است.

آنان از گیاهان طبیعی برای رنگ کردن پشم و برای روشن کردن آتش از سنگ آتش زنه و برای روشنایی، از نور آتش استفاده می‌کنند.

عشایر بانواع میوه‌ها و گیاهان خوراکی مناطق زندگی خود آشنائی داشته و از آنها برای تغذیه بهره می‌گیرند. در واقع خانوارهای عشایری بخشی از خوراک مصرفی خود را از گیاهانی که بطور طبیعی در جنگل‌ها و کوه‌ها و جلگه‌ها می‌روید تأمین می‌کنند.

عشایر با شکار حیوانات و چیدن میوه‌های جنگلی و گیاهان مناطق کوهستانی و جلگه‌ای مانند انسان اولیه به گردآوری خوراک می‌پردازند.

عشایر در امر کشاورزی از نظر مهارت و تجربه نسبت به روستائیان در مرحله پائین‌تری قرار دارند و برای تولید کشاورزی از ابتدائی‌ترین ابزار و شیوه‌های کار استفاده می‌کنند.

بنابراین بخشی از اقتصاد عشایری مانند شکار حیوانات و گردآوری خوراک به مرحله قبل از تولید مربوط می‌شود و بخش دیگر آن که شامل دامداری و کشاورزی و صنایع دستی است بعزت و وابستگی همه جانبه به طبیعت و استفاده از ابزار ساده و ابتدائی در

سطح بسیار نازلی قرار دارد.

بطور کلی عشایر از لحاظ اقتصادی و اجتماعی در مراحل ابتدائی و اولیه زندگی قرار دارند. زندگی آنها بسیار ساده و ابتدائی است و خلاصه میشود به حداقل خوراک که شامل بعضی محصولات دامی و نان گندم و جو و بلوط و بعضی گیاهان و میوه‌های جنگلی و خودرو و میوه‌هایی مانند خرما میگردد که تمام آنها بوسیله خود عشایر تولید و جمع‌آوری می‌شود.

عشایر با آنکه قسمت عمده دام‌کشور را تولید میکنند غذا. های گوشتی مصرف نمیکنند. آنها فقط تولیدکننده اند نه مصرف کننده (آنها روزی که بخواهند غذای گوشتی بخورند خروسی میکشند و آبگوشتی درست میکنند و عشایر معمولاً از گوشت گوسفند و یا بز استفاده میکنند که بعلت مرض یا پرت شدن از کوه در حال موت باشد^۱).

(با آنکه خانواده‌های عشایری در سالهای خوب در فصل بهار و تابستان مقداری ماست و دوغ و آغوز مصرف میکنند ولی خوراک آنها بطور عمده شامل نان و پیاز و نان خالی است. از ۴۲ وعده غذایی که ۱۴ خانواده به مصرف رسانده بود ۲ وعده برنج و ماست و ۴۰ وعده آن نان و پیاز و یا نان و خرما و یا نان خالی بود)^۲.
(همراه با عشایر دامدار که به بیلاق و قشلاق کوچ میکنند گروهی با جمعیت قابل ملاحظه‌ای بدون اینکه دامی داشته باشند نیز کوچ‌رو هستند این عده در کنار عشایر دامدار چادر نمی‌زنند کار

۲- دشمن‌زیاری (۱۳۴۱)

۱- ایل بهمنی (۱۳۴۱)

آنها خوشه چینی بعد از درودریلاق و قشلاق است و احیاناً رساندن خدمات ناچیزی به عشایر و روستاییان.

درآمد آنها بزحمت تکافوی تغذیه برای بقاء آنها را میکند: این گروه زن و مرد بزرگسال و خردسال پای برهنه مناطق قشلاقی را که در گرمای تابستان غیرقابل زیست میشود رها کرده و بخاطر جمع آوری مثنی گندم و جو که پس از درود در زمین باقی میماند بسوی ییلاق حرکت میکنند.^۱

(بعضی از خانوارهای بختیاری بععل اقتصادی بعوض چای از برگ گیاهان خوش بو استفاده میکنند).^۲*

(در منطقه رود تلخ که بمناسبت تلخی آب رود نام گرفته چشمه آب شیرین وجود ندارد. علاءالدینی هائی که قشلاق خود را در آن منطقه میگذرانند باطی ۱۵ کیلومتر و بیشتر، خود را بحوالی محلی که چشمه آب شیرین کوچکی دارد میرسانند و سپس يك مشك آب شیرین را با ۲-۳ یا ۴ مشك آب تلخ رودخانه مخلوط میکنند و میآشامند).^۳

(اکثر عشایر در قشلاق از چشمه ها و نهرها و شعبات رودخانه کارون و دز که در نزدیکی آنها قرار دارد استفاده نموده و سعی میکنند از آب تمیز و حتی المقدور از سر چشمه برداشت نمایند ولی گاهی اجباراً مجبورند از آب رودخانه ها

۱- عشایر کرمان ۲- ایل بختیاری

۳- ایل بهمنی

* این قسمت و قسمتهای دیگر ، از موزوگرافی هائی نقل شده که در حدود سالهای ۴۰ بررسی و تحقیق شده است.

استفاده نمایند در بعضی محلها خصوصاً در قشلاق که از آب جاری بسیار دور میباشند از آب را کد که در گودالهای طبیعی و یا مصنوعی جمع میشود و را کد و نامناسب است استفاده نموده و در موارد معدودی آب چاه برای آشامیدن بکار میرود^۱.

بمنظور آشنائی و درك بیشتر زندگی خانوارهای عشایری و توجه با اهمیت تغذیه که تا حد آرزوی فرد عشایری ارتقاء یافته است ترجمه يك بيت شعر را از مجموعه مونوگرافی های ایلات کهگیلویه نقل مینمائیم.

(اگر شاه بلوط من به ثمر بنشیند و آن بزم که گوش های متوسطی دارد بزاید و چنان پیش آید که بلوط شیرین شده و آماده و دوغ را باهم داشته باشم آرزویم برآمده است)^۲.

بعد از خوراك مهمترین عامل زندگی که رقم عمده مخارج خانوارهای عشایری را تشکیل میدهد پوشاك است خانوارهای عشایری از پوشاك بعنوان وسیله ای برای پوشش بدن و حفظ بدن از سرما و گرما و آمادگی انسان برای تولید و کار استفاده میکنند.

افراد خانوارهای عشایری حداکثر هر يك لباسی در حد احتیاج یکسال یا مدتی که میشود حداکثر استفاده را از آن کرد دارا میباشند بطوریکه طبق مطالعاتی که انجام شده پوشاك سالیانه يك مرد عشایری عبارت است از، پیراهن و شلوار و جوراب و کفش لاستیکی هر يك دوتا، کت و کلاه نمدی و بلیز و دستکش و جوراب پشمی هر يك یکی که جمع قیمت آن در سال ۴۱ حدود ۱۱۷۰ ریال بوده

است.

پوشاك يك زن عشایری در سال عبارت است از تنبان ، پیراهن ، کفش ، روسری ، هر يك دو تا و چارقد یکی که قیمت آن در سال ۴۱ حدود ۱۰۸۰ ریال بوده است و مخارج يك مرد و يك زن و دو پسر و دو دختر جمعاً در سال ۴۱ حدود ۴۵۰۰ ریال میشود.

بعلت آنکه عشایر بویژه عشایر کوچرو در زیر چادر و کپر زندگی میکنند مسأله مسکن اهمیتی در زندگی عشایر ندارد و از این نظر زندگی خانوارهای عشایری خلاصه میشود به ابتدائی‌ترین نوع زندگی که فقط شامل خوراك و پوشاك است و خوراك و پوشاك هم در نازلترین سطح احتیاجات انسانی مصرف میگردد. عشایر حتی از نیازهای اولیه انسانی مانند استحمام و آرایش مو بی‌بهره‌اند بطوریکه همه افراد خانوارهای عشایری بویژه عشایر کوچرو اغلب سالی يك یا دو بار در رودخانه یا چشمه آب‌تنی میکنند.

اکثر عشایر ، سلمانی را مانند بعضی حرف دیگر در حد نیازهای خود میدانند. مردان اکثراً بوسیله قیچی سلمانی و بعضی بوسیله قیچی‌ای که پشم گوسفندها را می‌چینند موی سر یکدیگر را کوتاه و منظم میکنند.

بر اساس محاسباتی که انجام شده هزینه پوشاك و چای وقتد ارقام عمده مخارج خانوارهای عشایریست تا آنجا که به نظر محقق و نویسنده ایل بهمش (هدف دامداری عشایر در درجه اول تأمین

معادل پولی است برای تهیه کالاهائی که عشایر خود تولید نمی کنند مانند قند، چای، لباس).

درآمدی که عشایر از فعالیتهای دامداری، کشاورزی، صنایع دستی و جمع آوری گیاهان و کارگری در شهر و روستا و فعالیتهای دیگر بدست میآورند و هزینه همین حداقل خوراک و پوشاک آنها را تکافو نمیکند و باآنکه اطفال ۴-۵ ساله و زنان و مردان سالخورده همه در امر تولید شرکت دارند و کار میکنند قادر به متعادل کردن هزینهها و درآمدهای خود نبوده و هزینه اکثر خانوارها بیشتر از درآمدها است.

عقبماندگی و محدودیت زندگی و فقر عشایر مولود چه عواملی است؟

به نظر ما عوامل مهم و اساسی عبارتند از ۱- شیوه تولید دامداری و کشاورزی. ۲- مبادله.

الف - دامداری: تولید دامداری عشایر از هر جهت و کاملاً وابسته به طبیعت است و نقش انسان در تولید در حد چوپان یا مراقب و راهنمای دامها محدود میشود. مرتع و چراگاه عامل اساسی تولید دامداریست بطوریکه تعداد دامها، وزن آنها، سلامت آنها، میزان شیر و فراوردههای شیری و همچنین بیلاق و قشلاق و بطور کلی ساختمان زندگی عشایری تماماً بنحوی مستقیم و غیر مستقیم به مرتع ارتباط دارد.

بنابراین اگر مراتع و چراگاهها پوشیده از علف و گیاهان باشد دامداری رونق و توسعه مییابد و زندگی عشایر بهتر و درآمد

آنها افزایش خواهد یافت (در سالهایی که بارندگی و بالتیجه علف خوب باشد در حدود $1/5$ میش ها و $1/4$ بزها دوبرار میزاینند^۱) و برعکس، سالهای خشکسالی مساویست با مرگ و میر دامها و کاهش درآمد و فقر و قرض و درماندگی خانوارهای عشایری.

شیوع بیماریهای دامی به نحو دیگری در مرگ و میر دامها و افزایش فقر و مسکنت خانوارهای عشایری اثر میگذارد باین ترتیب خشکسالی و بیماریهای دامی عمده ترین عواملی هستند که موجب مرگ و میر دامها و کاهش سطح تولید و افزایش فقر و گرسنگی عشایر میشوند.

بر اساس مطالعات انجام شده (مرگ و میر طبیعی گوسفند در حدود ۲۰٪ و مرگ و میرهای ناگهانی گاه تا بیش از ۵۰٪ ازدام را ازین میرد^۲) یا (بیش از ۹۰٪ دامهای سیستان و بلوچستان در خشکسالی اخیر تلف شده اند^۳).

انسان عشایری در سالهای خشکسالی و شیوع بیماریها و مرگ و میر دامها هیچ کاری جز اینکه با حسرت و اندوه ناظر مرگ و میر دامهایش باشد انجام نمیدهد و هیچ راه حلی برای مقابله با خشکسالی و شیوع بیماریها نمی شناسد.

در دامداری از ابزار تولید فقط برای فرآورده های شیری و چیدن پشم حیوانات استفاده میشود. ابزاری که عشایر برای تهیه لبنیات و طبخ نان و غذا و چیدن پشم و کشتن و کندن پوست حیوانات

۱ و ۲- ایل بهمنی.

۳- گزارشی در باره عشایر سیستان و بلوچستان.

و تهیه مشك و چادر بكار میبرند بسیار ساده و ابتدائی است.
از طرفی انواع ابزاری که عشایر برای تهیه لبنیات و چیدن
پشم حیوانات بكار میبرند تعداد آن محدود و معدود است و عبارتند
از ديك ، مشك ، سه پایه و قیچی یا چاقو که اکثراً بوسیله خود
عشایر تهیه میگردد.

بنابراین دامداری عشایر :

- ۱ - بطور همه جانبه وابسته به طبیعت است.
 - ۲ - ابزار کار ، ابتدائی و عقب مانده و ساده و تعداد آن محدود است.
 - ۳ - نقش انسان در تولید (پرورش و تکثیر حیوانات) در حد چوپان محدود میگردد.
 - ۴ - فعالیتها و مشاغل خانوارهای عشایری به تهیه فرآورده های شیری ، طبخ غذا و نان و تهیه پوشاك و بافتن چادر و گلیم و جاجیم و نقل و انتقالات (کوچ) مربوط میشود و انسان در این قسمت از فعالیتها و مشاغل نقش اساسی و مؤثری دارد.
- ب - کشاورزی: کار عشایر اصولاً دامداریست و ساختمان اقتصادی و اجتماعی ایل و خصوصیات فرهنگی عشایر بر اساس دامداری استوار است. و از آنجا که کشاورزی در درجه اول مستلزم بك جانشینی و سکونت در جوار محل کشت و پرداختن به فعالیتهای کشاورزیست اساساً با زندگی عشایری که مبتنی بر تحرك و کوچ است توافق و سازگاری ندارد.
- دامداری عشایری مستلزم کوچ و تحرك سالیانه است و درست

برعکس آن لازمه تولید کشاورزی يك جا نشینی و سکونت در جوار محل کشت است.

عشایر باید در اکثر مدت سال و اغلب هر روز بدنبال دامهای خود حرکت و نقل و انتقال نمایند و روستائیان برعکس باید در تمام مدت سال برای انجام فعالیتهای مختلف کشاورزی از آغاز شخم تا پایان درو و خرمن کوبی و جمع آوری محصول در جوار محل کشت سکونت داشته باشند.

بنابراین کشاورزی بادامداری و زندگی عشایری قابل انطباق و اجرا نمیشود. و از آنجا که پرداختن بکار کشاورزی مستلزم سکونت و یکجانشینی و جدا شدن از زندگی عشایریست کار کشاورزی و یکجانشینی از نظر فرهنگ عشایری پست و حقارت آمیز است. بر اساس مطالعات انجام شده با آنکه کشاورزی بعنوان يك کار جنبی و بشکل ابتدائی آن در بین عشایر معمول بوده ولی از مشروطیت و بویژه از دوره رضاشاه، کشاورزی بآن صورتی که مستلزم سکونت در روستاست توسعه بیشتری یافته است بطوریکه امروز تعداد زیادی از خانوارهای عشایری با سکونت در روستاها به فعالیتهای کشاورزی بعنوان کار اصلی اشتغال دارند. و خانوارهای کوچ رو ضمن دامداری در زمینهای قابل کشت واقع در بیلاق و قشلاق بکشاورزی پرداخته و بطور عمده گندم و جو و برنج کشت میکنند و در اغلب ایلات سهم خانوارهای عشایری از کشاورزی کم و بیش در حد درآمد دامداری است.

درسی سخت (ایلات کهگیلویه) در سال مورد مطالعه (متوسط

درآمد سالیانه سرانه خانوار کشاورزی ۱۰۶۷۳ ریال و از دامداری ۱۲۹۳۰ ریال و در قلعه مرکزی از کشاورزی ۱۰۳۴۸ ریال و از دامداری ۸۶۰۰ ریال بوده است).

مهمترین علل عقب ماندگی کشاورزی عشایری:

۱- ابزار کار کشاورزی عشایری همان ابزار کهنه و ابتدائی کشاورزیست که توسط خود عشایر تهیه میگردد معمولاً این نوع ابزارها نسبت با ابزارهای مشابهی که روستائیان بکار میبرند و توسط آهنگران با تجربه شهری ساخته میشود عقب مانده تر است.

۲- زمینهای کشاورزی عشایر در دامنه کوهها و درهها قرار گرفته و بعلت سنگلاخی بودن برای کشاورزی مساعد نیست و بهمین علت از تراکتور و ابزار نوین کشاورزی نمیتوان استفاده کرد ضمناً عشایر با تبدیل کردن مراتع به زمینهای کشاورزی و قطع جنگلها زمینهای زیر کشت را توسعه داده اند.

(منطقه ای که ایل بابوئی در آن زندگی میکنند قسمت اعظم آنرا کوهستان تشکیل میدهد قسمتی از تپهها و دامنه کوهها و سنگلاخهایی که در گذشته مرتع بوده تبدیل به زراعت دیم گردیده است. زمین جلگه ای مرغوب و قابل کشت آن بسیار محدود است.) (کشاورزی در دشمن زیاری به حکم طبیعت منطقه کوهپایه های- سنگلاخ و دشتهای کم وسعت محدود است که غالباً در میان درهها قرار دارد).

۳- گندم و جو که عمده ترین زراعت عشایر است بصورت دیم است.

(۹۰٪ زراعت گندم ایل بهمنی دیم است) (زراعت درچرام دیم است) (نوع کشاورزی اکثریت ایل بختیاری دیمی است) (فعالیت کشاورزی افراد عشایر قشقایی منحصر بود به زراعت دیم) (مجموع زمینهای کوشك ۳۱ خیش و هر خیش معادل ۴/۵ هکتار است که هر ساله بصورت دیم کاشت و برداشت میشود).

کشاورزی عشایر از یکطرف بعلت آنکه زراعت دیم است وابسته به طبیعت است و فرد عشایری در صورتی از کار و زحمت خود بهره ناپیژ بدست میآورد که زراعت از باران و برف لازم سیراب شود. از طرف دیگر فرد عشایری بعد از آنکه زمین را با ابزار ساده و ابتدائی بطور سطحی شخم زد و بذر افشاند آنراها کرده و بحال خودش میگذارد و بدنبال فعالیتهای دامداری خود میرود که از این نظر بصورت دیگری زراعت به طبیعت سپرده شده و وابستگی کشاورزی به طبیعت بیشتر و تشدید میگردد.

۴- عشایر در امر کشاورزی از نظر تجربه و مهارت نسبت به روستائیان در سطح پائینتری قرار دارند و اطلاعات و تجربه کم و محدود آنها بطور عمده به طرز کشت گندم و جو محدود میگردد.

۵- کشاورزی برای عشایر در حکم يك کار جنبی است و بعلت آنکه عشایر منابع تغذیه و درآمدهای دیگری مانند دامداری، صنایع دستی و جمع آوری میوهها و گیاهان در اختیار دارند درآمد و زندگیشان در حد روستائیان به کشاورزی وابسته نیست. بهمین جهت فرد عشایری با پرداختن به دامداری و فعالیتهای دیگر، زمان

و وقت معینی را می‌تواند به امور کشاورزی اختصاص دهد در حالی‌که روستائیان تقریباً تمام وقت و زندگی خود را در درجه اول صرف فعالیت‌های کشاورزی مینمایند.

۶- عشایر که بزندگی ایلی و تولید دامداری و درنوردیدن کوه‌ها و دشت‌ها خو کرده‌اند از سکونت و یکجا نشینی که لازمه کار کشاورزیست گریزانند. و خوانین که در آمد و قدرت اقتصادی، نظامی و سیاسی خود را از طریق ساختمان اقتصادی و اجتماعی ایل و کوچ بدست می‌آورند کشاورزی و سکونت را منع می‌کردند، بهمین دلایل از نظر فرهنگ عشایری کار کشاورزی و یک جانشینی مورد تحقیر و سرزنش قرار گرفته است.

۷- روابط تولیدی که بعلت اهمیت آن بطور جداگانه درباره آن بحث میکنیم.

ج- روابط تولیدی : با آنکه بقایای مالکیت مشترک و بعضی از آثار زندگی اشتراکی در بعضی از جنبه‌های زندگی اقتصادی و اجتماعی عشایر مانند حل و فصل مواردی از اختلافات توسط ریش سفید مال و تعاون و همکاری و کار دسته جمعی در امر تولید و فعالیت‌های دیگر و مذاکره بمنظور توزیع مراتع و حرکت ایل به چشم می‌خورد ولی رسماً و کلاً خوانین و رؤسای ایل، حاکم ایل و مالک مراتع و زمینهای کشاورزی میباشند و بهره مالکانه زمین و دام را بهمان صورتی که در روابط فتودالی معمول است و در مواردی در پوششی از رسوم ایلی و خویشاوندی پنهان شده دریافت میدارند.

بقایای مالکیت اشتراکی در بعضی از ایلات حفظ گردیده بطوریکه مالکیت مراتع و زمینهای کشاورزی مشترك است. (عشایر بختیاری تقریباً مالك منطقه بیلاق و قشلاق خود بوده و اگر خانواده عشایری مالك قطعه زمینی بطور ثابت نیست ولی مالکیت تیره بر منطقه بیلاق و قشلاق مسلم میباشد^۱).

(هرخانواده ایلی در تیره و طایفه خود حق مرتع دارد و زمین-های زراعتی او نیز در محدوده سرزمین طایفه میباشد. تعداد گوسفند و بز و وسعت اراضی زیر کشت، معین و مشخص نیست. هر خانواده در صورتیکه نیروی انسانی و ثروت کافی داشته باشد میتواند دهها بز و گوسفند را در مراتع طایفه تعالیف کند و یا دهها هکتار زمین را بکارد و وسائل تولید نیز منحصر به قشر خاصی نیست^۲).

کوششی را که خوانین و رؤسای ایل برای تصرف و مالکیت خصوصی مراتع و زمینهای کشاورزی بکار میبردند از زمان قاجاریه به اینطرف و بویژه در دوره رضا شاه و تا سالهای آغاز اصلاحات ارضی تشدید گردید تا آنجا که سرانجام خوانین و رؤسای طوایف و تیرهها اکثراً مراتع و روستاها و زمینهای کشاورزی را به مالکیت خصوصی خود درآوردند (در مناطق عشایر نشین دونوع مالك وجود دارد یکی مالك شهری و دیگری خوانین. در اراضی متعلق بهر يك از ایندو نوع مالك، دهاتی وجود دارد که ساکنین آنها افراد ده نشین قدیمی تشکیل میدهند و قبل از آنکه عشایر قشقایی بفارس کوچ کنند در آنجا بوده اند و زراعت میکرده اند

۲- ایل بهمنی

۱- ایل بختیاری

پس از تسلط قشقائیانها بر این مناطق مالکیت بسیاری از این اراضی و دهات بصورت تیول به ایلخانان و خوانین قشقائی سپرده شد. بعد از انقلاب مشروطیت و تغییر سیستم اجتماعی و موقعی که ثبت اراضی معمول گشت آخرین طبقه مالکین، اراضی تحت اختیار خود را بنام خویش ثبت و مالک رسمی آن مناطق شدند.^۱

(در ایل قشقائی مراتع کلا در اختیار خوانین میباشد و خان میتواند هر آن افراد عشایری را بدادن امتیازات و سهم بیشتر از گوسفندان خود و ادار نماید. وی قادر است با ندادن مرتع کافی او را تحت فشار بگذارد؛ در حال حاضر بعلت بالا رفتن ارزش مراتع برای يك بر (۳۰۰) رأس گوسفند در قشلاق باید بطور متوسط ۳۰۰۰ ریال پرداخت گردد. در بیلاق نصف این مبلغ کافی است. البته هنوز در نواحی بیلاق مراتع فراوانی هست که در مقابل استفاده از آن نقداً پولی پرداخت نمیشود و تنها مناطقی که علف و آب فراوان داشته و مساعد برای کشاورزی است یا در جوار اراضی زیر کشت قرار دارند، دارای ارزش اجاره‌ای هستند^۲).

(مجموع زمینهای کوشک امروزه ۳۱ خیش است که تمامی زمینهای مذکور تا قبل از اصلاحات ارضی در مالکیت سه برادر از خان زاده‌های دشمن زیاری بود^۳).

ضمناً باید توجه داشته باشیم که قبل از آنکه خوانین مراتع و زمینهای کشاورزی را تصرف و بنام خود ثبت دهند عملاً مراتع

۲۹۱- ایل قشقائی.

۳- ایلات کهکیاویه.

و سرزمینهای مشترک در تصرف و مالکیت خصوصی آنها بوده و بهره مالکانه را بصورت بهره، بوسیله کار و بهره جنسی و نقدی دریافت میداشته‌اند.

درمیان عشایر از سه نوع بهره مالکانه، بهره بوسیله کار و بهره رایج‌تر و عمومیت بیشتری دارد.

به نظر میرسد که بهره نقدی یا پولی در چند دهه اخیر و از مشروطیت به بعد بعلت ارتباط بیشتر عشایر با شهرها و معامله با پيله‌وران و فروش محصولات دامی و ترویج کشاورزی و سکونت در روستاها معمول شده باشد.

البته این بدان معنی نیست که از بعد از مشروطیت یا حتی بعد از آن بهره مالکانه نقدی در بین همه عشایر و ایلات معمول شد، و جای بهره جنسی و پرداخت بهره بوسیله کار را گرفته است.

منظور این است که از اقسام بهره مالکانه بهره نقدی هم در بین عشایر معمول گردیده است. اصولاً اقتصاد عشایری بعلت عقب ماندگی و وابستگی همه جانبه به طبیعت و رایج نبودن پول در بین عشایر پرداخت بهره مالکانه بوسیله کار و بصورت جنسی انجام میگیرد و از دو نوع پرداخت مذکور پرداخت جنسی مقدم است.

پرداخت بهره مالکانه و مالیات به خوانین عشایر بعلت خصوصیات جامعه عشایری در پوششی از رسوم و فرهنگ عشایری مستتر است و خوانین بهره مالکانه و مالیات را بصورت رسومات، پیشکشی، سوغات، هدیه، تحفه، عیدی، حق سفر، و منال دریافت میکردند با وجودیکه خوانین انواع بهره مالکانه را بآن صورتی

که در رابطه فتودالی معمول است دریافت میکنند معهذا دریافت بهره مالکانه ومالیاتها بصورت رسومات عشایری معمول میباشد. (در گذشته هر خانواده عشایری در مقابل استفاده از مزایای زندگی در ایل در مواقع «گله گیری» که سالی یکبار بعمل میآمد موظف است از هر یکصد رأس گوسفند خود سه رأس را به خان تحویل دهد و این رسم اگر چه اکنون رسماً ملغی شده است ولی عملاً در بسیاری نقاط برقرار است. از این گذشته در عید نوروز ویا در مواقعی که فردی بدیدن خان میآید به نسبت قدرت وتوانائی خود يك يا چند رأس گوسفند بعنوان «گوشتی» بخان هدیه می کند. در موقعی که ازدواجی بعمل میآید پدر دختر برای کسب اجازه حضور خان میرسد و در اینگونه موارد دادن «هدیه» وسیله طرفین ازدواج، رسمی است معمول و چون باید «خرج سفره» خان وسیله افراد تأمین شود هر وقت خان احتیاج بگوسفند «گوشتی» داشته باشد وسیله کدخدایان تعداد لازم جمع آوری میشود اینها بجز «هدایاییست که بصورت روغن ویا قالی وجاجیم در مواقع مختلف تقدیم خان میشود).

(افراد طایفه سی سخت که در حدود صدسال قبل مردمقتداری را بنام «محمد قلی» که بعنوان کدخدا وریش سفید از بین خود انتخاب کرده بودند هرگاه به مناسبتی نزد او میآمدند برایش «پیشکشی» هائی میآوردند که رفته رفته صورت مستمری به خود گرفته وبصورت «منال» در آمد.

فرزند محمدقلی منال را که تقریباً مستمری شده بود استحکام بخشید و خود در آغاز بعنوان «خرج سفر» بگرفتن «بهره مالکانه» پرداخت و بعد بصورت «منال» برایش «مستمری» دائمی گردید^۱.
(طایفه‌های چرام از دو قرن پیش تاکنون زیر نفوذ و استیلای يك خاندان زیسته‌اند و استیلا برای این بکار رفته است تا از کیفیت روابط و مناسبات طبقه حاکم حکایت کند. مردم در نزد این طبقه همواره «آدم» بحساب می‌آمدند و کلمه آدم مفهومی شبیه به برده داشته است در گفتگوهای روزمره این عبارت بکرات شنیده میشود که فلان خان، فلان کی، یا فلان کدخدا فلان تا آدم دارد.

هریک از این آدم‌ها بنحوی کمر بخدمت می‌بسته‌اند. اکثریت نوعی «مالیات» می‌پرداخته‌اند و یا هنگام رفتن به دیدن «هدایا» و «تحفی» می‌برده‌اند^۲).

برای آشنائی با رسومات و قرار دادهائی که در زمینه کشاورزی معمول بوده و رواج داشته به آخربخش (روابط تولیدی) صفحات ۷۹ و ۸۰ و ۸۱ همین کتاب مراجعه شود.

د - مبادله: به نظر میرسد که زمان خرید کالاهائی مانند چای، قند، پارچه و سیگار از طرف عشایر مربوط به بعد از مشروطیت باشد و تصور میشود که مصرف کالاهای مذکور در بین عشایر در

۱- می‌سخت - ایلات کهگیلویه .

۲- چرام - ایلات کهگیلویه .

دهه‌های اخیر افزایش و عمومیت بیشتری یافته است.

اقتصاد عشایری يك اقتصاد طبیعی و ابتدائی است که وابستگی آن به طبیعت و خود مصرفی آن حتی در مقایسه با اقتصاد کشاورزی بمراتب عقب مانده تر است.

عشایر که اجباراً در ارتفاعات و دشتهای و در محیط بسته‌ای زندگی میکنند از نظر اقتصادی و اجتماعی هیچگونه ارتباط و پیوندی با روستاها و شهرها نداشته‌اند و در گذشته هر وقت به شهرها و روستاها نزدیک شده‌اند ارتباط و نزدیکی آنها ثمری جز غارت و ویرانی و بدبختی برای روستائیان و شهریان بیارنیابوده است.

عشایر مواد مصرفی و وسائل مورد نیاز خود را خود تولید میکنند و در گذشته و بخصوص در خشکسالیهایی که با کاهش تولید و افزایش فقر عشایر توأم بوده است، عشایر سعی داشته‌اند نیازهای خود را در هر موردی از طریق غارت بدست آورند. بهمین جهت استنباط میشود که عشایر تا قبل از آشنائی و معامله با پيله‌وران و دکانداران با قرض، نزول و نقس پول و مبادله آشنائی نداشته‌اند و به نظر میرسد که زمان آشنائی آنها با این نوع مفاهیم و ضرورت معامله و مبادله با پيله‌وران از مشروطیت و بویژه از بعد از دوران رضاشاه باینطرف باشد.

پيله‌وران و دکانداران و بطور کلی همه‌ی کسانی که طرف معامله با عشایر هستند از سادگی و بی‌اطلاعی عشایر از مکانیسم قرض و نزول و مبادله سوء استفاده کرده و بطرز وحشتناکی به استثمار

و غارت عشایر پرداخته‌اند.

بدون شك پيله ووران و دكانداران در سالهای فقر و تنگدستی که همراه با خشکسالی و مرگ و میر دامهاست به کمک عشایر رفته‌اند ولی آنها در پوشش کمک و بنام نجات عشایر از فقر و گرسنگی عملاً تا آنجا که توانسته‌اند عشایر را غارت نموده و فقر و گرسنگی آنها را دائمی و افزایش داده‌اند.

بدهکاری و قرض عشایر به حدی رسیده و مبتنی بر روابطی است که عملاً هر اندازه هم کوشش و فعالیت نمایند و هر اندازه که سطح مصرف خود را کاهش دهند نه تنها قادر به پرداخت بدهکاری-های خود نیستند بلکه هر سال بدهکارتر و مقروض‌تر خواهند شد. بر اساس مطالعاتی که انجام شده خشکسالی هر چند سال يك بار تجدید میشود و در این سالها ۵۰ تا ۹۰٪ دام‌ها تلف میشوند و در این سالها عشایر برای نجات از گرسنگی و مرگ و تجدید فعالیتهای تولیدی بویژه دامداری راهی جز قرض از پيله ووران و دكانداران نمی‌شناسند :

پيله ووران که بخوبی به وضعیت زندگی و موقعیت عشایر آشنائی دارند نیازهای اولیه عشایر را با سخت‌ترین شرایط تأمین مینمایند.

عشایر در سالهای بعد از خشکسالی که معمولاً سالهای خوب و بارندگی است امکان پیدا میکنند که بخشی از قروض خود را پرداخت نمایند ولی هنوز قروض و بهره‌های سالهای خشکسالی پایان نرسیده که بار دیگر خشکسالی شروع میشود و باین ترتیب نه

خشکسالی تمام میشود و نه قرض و بهره عشایر.
خشکسالی و قرض چنان ربطی بهم پیدا کرده اند که قرض و بهره برای عشایر در حکم يك بلا و آفت طبیعی درآمده است.
بهر حال حاصل کار و زحمت عشایر بطور عمده از طرف خوانین و پيلهوران غارت میشود و تا زمانیکه خوانین و پيلهوران حاکم بر اقتصاد و تولید و زندگی عشایر هستند زندگی عشایر روز بروز بدتر و فقر آنها بیشتر و گرسنگی و عقب ماندگی آنها افزون خواهد شد.

لغو روابط فئودالی خوانین و کوتاه کردن دست پيلهوران مهمترین و اساسی ترین اقدامی است که باید در جهت آزادی و بهبود زندگی عشایر در نظر گرفت .

پيلهوران محصولات دامی و کشاورزی و گیاهان عشایر را اعم از دام، روغن، پشم، مو، کشک، گندم و گیاهان و میوه های جنگلی و کوهی را با نازلترین قیمت خریداری نموده و کالاهائی مانند قند و چای و پارچه را با گرانترین قیمت به آنان میفروشند.

پيلهوران و دکانداران در واقع هم از خرید و هم از فروش تایش از خدمتعارف و ممکن سود میبرند و نوع معامله آنان با عشایر مبتنی بر سود و ضوابط حاکم بر بازار نیست. آنان بر اساس ضوابطی که خود در نظر گرفته اند معامله میکنند که در این نوع معامله آنچه هست غارت است نه سود.

پيلهور، قند، چای و پارچه مورد مصرف عشایر را به بیش

از دو برابر قیمت بازار آزاد میفروشد و بر عکس محصولات عشایر را به کمتر از نصف قیمت خریداری مینماید. چون عشایر اجباراً کالاهای مصرفی خود را با بیش از دو برابر قیمت بطور نسیه خریداری مینمایند پيله‌وران کالاهای مصرفی عشایر را بر- اساس دو برابر قیمت، قیمت‌گذاری نموده و معادل آن را با بهره بیش از ۶۰٪ به عشایر قرض میدهند. و از آنجا که عشایر قادر به پرداخت قروض خود بخصوص در سالهای خشکسالی و افزایش مرگ و میر دامها نیستند در پایان هر چند ماه که زمان اتمام مدت بدهکاریست بهره این مدت به قرض اضافه شده و اگر بهره جدیدی با احتساب بدهکاری جدید اضافه میشود و اگر قرض تازه ای را که عشایر بابت مصرف سالیانه خود میکنند بآن اضافه کنیم متوجه میشویم که به چه ترتیبی روز بروز به قرض عشایر اضافه میشود و براین اساس است که بدهکاری و بهره‌پول عشایر افزایش یافته و زندگی آنها سال بسال سیاه‌تر و بدتر میشود.

(یکی از افراد عشایر که کیلویه ۱۰۰۰ ریال از پيله‌ور خرید کرده و سند داده که بعد از ۴ ماه ۱۰۰۰ ریال پول نقد و يك بز نر ۶ ماهه و ۲ کیلو کره که قیمت آن ۷۰۰ ریال میشود پرداخت نماید. پيله‌ور کالاهائی که قیمت آن در بازار آزاد ۵۰۰ ریال است به مرد عشایری به ۱۰۰۰ ریال فروخته و در این معامله ۵۰۰ ریال سود کرده است. و برای ۵۰۰ ریال کالائی که بطور نسیه باو فروخته ۷۰۰ ریال برای مدت ۴ ماه بهره گرفته است؛

بنابراین منفعت پيله‌ور برای ۵۰۰ ریال فروش و بهره همین ۵۰۰ ریال که بعنوان قرض به حساب مرد عشایری نوشته جمعاً ۱۲۰۰ ریال میشود. یعنی بهره پول ۱۴۰٪ برای ۴ ماه و جمع منفعت فروش و بهره ۲۴۰٪ برای ۵۰۰ ریال.

از طرفی استثمار و غارت پيله‌ور از عشایر به‌همین جاننام میشود و پيله‌وران از شیوه‌های دیگری که مهمترین آنها «مندالی» و «نیم سودی» است برای تشدید استثمار و فقیرتر کردن عشایر استفاده میکنند.

مندالی باین معنی است که عشایر اجباراً بره‌ها و بزغاله‌های خود را هنگام تولد به پيله‌وران برای مدت ۶ ماه پیش فروش میکنند. در این طرز معامله پيله‌ور از دو طرف یعنی هم از خرید و هم از فروش سود میبرد. باین معنی که پيله‌ور (درسال مطالعه -۴۶) هر رأس بره‌نر ۶ ماهه را که قیمت فروش آن در بازار ۱۰۰۰ ریال است به ۶۰۰ ریال و هر بز نر ۶ ماهه را که قیمت آن ۵۰۰ ریال است به ۳۵۰ ریال پیش خریده است. این سود پيله‌ور از خرید.

پيله‌ور اگر فقط معادل دامهای پیش فروش به عشایر کالا بفروشد براساس دو برابر فروختن، معادل فروش، سود عاید پيله‌ور میشود. البته این در صورتی است که عشایر با خرید کالا‌های بیشتر سود بیشتر به پيله‌ور از بابت خرید و قرض و بهره نپردازند. «نیم سودی» باین معنی است که پيله‌ور گوسفندان و بزبان ۶ ماهه‌ای که بابت طلب خود از عشایر تحویل میگیرد در اختیار

عشایری که از نظر او اعتبار داشته باشند میگذارد تا برای مدت ۶ ماه آنها را نگهداری و بزرگ نماید. درآمد حاصل از فروش گوسفندان و بزبان ۶ ماهه (۶ ماهه دوم) بین پيله‌ور و عشایر نصف میشود.

در واقع مرتع و تمام وسائل نگهداری و امکاناتی که لازمه زندگی عشایری و دامداریست و کار نگهداری و پرورش بمدت ۶ ماه تماماً بعهده عشایر است و گوسفندان و بزبان ۶ ماهه‌ای که بیک سالگی رسیده‌اند و تفاوت قیمت گوسفندان و بزبان ۶ ماهه بایک-ساله تمام متعلق به عشایر و محصول کار و زحمت و امکانات عشایر است ولی عشایر بجای آنکه تمام قیمت را دریافت کنند فقط نصف آنرا بدست می‌آورند و نصف دیگر آنرا به پيله‌ور می‌دهند.

چه سودی از این بهتر و بی‌دردسرترا).

لازم به یادآور است که مسأله مبادله در عشایر بر اساس مطالعاتی که در مورد ایلات کهگیلویه انجام شده بررسی گردیده است.

چون در مورد سایر ایلات ایران به جز ایلات قشقایی مطالعات و تحقیقاتی حتی در حد ایلات کهگیلویه تا زمان نوشتن این مطلب انجام نشده یادراختیار نداشتیم، مطالعات ایلات کهگیلویه بویژه در مسأله مبادله اساس و مبنای بررسی بوده است. در مطالعه و بررسی ایلات قشقایی

مسأله مبادله نسبت به مسائل دیگر عشایر باختصار بررسی شده و دقیقاً نوع رابطه پيله ووران و دکانداران در سطوح مختلف روشن نگردیده است .

بهر حال بر اساس مطالعات انجام شده در ایل قشقائی پيله ووران تنها فروشنده کالاهای مصرفی عشایر و خریدار محصولات آنها نیستند و با آنکه پيله ووران بداخل ایل رفت و آمد دارند ولی به نسبت ایلات که کیلویه رفت و آمد و خرید و فروش آنها کمتر و محدودتر است.

عشایر قشقائی طرف معامله با پيله ووران کسانی هستند که (بعلت نداشتن پول کافی نتوانسته اند احتیاجات سالیانه خود را قبل از ورود به مناطق بیلاقی و قشلاقی یکجا در شهر یا ده تهیه کنند و اینک بتدریج آنرا از پيله ووران که بمیان عشایر مسافرت میکنند خریداری مینمایند).^۱

در جوار و مسیر حرکت عشایر قشقائی از بیلاق به قشلاق و برعکس شهرهای فیروزآباد، شیراز، اردکان، کازرون، سیمرم، شهرضا، آباده قرار دارد و عشایر با تجار و معامله گران این شهرها معامله میکنند.

(موقع مبادله و خرید و فروش، افراد عشایری معمولاً به تجار و معامله گران معینی در مراکز مذکور مراجعه میکنند و همه مبادلات نقداً انجام نمیگیرد. بسیاری پس از معاوضه اجناس خود و تهیه مایحتاج، مقداری بدهکار میشوند. و در این صورت پيله وور

۱- ایل قشقائی

ودکاندار مجبور است در موقع مقرر بداخل منطقه ییلاقی و قشلاقی مسافرت کرده و طلب خود را وصول کند^۱.

به نظر میرسد عشایر قشقائی بعلت امکان ارتباط و رفت و آمد به شیراز و شهرهای دیگر استان فارس در مقایسه با عشایر کهگیلویه نسبت به قیمتهای خرید و فروش و قرض و بهره پول در سطح آشنائی و آگاهی بیشتری باشند و از این نظر پيله‌ور ودکاندار طرف معامله با قشقائی‌ها نتواند در حد پيله‌ور طرف معامله با ایلات کهگیلویه کلاه برداری نماید.

ولی عشایر قشقائی در این شهرها با تجار و معامله‌گران معینی معامله میکنند و فقط بخشی از معامله نقداً انجام میشود و بسیاری بعد از معامله مقداری بدهکار میشوند و پيله‌وران برای وصول طلب خود به داخل ییلاق و قشلاق مسافرت میکنند و عده‌ای از عشایر بعلت نداشتن پول کافی قادر به خرید از شهرها نیستند و مجبورند از پيله‌وران خرید نمایند.

با توجه به مطالب فوق با آنکه مکانیسم مبادله روشن نیست ولی استنباط میشود که کم و بیش همان ضوابطی را که پيله‌وران بهبهانی برای سود جوئی و غارت عشایر کهگیلویه بکار می‌برند پيله‌وران ودکانداران طرف معامله با قشقائی‌ها هم از آن استفاده میکنند.

ضمناً چون مطالعه نشده و روشن نیست که چگونه دامهای خود را به چوبداران و سایرین در شهرها برای فروش و ذبح

۱- ایل قشقائی

عرضه مینمایند فقط بیک مورد که میتواند در حدی نحوه عرضه و فروش دامها را روشن کند اشاره میکنیم.

(در زمستان سال ۱۳۵۰ چند خانوار، ۵۰۰ رأس بز خود را به کرمان میبرند چون خریدار نداشته آنها را با کامیون به اصفهان منتقل میکنند و پس از چند روز معطلی هر رأس بز را که در حدود ۱۰۰۰ ریال قیمت داشته به ۲۰۰ ریال میفروشند. از طرف دیگر در سالهایی که بارندگی خوب و علف کافی است باز هم گله‌های بزرگ بز و گوسفند بجانب شهر کرمان میرود و این شهر بواسطه مصرف محدود روزانه خود بیش از چند صد رأس گوسفند و بز نمیتواند کشتار کند.

چوبدارهایی که منتظر اینگونه فرصت‌ها هستند بانصف قیمت، دام را از عشایر میخرند و با وسائلی که در محدوده شهر دارند از آنها نگهداری میکنند تا بموقع بفروش برسند!



مرکز نشر سپهر

تهران - خیابان شاهرضا روبروی دانشگاه

شماره ۱۴۱۶ تلفن ۶۴۱۶۲۵

شماره ثبت کتابخانه ملی ۱۷۴۱ مورخ ۵۷/۸/۷

۱۶۰ ریال